# زنان دانشور تاریخ اسلام

نگارنده: رد شبهات ملحدین



# فهرست مطالب

**عنوان** **صفحه**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین، أمّا بعد:

## مقدمه:

- «**لازم است بدانیم که در بین زنان افرادی هستند که از بسیاری از مردان بهترند.**» [**ابن حزم**ﷺ]

- «**بدون تردید در بین زنان اشخاصی هستند که عاقل‌تر از بسیاری مردان‌اند.**» [**ابن تیمیه**ﷺ]

- «**هرگاه پسری را آموزش دهی پس فقط یک نفر را تعلیم داده‌ای، و هرگاه دختری را آموزش دهی، در واقع امّتی را تعلیم داده‌ای!**» [**عبدالحمید بن بادیس**ﷺ]

مدت‌هاست که سؤالات و ابهاماتی پیرامون زنان مسلمان و مشارکت آنها در تمدن اسلامی و نیز میزان توجه و عنایت اسلام به زنان مسلمان در محافل و رسانه‌ها بخصوص توسط اسلام‌ستیزها و فمینیستهای داعی تساوی حقوق زن و مرد مطرح است که گاهی سبب شده برخی از زنان مسلمان را تحت تأثیر قرار دهد و همین امر باعث شده تا اسلام یک دین مردسالارانه معرفی شود. در این کتاب قصد ما معرفی کوتاهی از دانشوری زنان در تاریخ اسلام است و روی این مطلب متمرکز شده‌ایم و لذا نگاه شمولی به زن در تمام قضایای مطرح شده نداشتیم بلکه سعی ما فقط به ابهام‌زدایی پیرامون زنان مسلمان در خصوص علم‌آموزی آنها و نیز مشارکت‌شان در این حوزه در جامعه‌ی اسلامی است، از این‌رو در این کتاب تمام جوانب مرتبط با زنان را مورد بررسی قرار ندادیم بلکه فقط به نقش زن مسلمان در آموزش و پرورش پرداخته شده است.

در این نوشتار با استناد به دلایل شرعی از قرآن و سنت و نیز اقوال علماء، موضوع مذکور را مورد بررسی قرار داده و به معرفی کوتاهی از زن مسلمان بعنوان، بانویی پاکدامن و دانشمند که دوشادوش مردان در عرصه‌های علمی فعالیت داشته است پرداخته شده و در پایان نیز به برخی از شبهات شایع در این زمینه بصورت مستند و مستدل پاسخ خواهیم داد.

«رد شبهات ملحدین»

دی‌ماه / ۱۳۹۷

## عنایت اسلام به ضرورت تعلیم و تعلم

در نصوص شرعی بسیار به اهمیت تعلیم و تعلم و ادوات نوشتن و ترغیب به آن سفارش شده است. بطور نمونه:

- ﴿**هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْباب**﴾ [زمر: ۹]، یعنی: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند.»
- ﴿**يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجات**﴾ [مجادله: ۱۱]، یعنی: « خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند می‌گرداند.»
- ﴿**ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ**﴾ [قلم: ۱]، یعنی: « نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.»
- ﴿**وَ قُلْ رَبِّ زِدْني عِلْماً**﴾ [طه: ۱۱۴]، یعنی: « و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای.»
- پیامبراکرمﷺ می‌فرماید: « **من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين**»[۱] یعنی: « هر کسی را خداوند بر وی اراده‌ی خیر داشته باشد او را در دین دانشمند می‌گرداند.»
- سیدنا رسول اللهﷺ می‌فرماید: «**من سلك طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له طريقا إلى الجنة**»[۲] یعنی: « هرکه راهی رود که در آن دانشی جوید، خداوند او را به راهی که بسوی بهشت است آسان می‌گرداند.»
- پیامبرگرامیﷺ فرمودند: «**طلب العلم فريضة على كل مسلم**»[۳] یعنی: «بر هر مسلمانی طلب علم واجب است.»

---

[۱] – صحیح البخاری، (ط:۱، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲هـ)، ج۱، ص۲۵ ح۷۱؛ صحیح مسلم، (دار إحياء التراث العربی، بیروت)، ج۲، ص۷۱۹ ح۱۰۳۷.

[۲]– صحیح مسلم، ج۴، ص۲۰۷۴ ح۲۶۹۹؛ صحیح ابن حبان، (ط: ۲، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۹۹۳م)، ج۱، ص۲۸۴ ح۸۴؛ سنن الترمذی، (ط: ۲، مصطفی البابی الحلبی، مصر، ۱۹۷۵م)، ج۵، ص۲۸ ح۲۶۴۶.

[۳]– سنن ابن ماجه، (دار إحياء الكتب العربية، فيصل عيسى البابی الحلبی)، ج۱، ص۸۱ ح۲۲۴؛ مسند أبی يعلى الموصلی، (ط: ۱، دار المأمون للتراث، دمشق، ۱۹۸۴م)، ج۵، ص۲۸۳ ح۲۹۰۳؛ شعب الإيمان للبيهقی، (ط: ۱، مکتبة الرشد، الرياض، ۲۰۰۳م)، ج۳، ص۱۹۵ ح۱۵۴۵؛ این حدیث از طرق متعددی روایت شده و حدیثی «صحیح» است، بنگرید به: [صحیح الجامع الصغیر – الألبانی، (ط: المکتب

- حافظ ابن‌رجب‌ﷺ(م۷۹۵هـ) می‌گوید: «امامان اربعه(ابوحنیفه‌ﷺ، مالک بن انس‌ﷺ، شافعی‌ﷺ و احمد بن حنبل‌ﷺ) تصریح کرده‌اند که طلب دانش از نماز نافله بهتر است.»[1]
- خانم دکتر زیگرید هونگه در کتاب "فرهنگ اسلام در اروپا" می‌گوید: «دنبال علم رفتن را محمد چنان جدی به مردان و زنان توصیه می‌کند که شباهت به دستورات مذهبی و عبادات دارد. "طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة" و از گفته‌های اوست "اطلب العلم من المهد الى اللحد" چون "هرکس در طریق علم بکوشد عبادت خدا کرده است" او مرتب طرفدارانش را به این راه سوق داد. "تحصیل علم ارزش روزه‌داری را دارد و آموختن علم به دیگران، ارزش عبادت را." شناخت علمی جهان، طبیعت و عجایب خلقت و درک قوانینش، برای محمد و مسلمانان، حتی ایمان‌شان را محکم‌تر و عمیق‌تر می‌کرد؛ برای آنان علم نه‌تنها مانند مسیحیان ممنوع نبود بلکه علم چراغ راه ترقی و زندگی و ایمان محسوب می‌شد، "اگر چه علم از چین هم آمده باشد!" آن پیغام آور، خودش توجه طرفدارانش را متوجه خارج مرزها می‌کند. چون علم اهمیت خدای محمد را بالا می‌برد. طرز فکر اسلامی این است که، همه دانش‌ها از خدا می‌آید و همه دانش‌ها به او راه می‌برد. به‌خاطر همین دستور می‌دهد: "دانش را از هر سرچمه‌ای هست به دست آورا!" آری به‌خاطر خدا دانش را حتی از منابع و لسان بی‌دینها و لامذهبها هم بیاموز!»[2]
- ویل دورانت در کتاب "تاریخ تمدن" می‌نویسد: «به طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیامبر مردم را در طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت، و از این جهت با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود: "هر که به راهی رود که علمی جوید، خدا برای

---

الإسلامی)، ج۲، ص۷۲۷ ح۳۹۱۳؛ صحیح الترغیب والترهیب – الألبانی، (ط: ۵، مکتبة المعارف، الریاض)، ج۱، ص۱۷ ح۷۲؛ حاشیة السندی علی سنن ابن ماجه، (ط: دار الجیل، بیروت)، ج۱، ص۹۹]

[1]- لطائف المعارف – ابن رجب، (ط: ۱، دار ابن حزم، ۲۰۰۴م)، ص ۱۲۵.

[2]- فرهنگ اسلام در اروپا، زیگرید هونگه، مترجم: مرتضی رهبانی، (نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۲)، ج۲، صص ۲۵۳ – ۲۵۴.

وی راهی به سوی بهشت بگشاید ... مرکب عالمان دانا را با خون شهیدان وزن کنند و مرکب عالمان از خون شهیدان برتر باشد."»[۱]

## خطابه‌های شریعت، زنان و مردان را شامل می‌شود !

بسیار از معاندین و گاهی از برخی از مسلمان شنیده شده که شریعت اسلام بین مرد و زن تبعیض قرار داده بطوری که گفته‌اند خطابات در اعمال و اوامر و نواهی مردسالارانه است و فقه اسلامی نیز مردانه بوده است از این‌رو تعلیم و تعلم در اسلام مختص مردان بوده نه زنان و لذا دین اسلام زنان را از این موهبت محروم کرده است که در پاسخ به این ایراد گفته می‌شود:

**اول اینکه**: شایعه‌ی فقه مردانه یا تخصیص فقه به مردان بعنوان قانون اسلامی، اصل و مبنایی ندارد و اگر در خوش‌بینانه‌ترین حالت این شایعه پذیرفته شود نباید به تعالیم اسلامی نسبت داده شود بلکه تنها به تنگ‌نظری برخی از مردان مسلمان برمی‌گردد و تعمیم و انتساب کلی آن به قرآن یا پیامبراکرمﷺ هرگز صحت ندارد و افترائی بیش نیست.

**دوم اینکه**: سه نوع خطاب در قرآن وارد است که به قرار ذیل می‌باشند:

**أ**) خطابی که مختص مردان است بدون زن‌ها؛ مثلاً: **﴿وَلا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا﴾** [۲] و آیات درباره‌ی قتال و اقامه‌ی حدود و ...، مخاطب مردانند نه زنان.

**ب**) خطابی که متوجه زن‌ها است؛ مانند: **﴿وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَه﴾** [۳] و آیات حجاب و عده و ... .

---

[۱]- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه: احمد آرام و دیگران، (تهران: اقبال: فرانکلین، ۱۳۳۷)، ج۴، ص۳۰۵.

[۲]- بقره: ۲۲۱: « و با زنانِ مشرک ازدواج مکنید، تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیزِ با ایمان بهتر از زنِ مشرک است، هر چند [زیبایی] او شما را به شگفت آوَرَد.»

[۳]- احزاب: ۳۳: «و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید.»

**پ**) خطابی که متوجه جمع مردان و زن‌ها است که در ظاهر با لفظ مذکر می‌باشد لیکن در معنا زن‌ها نیز داخل می‌شوند. مانند: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا﴾، ﴿وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾[۱]

خطاب‌های جمعی که در آیات و احادیث با صیغه‌ی مذکر وارد شده این به تناسب زبان عربی است و مختص به مردان نیست بلکه به جهت "تغلیب مذکر بر مؤنث" بوده که در ادبیات عرب شایع است.[۲]

---

[۱]- نور: ۵۶: «و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.»

[۲]- تفصیل موضوع از کتاب "المهذب فی علم أصول الفقه المقارن" نوشته دکتر عبدالکریم النملة به قرار ذیل است: « آیا جمعی که در آن علامت مذکر داشته باشد، مؤنث را نیز شامل می‌شود؟ برای روشن شدن محل نزاع لازم است که این موارد بیان گردد: اولاً: اگر جمع مختص به ذکور باشد مانند لفظ "الرجال" پس زنان را شامل نمی‌شود به اتفاق. ثانیاً: اگر جمع مختص به اناث باشد مانند "النساء" و "البنات" پس مردان داخل این جمع نمی‌شوند به اتفاق. ثالثاً: اگر لفظ جمع در لغت و معمول برای ذکور و اناث بکار رفته باشد مانند لفظ "الناس" پس شامل مردان و زنان می‌شود به اتفاق. رابعاً: اگر لفظ جمع با الفاظی بیاید که مذکر و مؤنث بودنشان معلوم نیستند مانند: ادوات شرط و استفهام، پس این برای ذکور و اناث با هم شامل می‌شود به اتفاق. خامساً: اگر جمع با لفظی وارد شده باشد که ممکن است علامت مذکر بودنش به شکل واضح معین شده باشد مانند جمع با "واو"، "نون" بطور مثال: "المسلمون" یا "المؤمنین" یا "الصابرین" یا "الشاکرین" یا جمع بوسیله‌ی ضمیر جمع مانند این فرموده خدای تعالی: « وكلوا واشربوا ولا تسرفوا » و "قاموا" و "قعدوا"، در این رابطه اختلاف است که آیا زنان داخل می‌شوند یا نه؟ دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول: زنان در جمعی که علامت مذکر در آن بیان شده داخل می‌شوند، مانند: "المسلمین"، "المؤمنین"، "اشربوا"، "کلوا"، "قاموا"، و از لفظ جمع خارج نمی‌شوند مگر با دلیل. این دیدگاه امام احمد بن حنبلﷺ در روایتی از ایشان و اکثر حنابله و بسیاری از حنفیه و برخی از شافعیه و همچنین برخی از مالکیه و ظاهریه مانند محمد بن داودﷺ است و این دیدگاه نزد بنده (عبدالکریم نمله) صحیح است به دو دلیل: اول: نزد مردم عرب معمول است که هرگاه ذکور و اناث جمع بسته شوند جانب مذکر را در الفاظ و خطابه‌هایشان غالب می‌کنند حتی اگر مذکر یکنفر باشد. مثلاً: اگر در مقابل شما چند نفر زن باشد، به اقتضای زبان عربی می‌گوئید: "قمن" و "اخرجن" و هرگاه در مقابل شما شماری از مردان باشد پس به اقتضای زبان می‌گوئید: "قوموا" و "اخرجوا" و هرگاه در پیشگاه شما شماری از مردان و زنان باشد – که اجتماع نموده‌اند– پس نزد اهل لغت درست است که [به جمع] بگوئید: "قوموا" و "اخرجوا" به دلیل اینکه اگر خطاب به مردان بگوئید: "قوموا" و "اخرجوا" و نیز به زنان بگوئید: "قمن" و "اخرجن"، اهل لغت گوینده آن را بی‌اطلاع از قواعد زبان دانسته‌اند. از این فهمیده می‌شود که خطاب برای زن و مرد درست است و هر دو را شامل می‌شود. قاعده تغلیب مذکر بر مؤنث در این فرموده‌ی خداوند واقع شده: « قلنا اهبطوامنها جميعاً» که مخاطب سه نفر هستند: "آدم" و "حواء" و "ابلیس"، بنابراین اگر زنان داخل این خطاب نمی‌شدند قطعاً به آدم و ابلیس گفته می‌شد: "اهبطا" و به حواء نیز گفته می‌شد: "اهبطی" اما چنین نفرموده و این خود دلیلی بر این است که زنان در ضمنِ خطاب که علامت جمع مذکر ظاهر شده داخل می‌شوند. قاعده‌ی تغلیب نزد مردم عرب عادی است و در

و بین مردم عرب زبان اجماع است.[۱] بنابراین آیات قرآن و احادیث پیامبراکرمﷺ نیز چون به زبان عربی بوده لذا با ادبیاتی که متناسب با چنین قاعده‌ای بوده بیان شدند.[۲] و مشهور تغلیب مذکر بر مؤنث است نه عکس آن.[۳] در نتیجه: «خطاب عمومی که با صیغه‌ی مذکر وارد شده زنان را نیز شامل می‌شود. از این‌رو عرف معمول شارع مقدس در هنگام جمع بستن تغلیب مذکر بر مؤنث است.»[٤]

**سوم اینکه**: در آیات بسیاری در قرآن کریم، جمع مرد و زن در لفظ و معنا بیان شده که این خود یکی از ادله قاطع در جواب به کسانی است که مدعی‌اند خطاب‌های قرآنی مختص مردان است!

بطور نمونه:

- ﴿إِنَّ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمينَ وَ

---

سخنان‌شان معمول می‌باشد و قرآن کریم به زبان عرب آمده و نمونه‌های آن فراوان است ... خلاصه اینکه عرب تغلیب چیزی را بر یکدیگر نزدشان معمول بوده و هرگاه روال عادی را بکار گیرند مانند این است که قاعده‌ی زبانی را مراعات کرده باشند و اگر کسی به غیر آن سخن گوید مانند این است که به زبان آنها سخن نگفته باشد. دوم: اکثر اوامر و نواهی شرعی و خطابه‌های عمومی با لفظ تذکیر (مذکر) آمده مانند این فرموده‌ی خداوند متعال – که در بسیاری از آیات وارد شده –: "یا أیها الذین آمنوا" ، "هدى للمتقين"، "كلوا واشربوا ولا تسرفوا"، "وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة"، "ولا تقربوا الزنا"، "ولا تقتلوا النفس"، "وذروا ما بقى من الربا" و اجماع علماء منعقد شده در اینکه زنان در احکام آن اوامر و نواهی و همه خطاب‌ها با مردان مشارکت دارند و اگر صیغه‌ی مخصوص ذکور باشد باید تکالیف هم مختص به آنها باشد و به اناث بر نمیگردد و این خلاف آن چیزیست که امّت بر آن اجماع نموده است. **دیدگاه دوم**: زنان در جمعی که علات مذکر در آن ظاهر باشد مانند: "المسلمين" و ...، داخل نمی‌شوند مگر اینکه دلیل خارجی برایش باشد. این دیدگاه بسیاری از حنفیه، برخی از مالکیه مانند باقلانی‌؇، اکثر شافعیه و اشاعره، برخی از حنابله مانند طوفی‌؇ و روایت دیگر از امام احمد بن حنبل‌؇ است. ... » [المهذب فی علم أصول الفقه المقارن– عبدالكريم النملة، (ط: ۱، مكتبة الرشد، الرياض، ۱۹۹۹م)، ج۴، صص۱۵۵۲ – ۱۵۵۴]؛ همچنین بنگرید به: [تیسیرُ علم أصول الفقه – عبدالله بن الجدیع العنزی، (ط: ۱، مؤسسة الريان، بيروت، ۱۹۹۷م)، صص۲۷۹ –۲۸۰]

[۱]- ر.ک: أضواء البيان – الشنقيطی، (ط: دار الفكر، بيروت، ۱۹۹۵م)، ج۶، ص۲۳۸.

[۲]- ر.ک: فتح القدير للكمال ابن الهمام، (ط: دارالفكر)، ج۱۰، ص۳۷۴.

[۳]- تاج العروس – الزبيدی، (ط: دارالهداية)، ج۸، ص۱۴۶.

[۴]- أصول الفقه الذی لا یسع الفقيه جهله – عياض السلمی،(ط: ۱، دار التدمرية، الرياض، ۲۰۰۵م)، ص۲۹۰.

الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيما﴾ [۱]

- ﴿وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً﴾ [۲]
- ﴿وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيما﴾ [۳]
- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم﴾ [۴]
- ﴿وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْواكُم﴾ [۵]
- ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [۶]
- ﴿إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾ [۷]

---

[۱]- احزاب: ۳۵: «مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

[۲]- احزاب: ۵۸: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.»

[۳]- احزاب: ۷۳: « و خدا توبه مردان و زنان با ایمان را می‌پذیرد، و خدا همواره آمرزنده مهربان است.»

[۴]- توبه: ۷۲: «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.»

[۵]- محمد: ۱۹: « و برای گناه خویش آمرزش جوی؛ و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن]؛ و خداست که فرجام و مآلِ [هر یک از] شما را می‌داند.»

[۶]- حدید: ۱۲: «آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است. [به آنان گویند:] «امروز شما را مژده باد به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است؛ در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ.»

[۷]- حدید: ۱۸: « در حقیقت، مردان و زنان صدقه‌دهنده و [آنان که] به خدا وامی نیکو داده‌اند، ایشان را [پاداش] دوچندان گردد، و اجری نیکو خواهند داشت.»

○ ﴿إِنَّ الَّذينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَريق﴾ [۱]

**توجه:** ممکن است این سؤال مطرح باشدکه این آیاتی که به تفکیک مرد و زن اشاره دارد در الفاظی مانند: "المسلمین" و "المسلمات"خود دلیل بر این است که همین آیات مخاطب زن و مرد را جدا کرده و سائر آیات که به لفظ جمع مذکر سالم بیان شده است زنان را داخل نمی‌کند؟ در جواب گفته می‌شود: « اینکه شارع مقدس زنان را با الفاظی خاص مانند "المسلمات" و "المؤمنات" و ... ، ذکر نموده برای بیان، توضیح و تأکید بر آنها می‌باشد و این نوع استعمال خاص مانع از این نمی‌شود که زنان از لفظ عام خارج شوند چراکه یادآوری لفظ عام برای تمام افراد و سپس برخی از افراد را متذکر می‌شود و لفظ خاص را برای تأکید و اهتمام بدان بر لفظ عموم معطوف نموده است؛ مانند این فرموده‌ی خدای متعال: ﴿مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْريلَ وَ ميكالَ﴾[۲] در اینجا لفظ "**ملائكة**" برای عموم فرشتگان است و جبرئیل و میکائیل را هم شامل می‌شود، امّا با این وجود این دو را اختصاصاً متذکر شده است. یا مثلاً خداوند متعال در آیه‌ای دیگر فرموده: ﴿فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ﴾[۳]در این آیه نیز لفظ "**الفاكهة**" عام است و شامل همه نوع میوه می‌شود، و "رمان" هم داخل آن است امّا باز می‌بینیم که آن را بصورت اختصاص آورده است. بنابراین اگر برای موارد مذکور جایز است، پس می‌تواند برای این آیه: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ﴾ نیز جایز باشد، لذا ممکن است لفظ "المسلمین" عامی باشد که شامل زن و مرد می‌شود و لفظ "المسلمات" به جهت تأکید بیشتر بر آن عطف شده و لذا بدان اختصاص داده است.»[٤] علامه ابن عاشور رحمه الله(م۱۳۹۳هـ) می‌گوید: «یادآوری "المؤمنات" بعد از "المؤمنین" در اینجا به سبب اهتمام و توجه به آنها (زنان) است، چراکه قرآن در غالب موارد به ذکر

---

[۱]- بروج: ۱۰: «کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده‌اند، ایشان راست عذاب جهنّم، و ایشان راست عذاب سوزان.»

[۲]- بقره: ۹۸: « هر که دشمن خدا، و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرئیل و میکائیل است.»

[۳]- رحمن: « میوه و خرما و انار است.»

[٤]- ر.ک: المهذب فی علم أصول الفقه المقارن – عبدالکریم النملة، ج۴، ص۱۵۵۶.

"المؤمنین" اکتفا نموده و زنان نیز از طریق قاعده تغلیب مشمول می‌شوند؛ با این دانش که عموم تکالیف شرعی مردان و زنان را شامل می‌شود مگر چیزی از این تکالیف مستثنی شود.»[۱]

**چهارم اینکه**: اصل در تکالیف شرعی بین مرد و زن مساوات است و استثنای آن نیز مستلزم وجود دلیل است تا موجب تخصیص شود.[۲] در این رابطه پیامبراکرمﷺ فرمودند: «**إنما النساء شقائق الرجال**»[۳] یعنی: «همانا زنان نظیر مردان هستند.»

- امام أبوسلیمان الخطابی‌رحمه‌الله(م۳۸۸هـ) می‌گوید: «خطاب هرگاه با لفظ مذکر وارد شود، زنان را نیز شامل می‌شود مگر جاهای بخصوصی که دلایل تخصیص در آن اقامه شود.»[۴]
- امام ابن رشدرحمه‌الله(م۵۹۵هـ) می‌گوید: «زن و مرد برابراند، زیرا اصل در این است که حکم آنها یکسان باشد مگر اینکه در آن یک وجه تمایز شرعی ثابت شود.»[۵]

---

[۱]- التحریر والتنویر – ابن عاشور، (ط: الدار التونسیة للنشر، تونس، ۱۹۸۴م)، ج۲۶، ص۱۰۵.

[۲]- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر العسقلانی، (ط: دار المعرفة، بیروت، ۱۳۷۹هـ)، ج۱، ص۲۵۴؛ عون المعبود شرح سنن أبی داود – العظیم آبادی، (ط: ۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵هـ)، ج۱، ص۲۹۹؛ مجموع فتاوی ورسائل العثیمین، (ط: دار الوطن، دار الثریا، ۱۴۱۳هـ)؛ ج۱۱، صص۱۵۱ – ۱۵۲]

[۳]- سنن الترمذی، ج۱، ص۱۸۹ ح۱۱۳؛ سنن أبی داود، (ط: المکتبة العصریة، صیدا، بیروت)، ج۱، ص۶۱ ح۲۳۶؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، (ط: ۱، مؤسسة الرسالة، ۲۰۰۱م)، ج۴۳، ص۲۶۴ ح۲۶۱۹۵؛السنن الکبری للبیهقی، (ط:۳، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۳م)، ج۱، ص۲۶۱ ح۷۹۶؛ مستخرج أبی عوانة، (ط: ۱، دار المعرفة، بیروت، ۱۹۹۸م)، ج۱، ص۲۴۴ ح۸۳۲. این حدیث از طریق سیده عائشه‌رضی‌الله‌عنها و انس بن مالک‌رضی‌الله‌عنه نقل شده که طریق انس‌رضی‌الله‌عنه «صحیح» است. بنگرید به: [بیان الوهم والإیهام – ابن القطان، (ط: ۱، دار طیبة، الریاض، ۱۹۹۷م)، ج۵، ص۲۷۰؛ فیض القدیر – المناوی، (ط:۱، المکتبة التجاریة الکبری، مصر، ۱۳۵۶هـ)، ج۲، ص۵۶۲؛ کشف الخفاء – العجلونی، (ط: : مکتبة القدسی، القاهرة، ۱۳۵۱هـ)، ج۱، ص۲۱۴؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة – الألبانی، (ط: ۱، مکتبة المعارف، الریاض، ۱۹۹۶م)، ج۶، ص۸۶۰ ح۲۸۶۳]

[۴]- معالم السنن – الخطابی، (ط: ۱، المطبعة العلمیة، حلب، ۱۹۳۲م)، ج۱، ص۷۹.

[۵]- بدایة المجتهد ونهایة المقتصد – ابن رشد، (ط: دار الحدیث، القاهرة، ۲۰۰۴م)، ج۱، ص۲۵۱.

- امام ابن قیّم رحمه الله (م۷۵۱هـ) می‌گوید: «بنابر عرف شارع مقدس همانا احکام مذکور با صیغه‌ی تذکیر(مرد بودن) اگر مطلق باشد بدون مقارن با تأنیث (زن بودن) در این صورت مردان و زنان را شامل می‌شود.»[1]

## تعلیم و تعلم زنان در اسلام

تمام آیات قرآن که مخاطب جمعی انسان‌هاست و به تفکر و تعقل و علم اشاره دارند زنان و مردان را شامل می‌شود و تخصیص آن مستلزم دلیل صحیح می‌باشد. و در آیات و احادیث متعددی نیز به آموختن دانش بطور عموم و گاهی هم خصوص تأکید شده و بعضاً برخی از این احادیث بطور ویژه زنان را مورد خطاب قرار داده است که در اینجا به ذکر برخی از این موارد پرداخته می‌شود.

**أ)** خداوند متعال خطاب به همسران پیامبراکرم ﷺ فرموده: ﴿**وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى‏ في‏ بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ لَطيفاً خَبيراً**﴾ [احزاب: ۳۴]، یعنی: « و آنچه را که از آیات خدا و [سخنانِ] حکمت[آمیز] در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید. در حقیقت، خدا همواره دقیق و آگاه است.»

**وجه استدلال**: با توجه به این آیه، تعلیم و تعلم برای زنان یک ضرورت است و خداوند متعال زنان پیامبراکرم ﷺ را به تلاوت، آموختن و یادآوری قرآن (حفظ صدری یا سطری= روی مصحف بعنوان قرائت) و آموزه‌های دیگر که جنبه‌ی حکمت( سنت) دارند دستور داده است.

**ب)** ابوهریره رضي الله عنه از پیامبراکرم ﷺ روایت کرده که فرمودند: «**طلب العلم فريضة على كل مسلم**»[2] یعنی: « بر هر مسلمانی طلب علم واجب است.»

**وجه استدلال**: این حدیث به وجوب طلب علم اشاره دارد و اینکه بر هر زن و مرد مسلمان این فرض مقرر شده است. فضیل بن عیاض رحمه الله می‌گوید: «هر عملی که بر تو واجب باشد، طلب علم آن نیز واجب است و هر عملی که بر تو فرض نباشد پس طلب علم آن فرض نیست.»[3]

---

[1]- إعلام الموقعين عن رب العالمين – ابن القيم، (ط: ۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۱هـ)، ج۱، ص۷۳.

[2]- قبلاً تخریج و حکم این حدیث بیان شد و حدیث «صحیح» می‌باشد.

[3]- معالم السنن – أبو سليمان الخطابی، ج۴، ص۱۸۶.

- امام سخاوی رحمه الله(م۹۰۲هـ) می‌گوید: «برخی از نویسندگان لفظ "المسلمة" را به آخر حدیث اضافه کرده‌اند هرچند معنای آن صحیح است لیکن در طرق آن وارد نشده است.»[١]
- علامه ملا علی قاری رحمه الله (م۱۰۱۴هـ) می‌گوید: «(علی کل مسلم) در معنای آن هر زن مسلمانی هم شامل می‌شود.»[٢]
- علامه أبوالحسن سندی رحمه الله(م۱۱۳۸هـ) می‌گوید: « این حدیث شامل مرد و زن می‌شود؛ سخاوی رحمه الله در کتاب "المقاصد" بیان داشته که برخی از نویسندگان لفظ "المسلمة" را به آخر حدیث اضافه کرده‌اند هرچند معنای آن صحیح است لیکن در طرق آن وارد نشده است.»[٣]
- دکتر مصطفی سباعی رحمه الله(م۱۳۸۴هـ) می‌گوید: «در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت است که فرمودند: "طلب علم بر هر مسلمانی واجب است." این حدیث بر زبان مردم با لفظ اضافی "المسلمة" مشهور است و با این لفظ اضافی تصحیح نشده لیکن معنای آن صحیح است. علماء اتفاق دارند بر اینکه آنچه طلب علم آن برای مردان واجب باشد برای زنان نیز اینگونه است.»[٤]

**پ )** ابوسعیدخدری رضی الله عنه می‌گوید: « **قالت النساء للنبي صلى الله عليه وسلم: غلبنا عليك الرجال، فاجعل لنا يوما من نفسك، فوعدهن يوما لقيهن فيه، فوعظهن وأمرهن**»[٥] یعنی: «زنان خطاب به پیامبر ﷺ عرض کردند: مردان شما را احاصه کردند و بر ما پیشی گرفته‌اند؛ پس روزی را برای ما قرار بده؛ آنحضرت ﷺ روزی را برای آنها تعیین نمود. و در آن روز آنها را موعظه و تعلیم داد.»

**وجه استدلال**: این حدیث را امام بخاری رحمه الله در صحیح خود در ذیل بابی با عنوان: « **هل يجعل للنساء يوم على حدة في العلم**؛ آیا برای زنان روزی علی‌حده در آموختن قرار داده می‌شود؟» گنجانده است و

---

١- المقاصد الحسنة – السخاوی، (ط: ۱، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۵هـ)، ص۴۴۲.

٢- شرح مسند أبی حنیفة – الملا علی القاری، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۵م)، ص۷۶.

٣- حاشیة السندی علی سنن ابن ماجه، ج۱، ص۹۹.

٤- المرأة بین الفقه والقانون – مصطفی السباعی، (ط: ۷، دار الوراق، بیروت، ۱۴۲۰هـ)، ص۲۵.

٥- صحیح البخاری، ج۱، ص۳۲ ح۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج۴، ص۲۰۲۸ ح۲۶۳۳.

برای عالِم لازم است که روزی را تعیین نماید برای تعلیم زنان مادام که مفسده‌ای بر آن مترتب نباشد.[۱] و چگونه این‌گونه نباشد وقتی که خداوند متعال هدف بعثت پیامبرش را **تعلیم و تزکیه** مردم برای رسیدن به هدایت و سعادت بیان نموده است؛ چانچه فرموده: **﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ﴾**[آل عمران: ۱۶۴]، یعنی: « به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» و آیه خطاب عمومی است که شامل **مردان و زنان** باهم می‌شود.

- امام ابن بطال‌ﷺ(م۴۴۹هـ) می‌گوید: «حدیث دلالت دارد بر سؤال از آموزش امور دین توسط زنان و نیز جایز بودن همکلامی با مردان در آن به قدر نیاز. و براستی که دانش از زنان پیامبرﷺ و نیز سایر زنان سلف اخذ شده است.»[۲] شبیه همین مطلب را امام بدرالدین عینی‌ﷺ(م۸۵۵هـ)[۳] و علامه مبارکفوری‌ﷺ(م۱۴۱۴هـ)[۴] نیز بیان نموده‌اند.
- حافظ ابن حجرﷺ(م۷۸۲هـ) می‌گوید: «این حدیث بر علاقه و رغبت زنان صحابی برای آموختن امور دین اشاره دارد.»[۵] از این‌رو سیده عایشه‌ﷺ فرموده است: «**نعم النساء نساء الأنصار لم يمنعهن الحياء أن يتفقهن في الدين**»[۶] یعنی: «بهترین زنان، زنان انصار (اهل مدینه) بودند که

---

[۱]- منار القاری شرح مختصر صحیح البخاری – حمزة محمد قاسم، (ط: مكتبة دار البيان، دمشق/ مكتبة المؤيد، الطائف، ۱۹۹۰م)، ج۱، صص۱۹۹ – ۲۰۰.

[۲]- ر.ک: شرح صحیح البخاری لابن بطال، (ط: ۲، مكتبة الرشد، الرياض، ۲۰۰۳م)، ج۱، ص۱۷۸.

[۳]- عمدة القاری شرح صحیح البخاری – بدرالدين العينی، (ط: دار إحياء التراث العربی، بيروت)، ج۲، ص۱۳۴.

[۴]- مرعاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح – المباركفوری، (ط: ۳، الجامعة السلفية، بنارس الهند، ۱۹۸۴م)، ج۵، ص۵۰۳.

[۵]- فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱، ص۱۹۶.

[۶]- صحیح البخاری، ج۱، ص۳۸؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۲۶۱ ح۳۳۲.

شرم و حیاء مانع از این نمی‌شد تا در دین تفقه کنند.» و ثابت است که گروهی از تابعین از زن‌های صحابیه علم فراگرفتند.[1]

**ث)** سیده شفاء بنت عبدالله رضی الله عنها روایت کرده که گوید: «**دخل علینا النبي صلى الله عليه وسلم وأنا عند حفصة فقال لي: ألا تعلمين هذه رقية النملة كما علمتيها الكتابة؟**»[2] یعنی: «پیش حفصه رضی الله عنها بودم که رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آوردن و به من فرمود: آیا این رقیه نمله (وِرد و دعا برای دفع بلاء) را به او آموزش نمی‌دهی همان‌گونه که کتابت را به او آموزش دادی؟»

**وجه استدلال**: این حدیث «دلیلی بر جواز آموزش کتابت برای زنان همانند مردان است.»[3] همان‌گونه که علماء بدان تصریح نموده‌اند؛ از جمله:

- امام احمد بن حنبل رحمه الله(م۲۴۱هـ)[4]
- امام أبوسلیمان الخطابی رحمه الله(م۲۳۸هـ)[5]
- امام مجد الدین ابن تیمیه رحمه الله(م۶۵۲هـ)[6]
- امام ابن قیّم رحمه الله(م۷۵۱هـ)[7]
- امام شوکانی رحمه الله(م۱۲۵۰هـ)[8]

---

[1]- ر.ک: سیر أعلام النبلاء – الذهبی، (ط: ۳، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵هـ)، ج۷، ص۴۲: «أخذ خلق من التابعین عن الصحابیات.»

[2]- سنن أبی داود، ج۴، ص۱۱ ح۳۸۸۷؛ السنن الکبری للنسائی، (ط: ۱، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۲۰۰۱م)، ج۷، ص۷۵ ح۷۵۰۱؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۴۵، ص۴۶ ح۲۷۰۹۵. این حدیث «صحیح» است. بنگرید به: [ المجموع شرح المهذب – النووی، (ط: دارالفکر)، ج۹، ص۶۵؛ الآداب الشرعیة – ابن مفلح، (ط: عالم الکتب)، ج۳، ص۲۹۶؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة – الألبانی، (ط: ۱، مکتبة المعارف، الریاض، ۱۹۹۵م)، ج۱، ص۳۴۰ ح۱۷۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج۱، ص۵۱۷ ح۲۶۵۰]

[3]- الآداب الشرعیة – ابن مفلح، ج۳، ص۲۹۶: « ظاهر کلام الأکثرین أن الکتابة لا تکره للمرأة کالرجل »

[4]- منبع قبل.

[5]- معالم السنن – الخطابی، ج۴، ص۲۲۷: «وفی الحدیث دلیل علی أن تعلیم الکتابة للنساء غیر مکروه.»

[6]- ر.ک: أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن – الشنقیطی، ج۹، ص۲۰؛ الموسوعة الفقهیة الکویتیة، ج۱۳، ص۱۳.

[7]- زاد المعاد فی هدی خیر العباد – ابن قیم، (ط: ۲۷، مؤسسة الرسالة، بیروت/ مکتبة المنار الإسلامیة، الکویت، ۱۹۹۴هـ)، ج۴، ص۱۷۰.

[8]- نیل الأوطار – الشوکانی، (ط: ۱، دار الحدیث، مصر، ۱۹۹۳م)، ج۸، ص۲۴۵.

- علامه شمس الحق عظیم آبادی رحمه الله(م۱۳۲۹هـ)[۱]
- علامه عبدالحمید بن بادیس رحمه الله(م۱۳۵۹هـ)[۲]
- علامه آلبانی رحمه الله(م۱۴۲۰هـ)[۳]
- علامه ابن عثیمین رحمه الله(م۱۴۲۱هـ)[٤]

در صدر اسلام گروهی از زنان کتابت می‌کردند و تنها این مردان نبودند که خواندن و نوشتن می‌دانستند بلکه برخی از زنان هم کتابت می‌کرده‌اند.[٥] و از احدی از سلف نقل نشده که بر آنها ایراد گرفته باشد.[٦] چگونه بر آنها ایراد بگیرند وقتی که دلایل بر جواز و بلکه استحباب آن در شریعت وارد شده است؟!

**توجه:** در مورد تعلیم خواندن و نوشتن توسط زنان؛ در این عرصه علماء کتاب‌هایی را بطور ویژه تألیف نموده‌اندکه با ادله و مستندات و نقل اقوال علماء به تبین موضوع پرداخته‌اند؛ از جمله علمایی که در این مورد کتاب تألیف نموده‌اند:

- امام ابن قيّم الجوزیه رحمه الله(م۷۵۱هـ): «**تعليم النساء من الواجب**»
- علامه عظیم آبادی رحمه الله(م۱۳۲۹هـ): «**عقود الجمان في جواز تعليم الكتابة للنسوان**»
- علامه محمد العسافی رحمه الله(م۱۳۹۴هـ) «**الإصابة في استحباب تعليم النساء الكتابة**»

---

[۱]- عون المعبود شرح سنن أبی داود، ج۱۰، ص۲۶۷.

[۲]- مجالس التذكير من حديث البشير النذير- عبدالحميد بن باديس، (ط: ۱، مطبوعات وزارة الشؤون الدينية، ۱۹۸۳م)، ص۱۵۸.

[۳]- سلسلة الأحاديث الصحيحة – الألبانی، ج۱، ص۳۴۵: «وفی الحديث فوائد كثيرة أهمها اثنتان: ... والأخرى: مشروعية تعليم المرأة الكتابة.»

[۴]- المنتقى من فرائد الفوائد – العثيمين، (ط: دار الوطن للنشر، الرياض، ۱۴۲۴هـ)، ص۸۲.

[٥]- ر.ک: فتوح البلدان – البلاذری، (ط: دار ومكتبة الهلال، بيروت، ۱۹۸۸م)، ص۴۵۴؛ مصادر الشعر الجاهلی – ناصر الدين الاسد، (ط: ۷، دار المعارف بمصر، ۱۹۸۸م)، ص۵۶.

[۶]- صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء – القلقشندی، (ط: دار الكتب العلمية، بيروت)، ج۱، ص۹۶.

**ث)** أبوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: «**قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أیما رجل كانت عنده ولیدة، فعلمها فأحسن تعلیمها، وأدبها فأحسن تأدیبها، ثم أعتقها وتزوجها فله أجران**»[۱] یعنی: «رسول الله ﷺ فرمودند: هر مردی که کنیزی داشته باشد، پس او را به شیوه نیکو تعلیم و تأدیب نماید سپس آزادش کند و وی را ازدواج دهد دو پاداش دارد.»

**وجه استدلال**: باتوجه به این حدیث، مادام که تعلیم و آموزش کنیزان در گذشته بدان سفارش شده پس تعلیم زنان آزاد سزاوارتر است.[۲] سایر شواهدی که قبلاً در این خصوص نقل شده نیز مؤیدآن است.

## تقسیم علم به واجب عینی و واجب کفایی

امام شافعی رحمه الله(م۲۰۴هـ) می‌گوید: «طلب علم دو بخش است؛ فرض عین و فرض کفایه.»[۳] یعنی در هر صورت طلب علم «فرض» است.[۴] علامه حصفکی حنفی رحمه الله(۱۰۸۸هـ) می‌گوید: «بدان که آموختن دانش؛ به اندازه‌ی نیاز دینی گاهی فرض عین است و مازاد بر آن برای سود رساندن به دیگری فرض کفایه است.»[۵]

## منحصر نبودن علوم

همان‌طور که گفته شد، طلب علم به دو بخش واجب عینی و کفایی تقسیم شده است و دانشمندان اسلامی علوم دنیایی را به قدر نیاز و مصالح امّت فرض کفایی و گاهی فرض عین تلقی نموده‌اند و این‌طور نیست که به علوم دینی منحصر شده باشد آن‌گونه که برخی‌ها گمان کرده‌اند بلکه کلیه علومی که نیاز، مصلحت و منفعت دنیایی و اخروی انسان‌ها را در برداشته باشد را مشمول می‌شود، مانند

---

[۱]- صحیح البخاری، ج۴، ص۱۶۷ ح۳۴۴۶؛ صحیح مسلم، ج۷، ص۶ ح۵۰۸۳.

[۲]- ر.ک: التراتیب الإداریة – عبدالحی الكتانی، (ط: ۲، دار الأرقم، بیروت)، ج۱، ص۱۱۰.

[۳]- الفروق – القرافی، (ط: عالم الكتب)، ج۲، ص۱۴۹؛ التراتیب الإداریة – عبدالحی الكتانی، ج۲، ص۱۶.

[۴]- الاتجاهات الحدیثة فی تخطیط المناهج الدراسیة فی ضوء التوجیهات الإسلامیة – محمود أحمد شوق، (دار الفكر العربی، ۲۰۰۱م)، ص۱۳۳.

[۵]- رد المحتار علی الدر المختار – ابن عابدین، (ط: ۲، دار الفكر، بیروت، ۱۹۹۲م)، ج۱، ص۴۲.

پزشکی، ریاضی، هندسه، فیزیک، علوم صنعتی و ...، در اینجا لازم است که به ذکر اقوالی از علمای اسلامی به جهت روشنگری در راستای موضوع بپردازیم.

- **امام غزالی**ﷺ(م۵۰۵هـ) می‌گوید: « علم محمود(پسندیده) دانشی است که به مصالح امور دنیا ارتباط دارد، مانند: پزشکی و ریاضی، و این به فرض کفایه و همچنین فضیلت بدون وجوب تقسیم می‌شود؛ فرض کفایی علمی است که نظام و اساس امور دنیا از آن بی‌نیاز نیست، مانند: پزشکی که در حفظ و سلامت بدن به آن نیاز است و همچنین ریاضی که در معاملات، تقسیم مواریث، وصیت و غیر آن ضروری است. اینها علومی هستند که اگر کشور از متخصصان آن خالی باشد مردم آن کشور دچار مشقت می‌شوند و هرگاه یک نفر بدان مشغول باشد، وجوب آن از سایر مردم ساقط می‌شود. جای تعجب نیست این سخن ما که پزشکی و ریاضی از واجبات کفایی هستند و همچنین اصول صناعت مانند، کشاورزی، نساجی، سیاست، بلکه حجامت و خیاطی از واجبات کفایی هستند... .»[1]
- **امام قرطبی**ﷺ(م۶۷۱هـ) در تفسیر آیه ۸۰ سوره انبیاء: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾ می‌نویسد: «این آیه اصلی است در اتخاذ کردن صنایع و اسباب و این نظر عاقلان و خردمندان است نه سخن جاهلانِ احمق که می‌گویند این صنعت برای ضعیفان تشریع شده است؛ از این‌رو سبب سنت خدا در خلقت آن است و هرکس در آن طعن بزند براستی در قرآن و سنت طعن زده است.»[2]
- **امام نووی**ﷺ(م۶۷۶هـ) می‌گوید: «برخی از علوم، طلب و آموختن آنها واجب عینی است و برخی دیگر واجب کفایی ... علوم عقلی که برخی از آنها واجب کفایی هستند؛ مانند: پزشکی و ریاضیات که بدان احتیاج است و همچنین تقسیم وصیت و ارث. غزالیﷺ گوید: بعید نیست که پزشکی و ریاضیات در زمره‌ی واجبات کفایی باشد، زیرا مشاغل و صنایعی مانند:کشاورزی که مردم در زندگی بدان نیازدارند واجب کفایی است پس پزشکی و ریاضیات سزاوارتراند.»[3]

---

[1]- إحياء علوم الدين – أبو حامد الغزالي، (ط: دار المعرفة – بيروت)، ج۱، ص ۱۶.

[2]- الجامع لأحكام القرآن – القرطبي، (ط: ۲، دار الكتب المصرية، القاهرة، ۱۹۶۴م)، ج۱۱، ص۳۲۱.

[3]- روضة الطالبين وعمدة المفتين – النووي، (ط: ۳، المكتب الإسلامي، بيروت، دمشق، عمان)، ج۱۰، ص۲۲۳.

- **امام ابن تیمیه**رحمه الله(م۷۲۸هـ) می‌گوید: «بیشتر فقهای اصحاب شافعی‌رحمه الله و احمد بن حنبل‌رحمه الله و دیگران مانند ابوحامد غزالی‌رحمه الله، ابوالفرج بن الجوزی‌رحمه الله و غیر ایشان فرمودند: این صنایع (کشاورزی، نساجی، بنایی و ...)، واجب کفایی هستند، زیرا مصلحت مردم جز بوسیله‌ی آن امکان ندارد.»[۱]
- **امام ابن قیّم**رحمه الله(م۷۵۱هـ) می‌گوید: «مردم به صنایع گروهی مانند کشاورزی، نساجی، بنایی و صنایع دیگر نیاز دارند، و بر ولیّ امر جایز است که آنها را در عوض اجرت‌مثل ملتزم نماید، چونکه مصلحت مردم جز با این صنایع ممکن نیست؛ از این‌رو گروهی از اصحاب احمد بن حنبل‌رحمه الله و شافعی‌رحمه الله فرمودند: آموختن این صنایع به دلیل نیاز مردم به آنها واجب کفایی است.»[۲]
- **علامه سلیمان بُجَیرمی**رحمه الله(م۱۲۲۱هـ) می‌گوید: «بدان که بهترین مکاسب؛ کشاورزی سپس صنعتگری بعد از آن تجارت است از این لحاظ که از غش، خیانت و سوگندهای دروغ خالی است. غزالی‌رحمه الله در "احیاء" گوید: برای صنعتگر و بازرگان لازم است که نیتش از صنعت و تجارت، برپایی واجبی از واجبات کفایی باشد، زیرا اگر صناعت ترک شوند زندگی ضایع می‌شود و مردم به هلاکت می‌رسند و اگر همه‌ی مردم یک صنعت را داشته باشند و سایر صنایع تعطیل گردد مردم هلاک می‌شوند.»[۳]
- **علامه حسن العطار**رحمه الله(م۱۲۵۰هـ) می‌گوید: «کسب منجر به تضعیف توکل نمی‌شود بلکه این به دلیل اهداف دیگر است؛ امّا به قصد کمک و معاونت همنوع انسان با میسر کردن اسباب زندگی بوسیله‌ی جلب توانای‌ها و انواع تجارت‌ها و برپایی صنایع و سایر موارد که برای بقای بشر ضروری‌اند که اگر همگی آن را رها کنند جملگی ایشان گناهکار می‌شوند از این‌رو از واجبات

---

[۱]- مجموع الفتاوی – ابن تیمیة، (ط: مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف، المدینة النبویة، المملکة العربیة السعودیة، ۱۹۹۵م)، ج۲۸، صص ۷۹ – ۸۰.

[۲]- الطرق الحکمیة – ابن القیم، (ط: مکتبة دار البیان)، ص ۲۰۸.

[۳]- تحفة الحبیب علی شرح الخطیب – البجیرمی، (ط: دار الفکر، ۱۴۱۵هـ)، ج۳، صص ۲۲۷ – ۲۲۸.

کفایی هستند؛ به‌همین دلیل گفته شده انسان طبیعتاً موجودی مدنی است و با ترک آن امور نظام جهان مختل می‌شود.»[۱]

- **علامه ابن عثیمین**رحمه الله(م۱۴۲۱هـ) می‌گوید: «این علوم [پزشکی، هندسه و ...] جزو تفقه در دین نیستند، زیرا انسان قرآن و سنت را در این علوم دراست و مطالعه نمی‌کند لیکن در زمره‌ی اموری هستند که مسلمانان به آن علوم نیاز دارند برای همین برخی از علما فرمودند: آموختن صنایع، پزشکی، هندسه، زمین‌شناسی و دیگر علوم مشابه آنها جزو واجبات کفایی هستند، نه اینکه از علوم شرعی باشند امّا چون مصلحت امّت جز با آن ممکن نیست، از این‌رو خاطرنشان می‌کنم کسانی که این‌گونه علوم را فرامی‌گیرند مقصودشان از آموختن نفع رساندن به مسلمان و بالا بردن [شأن و منزلت] امّت اسلامی باشد.»[۲]

## تفقه و تعلم زنان مسلمان

باتوجه به دلایلی که از قرآن و سنت ذکر گردید؛ آموزش و مبادرت به خواندن و نوشتن زن‌ها نه‌تنها جایز است بلکه در بسیاری از موارد واجب است و گاهی هم فضیلت می‌باشد و اندیشمندان اسلامی با استناد به همان ادله پیشین به برابری زن و مرد در این موضوع اذعان نموده‌اند و مؤید آن نیز، زن‌های مسلمانِ دانشمند، فقیهه، نویسنده، شاعر، خطاط، معمار، پزشک و ...، هستند که آثار آنها و بلکه تمجید آنها توسط مردان، شهرت خاص و عام در گذشته بوده است.

چه‌زنانی که از بسیاری از مردان عاقل‌تر بوده‌اند؛ چنان‌چه امام ابن تیمیه رحمه الله(م۷۲۸هـ) می‌گوید: «**لاریب أن في النساء من هو أعقل من كثير من الرجال**»[۳] یعنی: «بدون تردید در بین زنان اشخاصی هستند که عاقل‌تر از بسیاری مردان‌اند.» جا دارد که در اینجا به نقل سخنان برخی از علماء در مورد برابری مرد و زن در تعلیم و آموزش را بیان کنیم تا نظر ما با موافقت این علماء مطابقت داشته باشد.

---

[۱]- حاشية العطارعلى شرح الجلال المحلي على جمع الجوامع، (ط: دار الكتب العلمية)، ج۲، ص۵۲۷.

[۲]- كتاب العلم – العثيمين، (ط: مكتبة نور الهدى)، ص ۱۳۹.

[۳]- مجموع الفتاوى – ابن تيمية، ج۶، ص۴۴۷.

- **امام ابن حزم**﷬(م۴۵۶هـ) می‌گوید: «اگر بگویند واجب است بر زنان به کوشش برای تفقه در دین و امر به معروف و نهی از منکر. در جواب می‌گوئیم: بلی، همان‌گونه که بر مردان واجب است بر زنان نیز واجب می‌باشد و همچنین برآنان همانند مردان فرض است معرفت به احکام طهارت، نماز، روزه، چیزهایی که حلال و حرام هستند از قبیل خوراکی، نوشیدنی، البسه و سایر موارد که بین مرد و زن تفاوتی نیست و اگر زنی در علوم دینی تفقه کرد برای ما الزامیست که انذار او را بپذیریم و این‌گونه بودند همسران پیامبرﷺ، یارانش از آنان احکام دین را نقل کردن و با این نقل‌ها حجت را اقامه نموده‌اند و در مذهب ما در این مورد خلافی نیست.»[۱]
- **امام ابن عابدین**﷬(م۱۲۵۲هـ) در کتاب "رد المحتار علی الدر المختار" می‌نویسد: «از فریضه‌های اسلام آموختن هرچیزی که بنده برای اقامه‌ی دین و اخلاص عملش برای خدا و نیز نوع معاشرت با بندگان بدان نیاز دارد. بر هر مرد و زن مکلفی فرض است بعد از یادگری علم دین و هدایت، وضوء، غسل، نماز، روزه، زکات برای کسی که به حد نصاب رسیده، حج برای کسی که بر وی واجب شده را یادبگیرد و همچنین یادگیری بیع و معامله (اقتصاد) برای تاجران تا از شبهات و مکروهات در سایر معاملات حفظ شوند و نیز صاحبان صنعت و هرکس که به کاری مشغول است، آموختن دانش آن واجب است و حکمت آن دوری از افتادن به حرام است.»[۲]
- **علامه عبدالوهاب خلاف**﷬(م۱۳۷۵هـ) می‌گوید: «اسلام تصریح کرده براینکه طلب دانش بر هر مرد و زن مسلمان یک فریضه است و کسانی را که علم ندارند برابر نمی‌داند، و همچنین بر نوعی از علوم معین شرط نکرده و اینکه غیر آن را ممنوع نماید بلکه هر علمی که [موجبات] رسیدن به مصالح دنیایی یا دینی باشد آن مطلوب بوده و حقِ مشترک آحاد مردم اعم از مردان و زنان است.»[۳]

---

[۱]- الإحکام فی أصول الأحکام – ابن حزم، (ط: دار الآفاق الجدیدة، بیروت)، ج۳، صص۸۱ – ۸۲.

[۲]- رد المحتار علی الدر المختار – ابن عابدین، ج۱، ص۴۲.

[۳]- السیاسة الشرعیة – عبدالوهاب خلاف، (ط: دار القلم، ۱۴۰۸هـ)، ص ۴۵.

- **علامه عبدالحمید بن بادیس**ﷺ(م۱۳۵۹هـ) می‌گوید: «زنان در تکلیف شرعی همانند مردان هستند و تعلیم و تعلمشان واجب است.»[۱] و در جایی دیگر به صراحت می‌گوید: «بر علماء واجب است که مردان و زنان امّت را آموزش دهند و اگر در این واجب کوتاهی نمایند دچار گناه بسیار بزرگی می‌شوند. برای تعلیم زن به عموم آیات زیادی از قرآن که مشمول مردان و زنان و همچنین به احادیث شریف استدلال می‌شود و نظر به این است که خطاب با صیغه‌ی تذکیر (مذکر) شامل زنان نیز می‌شود مگر اینکه اجماع یا نصی و یا ضرورت طبیعی آن را تخصیص دهد چراکه زنان همانند مردان هستند و بین زبان شناسان [عرب] و علمای اصول خلافی نیست در اینکه هرگاه زنان و مردان باهم جمع شوند، خطاب یا خبر از باب تغلیب با صیغه ی تذکیر(مذکر) می باشد و به این آیه قرآن استدلال می‌شود که خداوند متعال فرموده: ﴿وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾ [۲] و همچنین به حدیثی که ابوداود ﷺ از شفاء بنت عبدالله ﷺ روایت کرده که گوید: "پیش حفصه ﷺ بودم که رسول الله ﷺ تشریف آوردن و به من فرمود: آیا این رقیه نمله (ورد و دعا برای دفع بلاء) را به او آموزش نمی‌دهی همان‌گونه که کتابت را به او آموزش دادی؟" [۳] همان‌طور که مستدل به دلایل تاریخی است که در تاریخ امّت اسلامی از زنان دانشمند و نویسنده زیادی مفصلاً یاد شده است. »[٤]
- **شیخ آلبانی**ﷺ(م۱۴۲۰هـ) می‌گوید: «جایز نیست برای پدران که دخترانشان را از یادگیری خواندن و نوشتن محروم کنند به شرط اینکه اهتمام به تربیتشان بر اساس اخلاق اسلامی باشد همان‌طور که نسبت به فرزندان پسرانشان نیز واجب است؛ بنابراین در این قضیه بین مرد و

---

[۱]- مجالس التذکیر من حدیث البشیر النذیر- عبدالحمید بن بادیس، ص۱۵۶: «النساء شقائق الرجال فی التکلیف فمن الواجب تعلیمهن وتعلمهن...»

[۲]- بقره: ۲۸۲: « و باید نویسنده‌ای [صورت معامله را] بر اساس عدالت، میان شما بنویسد.»

[۳]- سنن أبی داود، ج۴، ص۱۱ ح۳۸۸۷: « عن الشفاء بنت عبد الله، قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وأنا عند حفصة فقال لی: ألا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتیها الکتابة»

[۴]- آثار ابن بادیس – عبد الحمید بن بادیس، المحقق: عمار الطالبی، (ط: ۱، دار ومکتبة الشرکة الجزائریة، ۱۹۶۸م)، ج۱، صص۱۱۸-۱۱۹.

زن تفاوتی نیست. اصل در این است که آنچه برای مرد واجب باشد برای زن نیز واجب است و هرچیزی که برای مردان جایز باشد برای زنان نیز جایز است و فرقی ندارند همان‌گونه که حدیث پیامبراکرمﷺ بدان اشاره دارد: " براستی زنان نظیر و همانند مردان هستند." - این حدیث را دارمی‌رحمه الله و غیر او روایت کرده‌اند.- بنابراین جدایی انداختن میان آنها جایز نیست مگر دلیلی از نص بر آن وجود داشته باشد، و در این موضوع نه‌تنها چنین نصی وجود ندارد بلکه بر خلاف آن نیز دلیل موجود است و موافق اصل می‌باشد و این حدیث صحیح است.»[1]

- در **دانشنامه فقهی** آمده است: « زن همانند مرد حق تعلیم دارد؛ پیامبرﷺ فرمودند: "طلب علم بر هر مسلمان واجب است." و این بر زن مسلمان نیز صدق می‌کند.»[2]

## زن و شوری در شریعت اسلام

بدیهی است که شوری یکی از ارکان اساسی نظام اسلامی تلقی می‌شود صرف نظر از اینکه با شریعت و تطبیق آن و همچنین به اداره‌ی امور و سیاست حکومت مرتبط باشد. برای شوری تعاریف زیادی بیان شده که در بسیاری از منابع مهم شریعت اسلام یافت می‌شود، لیکن شاید تعریف جامع و دقیقی که مشتمل بر سایر معانی فقهی است این باشدکه: «مراجعه‌ی حاکم یا قاضی یا یکی از مکلفین به علمای مجتهد در امری که حکم آن با نص قرآن یا سنت یا اجماع ثبوتی معلوم نباشد به این امید که با دلایل اجتهادی حکم آن مشخص گردد؛ و صاحبان فهم و درایت و متخصص را به آنها ملحق کرد.» این تعریف نقش شوری و تأثیر آن در امور مختلف مسلمانان و نیز مصالح کلی و جزئی را شامل می‌شود و مهم‌ترین آن انتخاب حاکم مسلمانان است و سپس پایین‌تر در امور حکومتی و احکام سیاسی شرعی بعد از آن در مسایل قضایی و پس از آن در اموری فقهی مربوط به آحاد مکلفین.

جمهور فقهاء معتقدندکه شوری با «فتوا» در ارتباط است؛ هرکس که مجاز به فتوا باشد – با این شرط که صلاحیت علمی فتوا را داشته باشد و همچنین به امانت و درستکاری توصیف گردد- جایز است که با او مشورت شود، و نیز برای حاکم و قاضی جایز است که با چنین کسی مشورت کند و رأی او را

---

[1]- سلسلة الأحادیث الصحیحة – الألبانی، ج۱، ص۳۴۷.

[2]- الموسوعة الفقهیة الکویتیة، (ط: ۲، دارالسلاسل، الکویت)، ج۷، ص۷۶.

اتخاذ نماید؛ و پر واضح است که مرد بودن در صحت فتوا و منصب آن نزد هیچ‌یک از فقهاء شرط نیست. بلکه بنابر مذهب حنفیه، زن می‌تواند در تمام اموری که شهادت در آن جایز است، قاضی شود؛ حال فتوا و شوری جای خود دارد.[1]

امام علاء الدین کاسانی حنفی رحمه الله(م۵۸۷هـ) در "بدائع الصنائع" می‌نویسد: «مرد بودن از شروط جواز منصب قضاء نیست، چون زن از اهل شهادت است بجز در حدود و قضا که در این موارد جایز نیست قاضی شود؛ آن هم به این دلیل که در این موارد شهادتش صحیح نیست. و صلاحیت قضاوت مطابق با اهلیت شهادت است.»[2]

امام ماوردی رحمه الله(م۴۵۰هـ) می‌گوید: «هر کس را که جایز باشد در شرع فتوا دهد؛ صحیح است که قاضی در احکام با وی مشورت کند، آنگاه که شروط فتوا در او ملاحظه شده باشد نه شروط قاضی. بنابراین مشورت کردن با زن جایز است، - با اینکه جایز نیست قاضی شود - مادام که صحیح باشد مورد استفتاء قرار گیرد و فتوا دهد.»[3]

امام خطیب شربینی رحمه الله(م۹۷۷هـ)می‌گوید: «منظور فقهاء از مشاوره‌ی قضات، همان‌طور که جمعی از اصحاب [شافعیه] گفته‌اند: کسانی‌اند که رأی آنها در فتوا دادن مقبول است، بنابراین شامل زن نیز می‌شود.»[4]

---

[1]- جمهور فقهاء از مالکیه، شافعیه و حنابله بر این دیدگاه هستند که "ذکور" یکی از شروط قاضی بودن است، امّا ابوحنیفه رحمه الله و اصحابش گفته‌اند: جایز است که زنان قاضی شوند درآنچه که شهادتشان به تنهایی یا با مردان مقبول باشد چونکه شهادت در معنای ولایت است اما در حدود و قصاص چون شهادتشان مقبول نیست لذا در این دو مورد نمی‌توانند قاضی شوند. از ابن‌جریر طبری رحمه الله نیز نقل شده که بر عهده گرفتن منصب قضاوت توسط زن مطلقاً جایز است و دلیل جواز آن را به مجاز بودن منصب فتوا برای آنها دانسته است. برخی از شافعیه نیز به این رأی رفته‌اند که اگر حاکمی صاحب شوکت، زنی را بر منصب قضاوت بگمارد قضاوتش صحیح است. [ر.ک: الموسوعة الفقهية الكويتية، (ط: ۱، مطابع دار الصفوة، مصر)، ج۳۳، صص ۲۹۳ – ۲۹۴]

[2]- بدائع الصنائع – الكاساني، (ط: ۲، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۶هـ)، ج۷، ص۳.

[3]- ر.ک: الحاوی الكبير – أبوالحسن الماوردی، (ط: ۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۹۹۹م)، ج۱۶، ص۵۰.

[4]- مغنی المحتاج – الخطيب الشربيني، (ط: ۱، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵هـ)، ج۶، ص۲۸۷.

همان‌طور که بیان شد[1] در قرآن و سنت هیچ دلیلی که از مشورت کردن با زنان منع کرده باشد وجود ندارد و ادعای برخی از معاندین یا معترضان به حقوق زنان در اسلام مبنی بر اینکه برای زن جایز نیست با وی مشورت کرد؛ هرگز صحت نداشته است بلکه دقیقاً عکس آن در نصوص شرعی و از اقوال علماء وارد است. خداوند متعال فرموده: ﴿وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل‌عمران: ۱۵۹]، یعنی: «و در کار[ها] با آنان مشورت کن.» و ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُم﴾ [شوری: ۳۸]، یعنی: « و کارشان در میانشان مشورت است.» و این شامل مردان و زن‌ها می‌شود و مجالی برای حصر آیه برای مردان بدون زنان نیست. و دلایلی که اشاره دارند به مداخله‌ی زنان در امور سیاسی و اظهار نظر در امور عام بسیار هستند؛ از جمله حدیثی است که امام بخاری؛ در صحیح خود روایت نموده که رسول‌الله ﷺ در مصلحت عامه در صلح حدیبیه از رأی همسرش ام سلمه ل استفاده نموده است.[2] از این‌رو علماء با استناد به این دلیل(ها)، مشورت با زنان را جواز داده‌اند.

- امام أبوسلیمان الخطابی؛(م۳۸۸هـ) می‌گوید: «حدیث دلیل بر جایز بودن مشورت با زنان و پذیرفتن سخنشان است مادام که مشورت و نظرشان درست باشد.»[3]
- امام ابن بطال؛(م۴۴۹هـ) می‌گوید: «باتوجه به این حدیث؛ مشورت کردن با زنان صاحب فضل و رأی جایز است.»[4]
- حافظ ابن‌الجوزی؛(م۵۹۷هـ)می‌گوید: «مشاورت رسول الله ﷺ با ام سلمه ل و پذیرفتن نظرش؛ دلیلی بر جواز عمل کردن به مشورت با زنان است.»[5]
- حافظ ابن حجر؛(م۸۵۲هـ) می‌گوید: «در این حدیث جواز مشورت کردن با زن فاضله است.»[6]

---

[1]- آنچه درتوضیح شورا و مشارکت زنان در این امر مهم بیان شد نقل قول – با دخل و تصرف – از کتاب "قضايا فقهية معاصر"، [محمد سعيد البوطی، (ط: ۱، مكتبة الفارابی، دمشق، ۱۴۱۲هـ) صص ۱۶۹ – ۱۷۴] می‌باشد.

[2]- ر.ک: الشوری فريضة إسلامية – علی الصلابی، (ط: دار ابن كثير، سوريا)، صص ۱۵۴ – ۱۵۵.

[3]- معالم السنن – الخطابی، ج۲، ص۳۳۳.

[4]- شرح صحيح البخاری لابن بطال، ج۸، ص۱۳۳.

[5]- كشف المشكل من حديث الصحيحين – ابن الجوزی، (ط: دار الوطن، الرياض)، ج۴، ص۵۸.

[6]- فتح الباری – ابن حجر، ج۵، ص۳۴۷.

- حافظ بدرالدین العینی(م۸۵۵هـ) می‌گوید: «مشورت کردن با زنان صاحب فضل و رأی جایز است.»[۱]

امام عمر بن خطاب در دوران خلافت خویش نیز با زنان مشورت می‌نمود و اگر رأی مشورتی آنها را نیکو می‌دیدآن را اخذ و عملی می‌کرد.[۲] چنان‌که با دخترش سیده حفصه در مورد مدت زمان صبر زن در غیاب شوهرش مشورت کرد و نظرش را پذیرفت و قانونی را وضع نمود که سربازان بیش از چهار ماه از همسرشان غیبت نداشته باشند.[۳] و همچنین عبدالرحمن بن عوف با زنان در خصوص امر خلافت عثمان بن عفان مشورت نمود.[٤]

قاضی حسین بن محمد المهدی -عضو دادگاه عالی کشور یمن- در کتاب "شوری در شریعت اسلام" می‌نویسد:

« برای زن جایز است که در مجلس شوری عضو شود؛ به دلایل ذیل:

**اولاً**: در شرع مقدس هیچ دلیلی مبنی بر تحریم انتخاب زن بعنوان عضو مجلس شوری وارد نشده است؛ و این دلالت بر مباح بودن آن است و این حدیث رسول الله که در سنت وارد شده که فرمود: "قومی که امورشان را به عهده زنان واگذارند هرگز رستگار نمی‌شوند."[٥] این ارتباطی به مجلس شوری ندارد

---

۱- عمدة القاری – العینی، ج۱۴، ص۱۹.

۲- ر.ک: تفسیر ابن المنذر، (ط: ۱، دار المآثر، المدینة النبویة، ۲۰۰۲م)، ج۲، ص۴۶۸ ح۱۱۱۷؛ السنن الکبری للبیهقی، ج۱۰، ص۱۹۳ ح۲۰۳۳۲.

۳- ر.ک: سنن سعید بن منصور، (ط: ۱، الدار السلفیة، الهند، ۱۴۰۳هـ)، ج۲، ص۲۱۰ ح۲۴۶۳.

۴- البدایة والنهایة – ابن کثیر، ، (ط: ۱، دار إحیاء التراث العربی، ۱۹۸۸م)، ج۷، ص۱۶۴.

۵- سنن الترمذی، کتاب الفتن باب ۷۵، ج۴، ص۵۲۷ ح۲۲۶۲: « قال النبی صلی الله علیه وسلم: «لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة»؛ این حدیث را احمد در مسند و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. در این حدیث منظور از "فلاح" مطلق است و شامل فلاح دین و دنیا می‌شود و اگر مواردی هم بوده که زنان به حکومت رسیده‌اند و در امور دنیایی اوضاع مساعد بوده است این جزو نوادر بوده و نمی‌توان آن را مبنا قرار داد از این‌رو در تمام دولت‌ها چه در گذشته و چه در عصر حاضر، اندک زنانی به مقام پادشاهی یا ریاست جمهوری و مناصب این چنینی رسیده‌اند و دوام چندانی نداشته و یا اینکه منصبشان صوری بوده نه حقیقی و تابع قوانین اساسی و پارلمان بوده‌اند. حافظ ابن‌حجر می‌گوید: «منع در اینکه زن منصب حکومت یا قضاوت داشته باشد قول جمهور است، لیکن طبری آن

چونکه این حدیث در بیان "حکم" وارد شده و مجلس شوری از قبیل صدارت "حکم" نیست و لذا دلیلی بر آن تلقی نمی‌شود.

**ثانیاً**: در سال سیزده بعثت، یعنی سالی که در آن پیامبراکرمﷺ هجرت نمود، هفتاد و پنج مسلمان از مدینه که هفتاد و سه نفر مرد و دو زن باهم بودند پیش آنحضرتﷺ [در مکه] رفته بودند و همگی بیعت نمودند، بعنوان بیعت عقبه دوم و آن بیعتِ جنگ، و سیاست بود و بعد از اینکه از بیعت فارغ شدند؛ پیامبراکرمﷺ به همگی آنها فرمود: "دوازده سرکرده و بزرگ از میان خودتان انتخاب کنید تا بر قومشان ضامن و کفیل باشند."[1] این دستور متوجه جمع بود تا از میان آنها انتخاب صورت بگیرد و زنان را از این کار محروم نکرد؛ نه در میان افرادی که قرار به انتخاب بودن و نه در افرادی که انتخاب را انجام می‌دانند و این کار بطور عموم و مطلق بدون تخصیص و مقید بوده که دلیل بر این است رسول اللهﷺ این دو زن را دستور داده که این دوازده سرکرده و نقیب را انتخاب کنند و همچنین برای این دو زن این حق را لحاظ نموده که مسلمانان از میان خودشان آنها را بعنوان سرکرده انتخاب نمایند.

**ثالثاً**: هنگامی که رسول اللهﷺ از صلح حدیبیه فارغ شد، مسلمین را دستور داد که قربانی انجام دهند و سرها را بتراشند (انجام مناسک حج انجام دهند) و با مقاومت مسلمانان در برابر شروط و مفاد صلحنامه مواجه شد و آنها از این کار امتناع نمودند؛ در این لحظه به پیش همسرش ام سلمه رضی الله عنها رفت و از آنچه مسلمانان انجام دادند او را آگاه کرد؛ ام سلمه رضی الله عنها نیز به آنحضرتﷺ خاطر نشان کرد که بیرون رود و قربانی کند و سر را بتراشد و پیامبراکرمﷺ رأی و پیشنهاد او را پذیرفت و این کار را انجام داد؛ مسلمانان هم آماده قربانی و تراشیدن سر شدند تا جایی که برای مقید شدن به عملکرد پیامبراکرم به سرعت قربانی را انجام می‌دادند. **این دلیل بر حقِ زن در شوری است.** و رسول اللهﷺ با زنان مشورت می‌کرد و دیدگاه و رأی آنها را می‌گرفت. بنابراین برای زن جایز است که در مجلس

---

را جایز دانسته واین روایتی از مالک بن انس رحمه الله است و همچنین از ابوحنیفه رحمه الله ولایت حکم برای زن در چیزی که شهادت زنان جایز باشد وارد است.»(ر.ک: فتح الباري، ج۸، ص۱۲۸).

[1]- السيرة النبوية لابن هشام، ج۲، ص۶۴؛ همچنین بنگرید به: [الصحيح من أحاديث السيرة النبوية – محمد الصوياني، (ط: ۱، مدار الوطن، ۲۰۱۱م)، ص۱۱۱؛ الموسوعة فی صحيح السيرة النبوية – أبوأبراهيم الفالوذة، (ط: ۱، مطابع الصفا، مكة، ۱۴۲۳هـ)، ص۵۱۳]

شوری عضو باشد تا نظر خودش را بدهد همان‌طور که ام سلمهرضی الله عنها با رسول اللهﷺ این کار را انجام داد.[۱]

از مجموع دلایل پیشین و همچنین نبود دلیل شرعی در منع عضویت زن در مجلس شوری، بنابراین مشورت گرفتن از زنان و عضویتشان در مجلس شوری «جایز» است.

***

[۱]- ر.ک: الشوری فی الشریعة الإسلامیة – حسین بن محمد المهدی، (ط: دارالکتاب، ۲۰۰۶م)، صص ۲۰۱ – ۲۰۲.

## نمونه‌ی زن‌های دانشمند و مؤثر در تاریخ مسلمانان

اگر بخواهیم از ناحیه‌ی تاریخی به تاریخ اسلام و مسلمین بنگریم و پیرامون زن‌های دانشمند، و از اثرگذاری آنها سخن بگوئیم، باید به ذکر اسامی هزاران بلکه میلیون‌ها زنِ فقیهه، عالمه، شاعره و ...، اشاره کنیم که عملاً امکان پذیر نیست نام‌های آنها را در این چند صفحه گنجاند، امّا با نگاهی اجمالی در طبقات، تذکره و سیره که مشاهیر زنان ثبت شده است، به اقتضای این مقاله شماری اندک از آنها را ذکر می‌کنیم. البته قبل از آن، لازم است به این نکته مهم اشاره شود که کتاب‌های متعدد و فراوانی در باره‌ی زنان مسلمان نوشته شده است لیکن بطور ویژه کتاب‌های که بعنوان "طبقات النساء" اسامی زنان دانشمند مسلمان را که در عرصه‌های مختلف فعالیت داشته‌اند در آن جمع‌آوری شده باشد اندک بوده و یا متفرقه در کتاب‌های رجالی ذکر شده‌اند، امّا مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کتاب در این مورد، کتاب "اعلام النساء" نوشته "عمر رضا کحاله" است که در وسع توان در پنج جلد قطور به ذکر نام زن‌های دانشمند جهان عرب و اسلام به ترتیب حروف الفبا پرداخته است. ما نیز در این مقاله به ذکر اسامی مشاهیر زنان از صدر اسلام تاکنون و بیان مختصری از برخی فعالیت‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها بسنده می‌کنیم و محققین گرامی را برای اطلاع بیشتر به کتاب‌هایی که مختص به اعلام النساء است ارجاع می‌دهیم.

### بانو عایشه بنت ابی بکر رضی الله عنها (م۵۷هـ)

یکی از همسران پیامبراکرم ﷺ ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها است که یک چهارم (۲۵ درصد) احکام شریعت از طریق او روایت شده است[۱] و بطور مطلق فقیه‌ترین زنان امّت است.[۲]

- أبوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: «هرگاه ما اصحاب رسول الله ﷺ در مورد حدیثی به مشکلی برمی‌خوردیم به عایشه رضی الله عنها مراجعه می‌کردیم، راه حل علمی آن را نزد او می‌یافتیم.»[۳]

---

[۱]- ر.ک: المقنع فی علوم الحدیث – ابن الملقن، (ط: ۱، دار فواز للنشر، السعودیة، ۱۴۱۳هـ)، ج۱، ص۶۵؛ عمدة القاری – بدرالدین العینی، ج۱، ص۶.

[۲]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۲، ص۱۳۵.

[۳]- سنن الترمذی، ج۵، ص۷۰۵ ح۳۸۸۳.

- عروه بن زبیر می‌گوید: «هیچ‌کس را از عایشه عالم‌تر به فقه و طب و شعر ندیدم.»[1]
- عطاء بن ابی رباح می‌گوید: «عایشه، فقیه‌ترین و عالم‌ترین مردم بود و همچنین بهترین مردم در رأی عمومی را داشت.»[2]
- قبیصه بن ذؤیب و مسروق بن اجدع می‌گویند: «عایشه داناترین مردم بود و بزرگان اصحاب رسول الله ﷺ از او سؤال می‌پرسیدند.»[3]
- محمود بن لبید می‌گوید: «عایشه در زمان خلافت عمر و عثمان و تا موقع وفاتش فتوی صادر می‌کرد.»[4]

## بانو أم سلمه هند بنت أبی أمیه (م٦٢هـ)

ام المؤمنین ام سلمه یکی از همسران پیامبراکرم ﷺ است که در کمال عقل، حکمت، خردمندی، تدبیر و اظهار نظر در امور و عاقبت نگری زبان زد بوده است.[5] وی در زمره‌ی زنان فقیهه است.[6]

سیده ام سلمه از جمله زنانی بوده که پیامبراکرم ﷺ با او در امور عامه مشورت می‌کرد؛ چنان‌چه در داستان حدیبیه مشهور است.[7]

---

[1]- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، (ط: ۱، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۰هـ)، ج۳۵، ص۲۳۴؛

[2]- تهذیب التهذیب – ابن حجر، (ط: ۱، مطبعة دائرة المعارف النظامیة، الهند، ۱۳۲۶هـ)، ج۱۲، ص۴۳۵.

[3]- الطبقات الکبری لابن سعد، (ط: ۱، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۸م)، ج۲، صص۳۷۴ – ۳۷۵.

[4]- الطبقات الکبری لابن سعد، ج۲، ص۳۷۵.

[5]- نساء النبی صلی الله علیه وآله وسلم – السید الجمیلی، (ط: دار ومکتبة الهلال، بیروت، ۱۴۱۶هـ)، ص۸۴.

[6]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۲، ص۲۰۳.

[7]- ر.ک: صحیح البخاری، ج۳، ص۱۹۳ ح۲۷۳۱.

## بانو شفاء بنت عبدالله العدویه رضی الله عنها (م۲۰هـ)

سیده شفاء رضی الله عنها از زنان مهاجر است که قبل از هجرت مسلمان شد و با پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم بیعت نمود و از زنان عاقل و با فضیلت بوده است.[۱]

- معلم و کاتب.[۲]
- مشاور عمر بن خطاب رضی الله عنه.[۳]
- بازرس و مسئول بازار مدینه در زمان امام عمر بن خطاب رضی الله عنه.[٤]

## بانو ام درداء هُجیمه حِمیریه رضی الله عنها (م۸۱هـ)

سیده ام‌درداء رضی الله عنها همسر صحابی جلیل القدر ابودرداء رضی الله عنه؛ از زنان فاضله، دانشمند، زاهده و با عظمت[۵] و بانویی فقیهه، خردمند و بزرگوار[٦] که به علم، عمل و زهد مشهور بوده است و شاگردان زیادی از مردان داشته است که از او روایت کرده‌اند؛ مانند: جبیر بن نفیر، أبو قلابه الجرمی، سالم بن أبی الجعد،

---

[۱]- الإصابة فی تمییز الصحابة –ابن حجر، (ط: ۱،دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵هـ)، ج۸، ص۲۰۱؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابة – ابن اثیر، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۴م)، ج۷، ص۱۶۲؛ تخریج الدلالات السمعیة – علی الخزاعی، (ط: ۲، دار الغرب الإسلامی، بیروت ۱۴۱۹هـ)، ص۸۷.

[۲]- معرفة الصحابة لأبی نعیم الأصبهانی، (ط: ۱، دار الوطن للنشر، الریاض، ۱۹۹۸هـ)، ج۶، ص۳۳۷۱.

[۳]- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب – ابن عبدالبر، (ط: ۱، دار الجیل، بیروت، ۱۹۹۲م)، ج۴، ص۱۸۶۹؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۳۵، ص۲۰۷: «وکان عمر یقدمها فی الرأی ویرضاها ویفضلها»

[۴]- جمهرة أنساب العرب – ابن حزم، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳هـ)، ص۱۵۰؛ تخریج الدلالات السمعیة – علی الخزاعی، ص۳۰۸؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۱۲، ص۴۲۸.

[۵]- تاریخ الإسلام – الذهبی، (ط: ۱، دار الغرب الإسلامی، ۲۰۰۳م)، ج۲، ص۱۰۲۵: «کانت فاضلة عالمة زاهدة، کبیرة القدر.»

[۶]- الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور – زینب فواز، (ط:۱، المطبعة الکبری الأمیریة، مصر، ۱۳۱۲هـ)، ص۵۲۹: « کانت فقیهة عاقلة جلیلة.»

رجاء بن حیوه، یونس بن میسره، مکحول، عطاء الکیخارانی، إسماعیل بن عبید الله بن أبی المهاجر، زید بن سالم، أبو حازم الأعرج، إبراهیم بن أبی عبله، عثمان بن حیان المری.[1]

- فقیه‌شام مکحول الدمشقی رحمه الله(م۱۱۶هـ) می‌گوید: «ام درداء رضی الله عنها زنی فقیهه بود.»[2]
- فقیه و زاهد مدینه عون بن عبدالله رحمه الله(م۱۱۶هـ) می‌گوید: «به نزد ام درداء رضی الله عنها می‌آمدیم و پیش او ذکر خدا می‌کردیم.»[3]

## بانو عُمره بنت عبدالرحمن انصاری رضی الله عنها (م۹۸هـ)

سیده عُمره رضی الله عنها شاگرد و تربیت‌یافته در خانه سیده عایشه رضی الله عنها است که از زنان دانشمند، فقیهه، حجت و بسیار اهل علم بوده است.[4]

- حافظ و فقیه مدینه محمد بن مسلم زُهری رحمه الله(م۱۲۴هـ) می‌گوید: «قاسم بن محمد رحمه الله به من گفت که تو را در طلب علم حریص می‌بینم؛ تو را به منبع علم راهنمایی نکنم؟ عرض کردم: بلی، گفت: پس برتوست که به نزد عُمره رضی الله عنها بروی چون تربیت یافته دست عایشه رضی الله عنها است. وقتی نزد عُمره آمدم او را چون دریایی یافتم که آب آن خشک نمی‌شود.»[5]
- عبدالله بن دینار رحمه الله(م۱۲۷هـ) می‌گوید: «[امیرالمؤمنین] عمر بن عبدالعزیز رحمه الله برای ابو بکر بن محمد بن حزم رحمه الله نوشت که ببین از آنچه احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم یا سنت گذشته و یا احادیث عُمره رضی الله عنها باقیست آن را مکتوب کن، چونکه براستی می‌ترسم با وفات علماء این علم هم محو شود.»[6]

---

[1]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۴، ص۲۷۷.

[2]- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۳۵، ص۳۳۵: « کانت أم الدرداء فقیهة»

[3]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۴، ص۲۷۸.

[4]- منبع قبل، ج۴، ص۵۰۸: « کانت عالمة، فقیهة، حجة، کثیرة العلم.»

[5]- تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۲، ص۱۱۵۱.

[6]- الطبقات الکبری لابن سعد، ج۸، ص۴۸۰؛ سنن الدارمی، (ط: ۱، دار المغنی، المملکة العربیة السعودیة، ۲۰۰۰م)، ج۱، ص۴۳۰ ح۵۰۴: «کتب عمر بن عبد العزیز إلی أبی بکر بن محمد بن حزم أن انظر ما کان من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم أو سنة ماضیة أو حدیث عمرة فاکتبه فإنی خشیت دروس العلم وذهاب أهله»

- شیخ الاسلام علی بن المدینی(م ۲۳۴هـ) می‌گوید: «عُمره یکی از معتمدین علماء است که در احادیث عایشه ثابت است.»[1]

### بانو نفیسه بنت حسن علوی (م ۲۰۸)

سیده نفیسه، بانویی با کرامت و صالحی از دودمان سیدنا علی بن ابی طالب و همسر اسحاق بن جعفر صادق که در مصر ساکن بود و در همانجا وفات شد.[2] این خانم نفیسه از زنان درستکار و با تقوایی بوده که امام شافعی هنگامی که وارد مصر شد از او حدیث نقل کرده است.[3] حافظ قرآن و تفسیر بوده و علماء او را ملاقات می‌کردند و از او علم فرا می‌گرفتند.[4] وی زنی عابد و زاهد، بسیار بخشنده و صاحب ثروت که به بیماران و از کارافتادگان و عموم مردم نیکی و احسان می‌کرد.[5]

### بانو زبیده بنت جعفر (م۲۱٦هـ)

سیده زبیده همسر هارون رشید خلیفه مقتدر عباسی و مادر امین است؛ بسیار محترم و صاحب احسان و صدقات و دارای آثار حمیده‌ای در راه حج بوده است.[6] در قصرش یکصد ندیمه داشته که همگی حافظ قرآن کریم بودند.[7]

---

[1]- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۳۵، ص۲۴۲؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۱۲، ص۴۳۹: «عُمَرة أحد الثقات العلماء بعائشة الاثبات فیها.»

[2]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۰، ص۱۰۶.

[3]- وفیات الأعیان – ابن خلکان، (ط:۱، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۴م)، ج۵، ص۴۲۴؛ مرآة الجنان – الیافعی، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۷م)، ج۲، ص۳۳.

[4]- ر.ک: الأعلام – الزرکلی، (ط: ۱۵، دار العلم للملایین، ۲۰۰۲م)، ج۸، ص۴۴؛ الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور – زینب فواز، ص۵۲۱.

[5]- حسن المحاضرة فی تاریخ مصر والقاهرة – السیوطی، (ط: ۱، دار إحیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی وشرکاه، مصر ۱۹۶۷م)، ج۱، ص۵۱۱.

[6]- تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۵، ص۳۱۴.

[7]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۰، ص۲۴۱؛ البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۰، ص۲۹۷.

- حافظ خطیب بغدادی رحمه الله(م۴۶۳هـ) می‌گوید: «ام جعفر امة العزیز دختر جعفر بن ابی جعفر منصور؛ معروف به زبیده همسر هارون رشید و مادر امین؛ به بخشندگی و نیکوکاری بر علماء و همچنین برّ و احسان به نیازمندان و مساکین مشهور بوده است. صاحب آثار زیادی از جمله حفرآب‌راه‌ها در راه مکه و نیز ساخت حوضچه‌ها در مکه و مدینه است.»[1]
- حافظ ابن‌جوزی رحمه الله(م۵۹۷هـ) می‌گوید: «زبیده بنت جعفر رحمها الله به خیرات و بخشش به علماء و فقیران مشهور است؛ از او آثار زیادی در مسیر مکه، مدینه و حرمین وجود دارد؛ از مسافت بسیار دوری آب را با زحمت به حرم و غیر آن رساند و اموال خود را برای معماری حرمین (مکه و مدینه) وقف نمود.»[2]
- حافظ ابن کثیر رحمه الله(م۷۷۴هـ) می‌گوید: «نام اصلی زبیده رحمها الله، ام العزیز است؛ صاحب زیبایی، ثروت، خیرات، دیانت، صدقه و احسان بسیار بوده است.»[3]
- علامه یافعی رحمه الله(م۷۶۸هـ) می‌گوید: «سال ۲۱۶هـ زبیده بنت جعفر بن منصور، مادر محمد امین پسر هارون رشید رحمه الله فوت کرد. به انجام کمک‌های خیرخواهانه شهرت دارد و داستان حج او و آنچه در آن مسیر انجام داده معروف است؛ ابن جوزی رحمه الله نقل کرده که آب رسانی به مردم مکه را انجام داده است، او جریان آب را ده مایل به پایین کوه‌ها و شکاف سنگ‌ها انتقال داد تا اینکه از بیرون حرم به مکه رساند و پس از آن باغی را به عمل آورد؛ راهنما و مشاور به او گفت برای این کار بودجه‌ی زیادی لازم است؛ زبیده رحمها الله به او گفت این کار را انجام بده حتی اگر یک تبر زدن معادل دیناری هزینه ببرد. می‌گویم(یافعی): چشمه مذکوری را که بوجود آورده آثار آن هنوز باقی مانده و دارای معماری فوق العاده‌ای است که چشم بیننده که از مکه به منی می‌رود را متحیر می‌کند؛ دارای ساختاری محکم در دل کوه‌ها است که بیان کلمات در توصیف زیبای آن قاصراند. همچنین آب از آن چشمه به سمت مکان عمیق زیرزمینی فرود

---

[1]- تاریخ بغداد – الخطیب البغدادی، (ط: ۱، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۲۰۰۲م)، ج۱۶، ص۶۱۹.

[2]- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک – ابن الجوزی، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۲م)، ج۱۰، ص۲۷۷.

[3]- البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۰، ص۲۹۷.

می‌آید که دارای پله‌های زیادی است که برای رسیدن به نقطه‌ی قرار فقط باید از آن پایین آمد و به سبب تاریکی‌اش بسان بیر (چاه) نام‌گذاری کردند؛ برخی از مردم در روز اگر آنجا تنها رها شوند وحشت‌زده می‌شوند حال اگر شب آنجا بمانند جای خود دارد.»[۱]

- علامه ابن‌تغری بردی(م۸۷۴هـ) می‌گوید: «زبیده بزرگ‌ترین زن دوران در دین، اصالت، زیبایی، صیانت و معروفیت بوده است.»[۲]

همان‌طور که ذکر شد، سیده زبیده خدمات شایانی را در بازسازی و عمران، ایجاد کانال‌های آب (قنات) و نیز بوجود آوردن برکه‌ها و استراحت‌گاه‌های بین شهری در راه بغداد به مکه و مدینه انجام داده که نزد تاریخ‌نویسان و جغرافیدانان مسلمان مشهور است.[۳]

سفرنامه‌نویس مشهور اندلسی ابن جبر(م۶۱۴هـ) در راه حج به مکه درباره‌ی آثار مشاهده شده می‌نویسد: «این آب انبارها، حوضچه‌ها، چاه‌ها و منازلی که در مسیر بغداد تا مکه هستند؛ همه آن توسط زبیده بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور همسر و دختر عموی هارون رشید به نمایندگی از او در زمان حیاتش ساخته شده‌اند. به این ترتیب از زمان وفات او تا الآن خداوند این امکانات و مزایا را در این راه حفظ نموده است؛ اگر آثار این زن با کرامت در این مسیر نمی‌بود این راه پیموده نمی‌شد، خداوند پاداش خیر او را بدهد و از او راضی گردد.»[۴]

## بانو فاطمه فِهری(م۲٦٥هـ)

سیده فاطمه فِهری مؤسس اولین دانشگاه جهان در قیروان در شهر فاس واقع در کشور تونس کنونی است؛ وی بانویی مبارک و صالح بود با کنیه امّ‌البنین بنت محمد، همراه با خواهر و شوهرش از قیروان به فاس مهاجرت نمود و آنجا ساکن گشت و بعد از فوت خواهر و شوهرش از آنها ثروتِ حلال زیادی

---

[۱]- مرآة الجنان – اليافعي، ج۲، صص ۴۷ – ۴۸.

[۲]- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة – ابن تغری بردی، (ط: وزارة الثقافة والإرشاد القومی، دار الکتب، مصر)، ج۲، ص۲۱۴.

[۳]- ر.ک: صفة جزیرة العرب – الهمدانی، (ط: مطبعة بریل، لیدن، ۱۸۸۴م)، ص۲۶۷؛ تاریخ بغداد – الخطیب البغدادی، ج۱، ص۴۰۳؛ معجم البلدان – یاقوت الحموی، (ط: ۲، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵م)، ج۱، ص۴۰۱، ج۲، ص۲۶۰، ج۳، ص۱۳۲، ج۴، ص۳۷۶، ج۵، ص۲۴۵؛ معالم مکة التأریخیة والأثریة – عاتق البلادی، (ط:۱، دار مکة، ۱۹۸۰م)، صص۸۸، ۱۹۷.

[۴]- رحلة ابن جبیر، (ط: دار ومکتبة الهلال، بیروت)، ص۱۶۵.

به او ارث رسید و او نیز تصمیم گرفت که با این مال حلال که در آن هیچ شبهه‌ای نبود در امور خیریه مصرف کند و لذا زمینی را خریداری کرد و مسجدی را در همانجا بدون اینکه مصالحی از جایی دیگر به آنجا بیاورند بلکه با خاک و حتی آب چاهی که در همان زمین خریداری شده حفر کرده بودند برای ساخت مسجد و دانشگاه استفاده می‌شد و خود بانو بر ساخت و ساز نظارت داشت و از روزی که ساختن مسجد و دانشگاه را آغاز کرد تا پایان آن روزه گرفته بود و نیت خود را برای این کار خالص نمود. گفته می‌شود که خواهرش که نام وی مریم بوده نیز در ساخت دانشگاه اندلس مشارکت داشته است.[۱]

**بانو امّ عیسی رحمها الله دختر ابراهیم حربی رحمه الله (م۳۲۸هـ)**

سیده امّ عیسی رحمها الله، دختر امام و حافظ ابراهیم حربی رحمه الله می‌باشد؛ این بانو جزو مفتیان عصر خویش بوده است.

- حافظ خطیب بغدادی رحمه الله(م۴۶۳هـ) می‌گوید:«بانویی فاضل و عالم که در فقه فتوا می‌داد و هنگامی که وفات کرد در کنار قبر پدرش ابراهیم دفن شد.»[۲]
- حافظ ابن‌کثیر رحمه الله(م۷۷۴هـ) می‌گوید: «امّ عیسی رحمها الله دختر ابراهیم حربی رحمه الله؛ بانویی دانشمند و برجسته که در فقه فتوا می‌داد؛ در ماه رجب وفات شد و در کنار قبر پدرش مدفون گشت.»[۳]

**بانو لبنی قرطبی رحمها الله (م۳۷٤هـ)**

سیده لبنی رحمها الله کاتب خلیفه‌ی اموی مستنصر بالله، شاعر، نَحوی، ریاضی‌دان برجسته و خوشنویس ماهری که اهل اندلس بود و در عصر خویش سرآمد شد و سرانجام در سال ۳۷۴هـ فوت شد.[٤]

---

[۱]- ر.ک: الأنیس المطرب بروض القرطاس فی أخبار ملوک المغرب وتاریخ مدینة فاس – ابن أبی زرع، (ط: دار المنصور بالرباط، ۱۹۷۲م)، صص ۵۴ – ۵۵.

[۲]- تاریخ بغداد – الخطیب البغدادی، ج۱۶، ص۶۳۱.

[۳]- البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۱، ص۲۲۲: « أم عیسی بنت إبراهیم الحربی، کانت عالمة فاضلة، تفتی فی الفقه. توفیت فی رجب ودفنت إلی جانب أبیها رحمه الله تعالی.»

[۴]- ر.ک: التکملة لکتاب الصلة – ابن الأبار، (ط: دار الفکر للطباعة، لبنان ، ۱۹۹۵م)، ج۴، ص۲۴۷؛ الوافی بالوفیات – الصفدی، (ط: دار إحیاء التراث، بیروت، ۲۰۰۰م)، ج۲۴، ص۲۹۸؛ الأعلام – الزرکلی، ج۵، ص۲۳۹.

- علامه ابن بشکوال رحمه الله (م۵۷۸هـ) می‌گوید: «لبنی رحمها الله کاتب خلیفه حکم بن عبدالرحمن، در نویسندگی بسیار ماهر بود؛ دانشمندعلم نحو و شاعر بود. همچنین به علم ریاضی خبیر بود و در [پیشرفت] این علم مشارکت داشت؛ در کاخ خلیفه تیزهوش‌تر از او نبوده و آشنا به عروض بود (به فن سنجیدن وزن‌های اشعار دانش داشت) و همچنین خط بسیار زیبایی داشت، سال ۳۷۴هـ درگذشت.»[۱]
- علامه ابوجعفر بن عمیره اندلسی رحمه الله (م۵۹۹هـ) می‌گوید: «لبنی رحمها الله، کاتبِ خلیفه حکم بن عبدالرحمن؛ در نوشتن بسیار ماهر بود، نحوی، شاعر و آگاه به حساب (ریاضی)، و در این علم مشارکت داشت و آشنا به عروض بود و همچنین خط بسیار زیبایی داشت، سال ۳۷۴هـ درگذشت.»[۲]
- حافظ ذهبی رحمه الله (م۷۴۸هـ) می‌گوید: «لبنی رحمها الله کاتب خلیفه مستنصر بالله حکم بن ناصر اموی، عالم به نحو، نویسنده‌ای بسیار ماهر و شاعر و آگاه به ریاضی بود، در قصر زنی باهوش‌تر از وی نبوده است و با خطی ظریف و زیبا می‌نوشت و کاملاً به عروض شناخت داشت.»[۳]
- امام سیوطی رحمه الله (م۹۱۱هـ) نام او را در مرتبه‌ی دانشمندان «نحو» ذکر نموده است.[٤]

### بانو ستیته رحمها الله دختر قاضی حسین محاملی رحمه الله (م۳۷۷هـ)

سیده امة الواحد رحمها الله، یکی از زنان برجسته و دانشمندی فاضل که، قرآن، فقه، فرایض (علم ارث)، ریاضی و همچنین در علوم عربی سرآمد، و به منصب فتوا رسیده بود.[٥]

---

[۱]- الصلة فی تاریخ أئمة الأندلس – ابن بشکوال، (ط: ۲، مکتبة الخانجی، ۱۹۵۵م)، ص۶۵۳.

[۲]- بغیة الملتمس فی تاریخ رجال أهل الأندلس – ابن عمیرة، (ط: دار الکاتب العربی، القاهرة، ۱۹۶۷م)، ص۵۴۶.

[۳]- تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۸، ص۷۴۵.

[۴]- ر.ک: بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة – السیوطی، (ط: المکتبة العصریة – لبنان / صیدا)، ج۲، ص۲۶۹؛ تاریخ آداب العرب – مصطفی صادق الرافعی، (ط: دار الکتاب العربی)، ج۳، ص۲۰۰.

[۵]- ر.ک: طبقات الشافعیین – ابن کثیر، (ط: مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۱۳هـ)، ص۳۱۴.

- امام دارَقُطنی﷫(م۳۸۵هـ) می‌گوید: «امة الواحد﷫ دختر حسین بن اسماعیل بن محمد قاضی محاملی؛ وی از پدرش، اسماعیل بن عباس وراق، عبدالغفار بن سلامه حمصی، ابوالحسن مصری، امام حمزه هاشمی و دیگران سماع [فقه و حدیث] کرده است؛ او قرآن، فقه بر مذهب شافعی و علم فرایض و شیوه محاسبه آن، نحو و دیگر علوم را حفظ نمود. علاوه بر آن زنی بزرگوار بود و بسیار صدقه می‌داد و در خیرات و بخشندگی بسیار کوشش داشت و همچنین حدیث روایت کرده و از او به نگارش درآمده است.»[1]
- امام ابوبکر بَرقانی﷫(م۴۲۵هـ) می‌گوید: «سُتیته دختر محاملی همراه با علی بن ابی هریره﷫ فتوا می‌داد.»[2]
- حافظ احمد محاملی﷫(م۴۲۹هـ) می‌گوید: «نام این بانو، سُتیته، مادر قاضی ابوالحسین محمد بن احمد محاملی﷫ است؛ زنی فاضل، عالم و حافظ‌ترین مردم به فقه مذهب شافعی بوده است.»[3]
- حافظ شمس الدین ذهبی﷫(م۷۴۸هـ) می‌گوید: «امة الواحد﷫دختر حسین محاملی﷫، زنی دانشمند، فقیه و مفتی بود؛ نزد پدرش فقه آموخت و از وی، اسماعیل وراق و عبدالغفار حمصی روایت نموده است. قرآن و فقه شافعی را حفظ نمود و در فرایض (علم ارث) و شیوه محاسبات و علوم عربی و ...، تسلط یافت. نام او سُتیته بود؛ بَرقانی﷫ گفته است: این بانو به همراه علی بن ابی هریره﷫ فتوا می‌داد. و دیگران گفته‌اند: از حافظ‌ترین مردم در فقه بوده است.»[4]
- امام صلاح الدین صفدی﷫(م۷۶۴هـ) می‌گوید: «قرآن را حفظ نمود و در مذهب شافعی به فقاهت رسید و همچنین در علم فرایض و شیوه محاسبات و زبان عربی و سایر علوم اسلامی به شهرت رسید.»[5]

---

[1]- تاریخ البغداد – الخطیب البغدادی، ج۱۶، ص۶۳۲؛ موسوعة أقوال أبی الحسن الدارقطنی فی رجال الحدیث وعلله – مجموعة من المؤلفین، (ط: ۱، عالم الکتب، بیروت، ۲۰۰۱م)، ج۲، ص۷۷۱.

[2]- تاریخ البغداد – الخطیب البغدادی، ج۱۶، ص۶۳۲: «کانت بنت المحاملی تفتی مع أبی علی بن أبی هریرة»

[3]- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک – ابن الجوزی، ج۱۴، ص۳۲۵.

[4]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۵، ص۲۶۴.

[5]- الوافی بالوفیات – الصفدی، ج۹، ص۲۲۱.

## بانو عایشه قرطبی (م۴۰۰هـ)

سیده عایشه دختر احمد بن محمد بن قادم؛ از اهالی قرطبه، بانویی ادیب و شاعر بود. در عصر خویش در اندلس کسی در درایت، علم، ادب، فصاحت و شعر شبیه او نبوده است؛ فرمانروایان اندلس را مدح می‌کرد و آنها را به آنچه بعنوان نیاز بر او عرضه می‌شد مخاطب قرار می‌داد و شفاعتش نزد آنها مقبول بود. خط زیبایی داشت و مصحف‌ها را کتابت می‌نمود و به جمع‌آوری آنها توجه خاصی داشت؛ از این‌رو گنجینه‌ی بسیار بزرگی از کتاب داشت.[1]

## بانو خدیجه بنت البقّال (م۴۳۷هـ)

سیده خدیجه بنت موسی، واعظ، معروف به دختر بقّال از امام ابوحفص بن شاهین حدیث شنیده است و ابوبکر خطیب از او حدیث نوشته است و او را ثقه، پارسا، درستکار و فاضل توصیف نموده است. در سال ۴۳۷ هـ وفات شد و در قبرستان شونیزی مدفون گشت.[2]

## بانو کریمه بنت احمد مروزی (م۴۶۵هـ)

سیده امّ کرام کریمه مروزی، اصالتاً اهل مرو است؛ بانویی درستکار، پاکدامن، عابد، محدث و مشهور، راوی معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت، یعنی "صحیح بخاری" است که در مکه ساکن بود و به خاطر علو اسناد صحیح، بسیاری از مشایخ و حفاظ بزرگ از سرزمین‌های دور و نزدیک به مکه سفر کرده و از او سماع حدیث می‌کرده‌اند. هرگز ازدواج نکرد و نزدیک به صد سال عمر کرد و سرانجام در مکه نیز وفات یافت.[3]

- حافظ ابن‌الجوزی(م۵۹۷هـ) می‌گوید: «کریمه مروزی، اهل روستایی در مرو به نام کشمیهن است و زنی عالم و درستکاری بوده است؛ از ابو هیثم کشمیهنی و ...، سماع داشته

---

[1]- الوافی بالوفیات – الصفدی، ج۱۶، ص۳۴۷؛ تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۸، ص۸۱۶؛ الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور – زینب فواز، ص۲۹۲؛ الأعلام – الزرکلی، ج۳، صص ۲۳۹ – ۲۴۰.

[2]- تاریخ بغداد – الخطیب البغدادی، ج۱۶، ص۶۳۶؛ المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک – ابن الجوزی، ج۱۵، ص۳۰۳.

[3]- ر.ک: البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۲، ص۱۲۸؛ المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نیسابور – الصریفینی، (ط: دارالفکر، ۱۴۱۴هـ)، ص۴۶۷؛ الأعلام – الزرکلی، ج۵، ص۲۲۵.

است، و همچنین ائمه‌ای همچون خطیب، ابن‌مطلب، سمعانی و ابوطالب زینبی از او حدیث نقل کرده‌اند.»[۱]

- امام صفدی رحمه الله(م۷۶۴هـ) می‌گوید: «بانویی نویسنده، فاضل و عالم بود؛ از محمد بن مکی کشمیهنی رحمه الله [صحیح بخاری را] سماع کرده است و کتابش را حفظ می‌کرد. بارها "صحیح بخاری" را روایت کرده است؛ وی دوشیزه بود و هرگز ازدواج نکرد و سنش بالا رفت و اسنادش برتری یافت.»[۲]
- حافظ ذهبی رحمه الله(م۷۴۸هـ) می‌گوید: «استادکامل، عالم، فاضل، مُسنِد، امّ کرام کریمه بنت احمد بن محمد بن حاتم مروزی، ساکن مکه. از ابوهیثم کشمیهنی رحمه الله "صحیح بخاری" را شنیده است و همچنین از زاهر بن احمد سرخسی و عبدالله بن یوسف بن مامویه اصفهانی سماع داشته است. هرگاه [حدیث را] روایت می‌کرد با اصل آن تطبیق می‌داد؛ فهیم و با بصیرت و همچنین اهل خیر و عبادت بوده است. صحیح بخاری را بسیار مرور می‌کرد و یکبار هم در ایام موسم حج با قرائت ابوبکر خطیب رحمه الله آن را مرور کرد. تا آخر عمر دوشیزه ماند و هرگز ازدواج نکرد. خطیب، ابوغنایم نرسی، ابوطالب حسین زینبی، محمد بن برکات سعیدی، علی بن حسین فراء، عبدالله غزال، علی بن ابراهیم نسیب، ابومظفر منصور بن سمعانی و دیگران از او حدیث روایت کرده‌اند.»[۳]

## بانو فاطمه بنت علی الأقرع رحمها الله (م۴۸۰هـ)

سیده فاطمه اقرع رحمها الله، در خوشنویسی و خطاطی مثال زدنی بود بطوری که نامه‌ی آتش‌بس از جانب دستگاه خلافت با روم توسط او نوشته شد و در آن به شهرت مثال زدنی‌ای رسید. خود سیده فاطمه رحمها الله

---

[۱]- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک – ابن الجوزی، ج۱۶، صص ۱۳۵ – ۱۳۶.

[۲]- الوافی بالوفیات – الصفدی، ج۲۴، ص۲۵۴.

[۳]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۸، صص ۲۳۳ – ۲۳۴؛ تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۱۰، ص۲۲۳.

گفته است: برگه‌ای را برای عمید الملک کُندری خطاطی کردم و او نیز هزار دینار به من داد. پدرش در بغداد عطاری داشت و در همان‌جا نیز فوت شد.[۱]

- علامه یاقوت حموی(م۶۲۶هـ) می‌گوید: «این بانو نویسنده، صاحب خطی ظریف و مشهور است؛ در روز چهارشنبه، ماه محرم سال ۴۸۰ هجری فوت شد. سمعانی گفته است: این بانو خطی خوش و زیبا داشته است؛ وی زنی است که برای نوشتن نامه‌ی آتش‌بس برای روم از سوی دیوان عزیز صلاحیت پیدا کرد، و به بلاد جبل (عراق عجم) نزد عمیدالملک ابونصر کُندری سفر کرد و مردم از خوشنویسی او تقلید می‌کردند و خود او نیز به شیوه ابن بوّاب خط می‌نوشت.»[۲]
- حافظ شمس الدین ذهبی(م۷۴۸هـ) می‌گوید: «سیده امّ الفضل فاطمه،کاتب (نویسنده)، مشهور به بِنت اقرع؛ مردم او را به سبب مهارت و زبردستی در خوشنویسی به شدت تمجید کرده‌اند. وی همان بانویی است که از جانب دستگاه خلافت برای نوشتن نامه‌ی آتش‌بس برای ارسال به روم فراخوانده شد و کتابتش در خوشنوسی مثال زدنی شد. سماع (شنیدن) عالی داشت؛ از ابوعمر بن مهدی و دیگران حدیث روایت کرده و همچنین ابوالقاسم بن سمرقندی، قاضی مارستان، عبدالوهاب انماطی و ابوسعد بغدادی و ...، از او روایت کرده‌اند. وی در محرم سال ۴۸۰ دار فانی را وداع گفته است.»[۳]

---

[۱]- ر.ک: البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۲، ص۱۶۵؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب ابن العباد الحنبلی، (ط: ۱، دار ابن کثیر، دمشق/ بیروت، ۱۴۰۶هـ)، ج۵، ص۳۴۸؛ الأعلام – الزرکلی، ج۵، ص۱۳۰.

[۲]- معجم الأدباء – یاقوت الحموی، (ط: ۱، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۱۴۱۴هـ)، ج۵، ص۲۱۵۵.

[۳]- سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۸، ص ۴۸۰؛ تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۱۰، ص۴۵۶.

## بانو شهده بنت أبی نصر الإبری رحمها الله (م٥٧٤هـ)

سیده شهده رحمها الله، نویسنده، عالم و خطاط چیره دست شهیر بغداد بود که جزو محدثینی است که از بزرگان زیادی سماع حدیث کرده و همچنین بسیاری از حفاظ حدیث به سبب علو و برتری اسنادش از او حدیث شنیده‌اند. وی زنی صاحب دیانت و عبادت بود که حدود ۱۰۰ سال عمر کرد.[۱]

- امام ابن الجوزی رحمه الله(م۵۹۷هـ) می‌گوید: «شهده دختر ابونصر احمد بن فرج دینوری بغدادی؛ مشهور به فَخرُ نساء (افتخار زنان) و مُسنِد [حدیث در] عراق، نویسنده، جزو علماء می‌باشد و با خط زیبایی می‌نوشت. بسیاری از مردم از او سماع حدیث کرده‌اند و دارای سماعی عالی بود، بطوری که در آن اصاغر (راویان کوچک) را به اکابر(راویان بزرگ) وصل می‌کرد. »[۲]
- علامه یاقوت حموی رحمه الله(م۶۲۶هـ) می‌گوید: «فَخرُ نساء، کاتب، زنی از اهل حدیث، منحصر به فرد، دارای زبانی فصیح و خطی زیبا بود و خوشنویسی او به شیوه‌ی خطاطی فاطمه بنت اقرع رحمها الله بوده و در زمان او در بغداد کسی نبوده که همانند او خطاطی کند.»[۳]
- حافظ ذهبی رحمه الله(۷۴۸هـ) می‌گوید: «نویسنده، فخرُ نساء، مُسنِد عراق؛ ابن دبیثی رحمه الله گفته است: وی زنی بزرگوار، درستکار، صاحب دیانت و تقوا و عبادت است. سماع زیادی داشته و عمر طولانی کرد و مُسنِد زمان خویش شد و پدرش به او توجه خاص داشت. از او حافظان بسیار بزرگی روایت کرده‌اند از قبیل: ابوالقاسم بن عساکر، ابوسعد سمعانی، ابوالفرج بن الجوزی، ابومحمد بن قدامه و بسیاری دیگر. وی با خط خیلی زیبایی کتابت می‌کرد.»[٤]
- علامه یافعی رحمه الله(م۷۶۸هـ) می‌گوید: «مُسنِد عراق، شهده بنت ابونصر رحمها الله، کاتب، عابد، درستکار، اصالتاً دینوری، لیکن در بغداد به دنیا آمده و وفات کرده است. وی با خطی زیبا می‌نوشت و

---

[۱]- تاریخ ابن الوردی، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، لبنان، ۱۹۹۶هـ)، ج۲، ص۸۷؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب – ابن العماد الحنبلی، ج۶، صص ۴۱۰ – ۴۱۱.

[۲]- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک – ابن الجوزی، ج۱، ص۲۴.

[۳]- معجم الأدباء – یاقوت الحموی، ج۳، ص۱۴۲۲.

[۴]- تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۱۲، ص ۵۳۸.

بسیاری از او حدیث شنیده‌اند و سماع عالی داشته که اصاغر را به اکابر وصل می‌کرد. حدیث از ابوخطاب نصر بن احمد بن نضر، ابوعبدالله حسین بن احمد بن طلحه ثعالبی، طراد بن محمد و...، شنیده است؛ به شهرت رسید و اهل نیکی و خیرات بود.»[۱]

### بانو فاطمه رحمها الله دختر علاءالدین سمرقندی رحمه الله (م۵۸۱هـ)

بانویی پارسا و اهل ورع و دانشمندی که به فقه و حدیث آگاه بود. وی همسر علاءالدین کاشانی رحمه الله است؛ این بانوی بزرگوار حلقات درس دایر می‌کرد و بسیاری از او کسب فیض کرده و از او اجازه علمی دریافت نموده‌اند. دارای تألیفات متعددی در زمینه فقه و حدیث است که در بین علماء نشر شده و مورد استفاده قرار گرفته است و همچنین مشاور حاکم زنگی نورالدین شهید رحمه الله در امور داخلی بوده است که سرانجام در شهر حلب وفات نمود و در جوار همسرش مدفون می‌باشد.[۲]

- امام عبدالقادر قُرشی رحمه الله (م۷۷۵هـ) می‌گوید: «این بانو نزد پدرش فقه را آموخت و کتاب "تحفه" را حفظ نمود. ابن العدیم رحمه الله گفته است: پدرم برایم نقل کرده که این بانو، مذهب حنفیه را به نیکویی نقل کرده است و شوهرش کاشانی رحمه الله گاهی در فتوا اشتباه می‌کرد آنگاه فاطمه رحمها الله او را به فتوای درست بازمی‌گرداند و صورت اشتباه فتوایش را به او نشان می‌داد و او نیز به رأی بانو مراجعه می‌کرد؛ بانو فاطمه رحمها الله فتوا می‌داد و شوهرش او را احترام می‌کرد و گرامی می‌داشت. فتوا در ابتدا با خط او و سمرقندی پدرش صادر می‌شد، امّا از موقعی که با کاشانی مؤلف "البدائع" ازدواج کرد؛ فتوا با خط هر سه تای آنها تخریج می‌شد.»[۳]
- علامه عبدالحی للکنوی رحمه الله (م۱۳۰۴هـ) می‌گوید: «فاطمه رحمها الله؛ فقیه و علامه، دخترِ علاء الدین سمرقندی رحمه الله بود که وی همسر علاء الدین کاشانی رحمه الله مؤلف "بدائع الصنائع" است؛ این بانو نزد پدرش فقه را آموخت و کتاب "تحفة الفقهاء" را حفظ نمود و هرگاه همسرش [در مسایل فتوا]

---

۱- مرآة الجنان – الیافعی، ج۳، ص۳۰۳.

۲- الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور – زینب فواز، ص۳۶۷.

۳- الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة – عبدالقادر القرشی، (میر محمد کتب خانه، کراتشی)، ج۲، ص۲۷۸.

اشتباه می‌کرد او را [به فتوای] درست بازمی‌گرداند؛ و فتوا که تخریج می‌شد بر آن، خط این بانو و پدرش و همسرش بود.»[۱]

### بانو ضیفه خاتون رحمها الله دختر ملک عادل ابوبکر رحمه الله (م۶٤۰هـ)

سیده ضیفه خاتون رحمها الله همسر ملک ظاهر رحمه الله – حاکم حلب – و مادر عزیز غازی رحمه الله – حاکم حلب – و مادربزرگ سلطان ناصر رحمه الله – سلطان شام – است. هنگامی که سلطان عزیز غازی رحمه الله در سال ۶۳۴هـ مُرد؛ ملک ناصر رحمه الله در حلب که آن هنگام هفت سال داشت به حکومت رسید و سیاست حکومتش را چند تن از زیردستان پدرش که بزرگ آنها شمس الدین لؤلؤ رحمه الله بود اداره می‌کردند و تمام امور حکومتی نیز بر اساس رأی مادر بزرگش ضیفه خاتون رحمها الله اجرا می‌شد.[۲]

- علامه جمال الدین بن واصل رحمه الله (م۶۹۷هـ) می‌گوید: «این بانو نسبت به عامه‌ی مردم عادل بود و بسیار بر آنها نیکی و ترحم و مهربانی می‌نمود، ظلم و ستم را در سراسر حلب ریشه‌کن کرد و به فقیران، زاهدان، علماء و اهل دین توجه داشت و صدقات بسیاری بدانها می‌بخشید و همیشه صدقات و احسانش به کسانی که به او مراجعه می‌کردند می‌رسید و هیچ کسی به وی روی نیاورده مگر اینکه دستِ پُر برگشته است.»[۳]
- حافظ شمس الدین ذهبی رحمه الله (م۷۴۸هـ) می‌گوید: « ضیفه رحمها الله؛ ملکه‌ای خردمند و با عظمتی بود. در جمادی الاول [سال۶۴۰هـ] در حلب درگذشت و سال ۵۸۱ هـ زمانی که پدرش حاکم حلب بود به دنیا آمد. [...] همانند شاهان رفتار نمود و بالاترین حد عدالت، شفقت، بخشش، صدقه، عقلانیت و زیرکی را در زمامداری به اجرا درآورد.»[٤]

---

[۱]- الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة – عبدالحی اللکنوی، (ط: ۱، مطبعة السعادة، ۱۳۲۴هـ)، ص ۱۵۸.

[۲]- مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار – ابن فضل الله العمری، (ط: ۱، المجمع الثقافی، أبو ظبی، ۱۴۲۳هـ)، ج۲۷، ص۳۰۱؛ کنوز الذهب فی تاریخ حلب – سبط بن العجمی، (ط: ۱، دار القلم، حلب، ۱۴۱۷هـ)، ج۱، ص۱۰۷؛ الدارس فی تاریخ المدارس – النعیمی، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰هـ)، ج۱، ص۸۶.

[۳]- مفرج الکروب فی أخبار بنی أیوب – محمد بن سالم بن واصل، (ط: دار الکتب والوثائق القومیة، المطبعة الأمیریة، ۱۹۵۷م)، ج۵، ص۳۱۳.

[۴]- ر.ک: تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۱۴، ص۳۱۹.

- علامه زین الدین بن الوردی(م۷۴۹هـ) می‌گوید: «ضیفه خاتون بعد از پسرش عزیز، والی حلب شد و حدود شش سال آن را به نیکویی اداره نمود.»[۱]
- علامه‌سبط‌بن‌عجمی(م۸۸۴هـ) می‌گوید: «مدرسه‌فردوس را ضیفه خاتون در حلب تأسیس نمود و در آن مدرسه مردمی از قاریان، فقهاء و صوفیه را سازماندهی کرد.»[۲]
- علامه خیرالدین زرکلی(م۱۳۹۶هـ) می‌گوید: «ضیفه خاتون دختر ملک عادل ابوبکر بن ایوب حاکم حلب؛ شاهزاده خانمی، عاقل، دوراندیش و با صلابت بود. در حلب حدود شش سال بعد از وفات پسرش ملک عزیز نوه‌اش ناصر – که بچه بود- به حکومت رسید، همانند شاهان رفتار می‌کرد، تولد و وفات او در قلعه‌ی حلب بوده است.»[۳]

### بانو فاطمه دختر عباس بغدادی(م٧١٤هـ)

سیده امّ زینب فاطمه بغدادی، فقیه، عالم، زاهد، عابد، واعظ، سرور زن‌های دوران خویش و دارای مقام شامخ شیخی که، جماعتی از زنان از او استفاده بردند و توبه کردند؛ بسیار اهل علم بود و به کمی و آسانی قناعت داشت امّا به نفع رساندن و تذکر، اخلاص، خشوع و امر به معروف حریص و علاقمند بود. به کمک او زنان دمشق و مصر اصلاح شدند؛ و بسیار مورد استقبال قرار می‌گرفت و بر نفوس اثر می‌گذاشت.[٤]

- امام صفدی(م۷۶۴هـ) می‌گوید: «فاطمه بنت عباس؛ استادکامل، مفتی، فقیه، عالم، زاهد، عابد، امّ زینب بغدادی حنبلی واعظ. به بالای منبر می‌رفت و زنان را موعظه می‌داد، آنگاه به سبب موعظه و اندرزش توبه می‌کردند و آنکه بدکار بود دست برمی‌داشت و جماعتی از زنان از نصایح او نفع بردند و دل‌هایشان پس از قساوت به نرمی رفته و مطیع گردید. چه اشک‌هایی

---

[۱]- تاریخ ابن الوردی، ج۲، ص۱۶۸.

[۲]- کنوز الذهب فی تاریخ حلب – سبط بن العجمی، ج۱، ص۳۲۲.

[۳]- الأعلام – الزرکلی، ج۳، ص۲۱۶.

[۴]- ر.ک: العبر فی خبر من غبر – الذهبی، (ط: دار الکتب العلمیة، بیروت)، ج۴، صص ۳۹ – ۴۰؛ : حسن المحاضرة فی تاریخ مصر والقاهرة – السیوطی، ج۱، ص۳۹۰؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب – ابن العباد الحنبلی، ج۸، ص۶۳.

به سبب او به پاخاست و چه چشم‌هایی که از حسرت‌ها گریان شدند. فقه و مسائل سخت و پیچیده‌ی آن که پیرامون حقیقت و مجاز می‌گشت را می‌دانست. ابن‌تیمیه ﷺ از کار او متعجب بود و بر هوش و خشوع و گریه‌اش مدح می‌نمود. با شیخ صدر الدین بن وکیل ﷺ درباره‌ی حیض مباحثه کرد و علمش ظاهر شد و دریای علمش بلندی گرفت و اگر مانند شیخ ابن‌تیمیه ﷺ به خوبی به او توجه کرده بود، مانند ایشان به فضل و بزرگی‌اش نزدیک می‌شد و از آن دور نمی‌شد.»[1]

- حافظ ابن کثیر ﷺ(م۷۷۴هـ) می‌گوید: «استاد کامل، درستکار و عابد؛ امّ زینب دختر عباس بن ابی‌فتح محمد بغدادی، از زنان عالم و فاضلی بود که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و بر گروهی از [متصوفه، طریقه] احمدیه در مواخات کردن زنان و مخنثین ایستادگی نمود و رفتارها و ریشه‌های بدعتکارانه آنها را تغییر داد و کاری کرد که مردها از انجام دادنش عاجز بودند. در مجلس شیخ تقی الدین ابن تیمیه ﷺ حاضر می‌شد و از او و دیگران استفاده علمی می‌برد. از شیخ تقی الدین ﷺ شنیدم که وی را تمجید می‌کند و به علم و بزرگی توصیفش می‌کرد؛ نقل می‌کرد که بسیاری از [مطالب] مُغنی یا بیشتر آن را حاضر می‌کرد و شیخ برای زیادی مسایل و سؤالات خوب و درک بالای این بانو آماده می‌شد؛ همچنین این بانو بر بسیاری از زن‌ها قرآن را تعلیم داده است.»[2]

### بانو آدُرُ کریمه ﵂(م۷٦۲هـ)

سیده آدُرُ کریمه ﵂ مادر گرامی سلطان مجاهد علی بن داود رسولی است که بانویی مبارک، عاقل، تیزهوش، فهیم، حلیم، بخشنده، صاحب سیاست و ریاست، وقار و اصالت بود. هنگامی که فرزنش ملک مجاهد در مصر به مدت چهارده ماه ناپدید شد و یمن بدون حاکم ماند این بانو در این مدت کشور را تحت سلطه خویش درآورد و ارتش را سامان‌دهی کرد و آن بهترین سال در فراوانی برکت، امنیت، عدالت و نیکی بوده است؛ این بانو خدمات خوبی برای دین انجام داد و به علماء و صلحاء ارادت خاصی

---

[1]- أعیان العصر وأعوان النصر – الصفدی، (ط: ۱، دار الفکر المعاصر، بیروت/ دار الفکر، دمشق، ۱۹۹۸م)، ج۴، ص ۲۸.

[2]- البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج۱۴، ص۸۲.

داشت و آنها را گرامی و محترم می‌شمرد. خانه‌های مردم را بازدید می‌کرد و به آنها هدایا می‌داد. چندین مدرسه، مسجد و خانقاه را ساخت؛ از جمله مدرسه‌ی بسیار بزرگ صلاحیه در شهر زبید و نیز مدارس دیگر در تعز، سلامیه و تربیه را ساخت و همچنین در یکی از محلات شهر تعز مسجدی را بناء نمود و موقوفات خوبی را برای آنها قرار داد و در آنها معلمان، مربیان و مدرسانی را قرار داد. کارهای خیریه‌ای که این بانو انجام داده بسیار است. وی در روز ۲۲ ربیع الاخر سال ۷۶۲ هـ در تعز دار دنیا را وداع گفت.[۱]

## بانو عایشه باعونیه رضی الله عنها (م۹۲۲هـ)

سیده عایشه بنت یوسف باعونیه رضی الله عنها؛ شاعر، ادیب و فقیه، که به باعون روستایی در عجلون در شرق اردن منسوب است، امّا متولد و متوفی دمشق می‌باشد. در هشت سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس زبان عربی و ادبیات را به پایان رساند و در سال ۹۱۹هـ به مصر سفر کرد و مقر اشرفی را با قصیده‌ای مدح نمود و سپس بازگشت و در اواخر همان سال درگذشت، یعنی ۹۲۲هـ شهر حلب را زیارت کرد. دارای تألیفات متعددی است، از جمله؛ "بدیعیة" که آن را شرح نیکویی کرده و همچنین "الفتح الحقی من منح التلقی" شامل عباراتی با موضوع صوفیه است و "الملامح الشریفة فی الآثار اللطیفة" در باب اشارات صوفیه و "درالعائص فی بحر الخصائص" بصورت منظوم، "الاشارات الخفیفة فی المنازل العلیة" اشعاری صوفیانه، "فیض الفصل" با دست‌خط مؤلف در تیموریه در دارالکتب، دیوان و "المرود الاهنی فی مولد الاسنی" با نام "مولد النبی للباعونیة".[۲]

- علامه نجم الدین الغزی رحمه الله (م۱۰۶۱هـ) می‌گوید: «عایشه باعونیه رضی الله عنها، مادر عبدالوهاب، استادی خردمند، اهل علم و عمل، یگانه روزگار، و جزو نوادر زمان در فضل، علم، ادب، شعر، دیانت و

---

[۱]- ر.ک: العقود اللؤلؤیة فی تاریخ الدولة الرسولیة - علی بن الحسین الخزرجی، (ط: ۱، مرکز الدراسات والبحوث الیمنی، صنعاء، دار الآداب، بیروت، ۱۹۸۳م)، ج۲، صص۱۰۰ - ۱۰۱.

[۲]- ر.ک: الأعلام - الزرکلی، ج۳، صص ۲۴۱ - ۲۴۲؛ معجم الأدباء من العصر الجاهلی حتی سنة ۲۰۰۲م - عبدالفتاح الصعیدی، (ط: ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۳م)، ج۳، ص۲۶۷؛ معجم أعلام شعراء المدح النبوی - محمد أحمد درنیقة، (ط: ۱، دار ومکتبة الهلال)، ص ۱۹۵.

صیانت و پاسداری است. نزد شیخ جلیل اسماعیل خوارزمی رحمه الله سپس یحیی ارموی رحمه الله تمسک کرد بعد از آن به قاهره رفت و علوم بسیاری را کسب نمود و به درجه‌ی فتوا و تدریس مجاز گردید و چندین کتاب را تألیف نموده است.»[۱]

- علامه ابن‌عبادحنبلی رحمه الله(م۱۰۸۹هـ)می‌گوید: «استادکامل، درستکار، خردمند، عالم و عامل، امّ عبدالوهاب دمشقی، یگانه روزگار و نادره‌ی زمان در فضل و بزرگی، ادب، علم، شعر، دیانت و صیانت بوده است.»[۲]
- بانو زینب فواز رحمها الله(م۱۳۳۲هـ) می‌گوید: «شاعری خوش ذوق و طبعی، فاضل، ادیب، عاقل و خردمند.[...] عبدالغنی نابلسی رحمه الله او را فاضله‌ی زمان و ملازم ادب در هر مکان وصف نموده است و همچنین دیگر علماء و دانشمندان او را کدبانو و عروس فضل و ادب و شرف و نسب توصیف کرده‌اند؛ فقه، نحو و عروض را نزد برخی از مشایخِ زمانش، مانند، جمال الدین اسماعیل حورانی رحمه الله و علامه محیی الدین ارموی رحمه الله آموخت و گروهی از علماء از او این علوم را فراگرفتند و به بسیاری از مردمی که شاگردش بودند نفع رساند. دیوان شعری بدیع در مدح و ستایش پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم دارد که جملگی آن لطیف است.»[۳]

### آماری از اساتید زن

شمار بسیاری از مردان در صفوف ائمه، حفاظ، محدثین، مفسرین، فقیهان و...، شاگرد زنان بوده‌اند که در کتاب‌های مشایخ اسامی این بانوان ذکر شده است که بعنوان نمونه عده‌ای از دانشمندان شهیر مرد که دارای استادان زن بوده‌اند را بیان می‌کنیم.

- رئیس مذهب مالکیه، امام مالک بن انس رحمه الله(م۱۷۹هـ): ۱ بانو[٤]

---

[۱]- الكواكب السائرة بأعيان المئة العاشرة – النجم الغزی، (ط:۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۸هـ)، ج۱، ص۲۸۸.

[۲]- شذرات الذهب فی أخبار من ذهب – ابن العباد الحنبلی، ج۱۰، ص ۱۵۷.

[۳]- الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور – زينب فواز، ص۲۹۳.

[۴]- تهذيب الكمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۳۵، ص۲۳۶؛ تهذيب التهذيب – ابن حجر، ج۱۲، ص۴۳۶.

- رئیس مذهب شافعیه، امام محمد بن ادریس شافعی‌﷫(م۲۰۴هـ): ۲ بانو[1]
- دانشمند فلکی و هندسی قاضی محمد مارِستانی‌﷫(م۵۳۵هـ): ۱ بانو[2]
- امام أبوسعد السمعانی‌﷫(م۵۶۲هـ): ۸۱ بانو[3]
- حافظ ابن عساکر‌﷫(م۵۷۱هـ): ۸۱ بانو[4]
- حافظ ابن الجوزی‌﷫(م۵۹۷هـ): ۳ بانو[5]
- شیخ صوفیه شهاب الدین سهروردی‌﷫(م۶۳۲هـ): ۱ بانو[6]
- شیخ الاسلام ابن تیمیه‌﷫(م۷۲۸هـ): ۱ بانو[7]
- قاضی ابن جماعه‌﷫(م۷۳۳هـ): ۱ بانو[8]
- حافظ شمس الدین ذهبی‌﷫(م۷۴۸هـ): ۱۰۲ بانو[9]
- امام ابن قیّم الجوزیه‌﷫(م۷۵۱هـ): ۱ بانو[10]
- امام تاج الدین سُبکی‌﷫(م۷۷۱هـ): ۲۰ بانو[11]

---

[1]- آداب الشافعی ومناقبه – ابن ابی حاتم، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴هـ)، صص۱۹ – ۲۰؛ وفیات الأعیان – ابن خلکان، ج۵، ص۴۲۴.

[2]- المشیخة الکبری – قاضی المارستان، (ط: ۱، دار عالم الفوائد للنشر والتوزیع، ۱۴۲۲هـ)، ج۲، ص۷۸۰.

[3]- المنتخب من معجم شیوخ السمعانی، (ط: ۱، دار عالم الکتب – الریاض، ۱۴۱۷هـ)، ج۳، صص ۱۸۶۸ – ۱۹۲۵.

[4]- معجم الأدباء – یاقوت الحموی، ج۴، ص۱۶۹۸: «من النساء بضع وثمانون امرأة.»

[5]- مشیخة ابن الجوزی، ( ط: ۳، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۲۰۰۶م)، صص ۱۹۸ – ۲۰۱.

[6]- مشیخة السهروردی، (ط: ۱، مؤسسة الریان، ۱۴۲۵هـ)، ص۱۰۴.

[7]- العقود الدریة من مناقب شیخ الإسلام أحمد بن تیمیة – ابن عبدالهادی، (ط: ار الکاتب العربی، بیروت)، ص۳۸۸.

[8]- مشیخة ابن جماعة، (ط: ۱، دار العرب الإسلامی، بیروت، ۱۹۸۸م)، ص۳۶۹.

[9]- معجم الشیوخ الکبیر للذهبی، (ط:۱، مکتبة الصدیق، الطائف، المملکة العربیة السعودیة، ۱۴۰۸هـ)، ج۱، صص ۱۸۶ – ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۸ –۲۲۰، ۲۲۴ – ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۵ – ۲۵۸، ۲۸۱ – ۲۹۴، ۲۹۹ – ۳۰۱، ۳۰۷ – ۳۰۹، ج۲، صص ۸۹ – ۹۴، ۱۰۲ – ۱۱۳، ۳۵۰، ۳۵۵ – ۳۵۶، ۳۶۱ – ۳۶۲، ۳۶۴ – ۳۶۵.

[10]- ابن‌قیّم الجوزیة حیاته، آثاره، موارده – بکر بن عبدالله أبو زید، (ط: ۲، دارالعاصمة، الریاض، ۱۴۲۳هـ)، ص۱۷۳.

[11]- معجم الشیوخ للسبکی، (ط: ۱، دار الغرب الإسلامی، ۲۰۰۴م)، صص ۵۴۳ – ۶۲۸.

- حافظ ابن حجر عسقلانی(م۸۵۲هـ): ۵۶ بانو[۱]
- امام جلال الدین سیوطی(م۹۱۱هـ): ۴۲ بانو[۲]

بنابر دیدگاه علماء در میان زنان راوی حدیث کسی که متهم به کذب یا متروک باشد وجود نداشته است.[۳] و از هیچ‌کدام از علماء نقل نشده است که حدیث زنی را به سبب زن بودنش مردود دانسته باشند و چه بسیاری از سنت که مقبول امّت قرار گرفته از زنی صحابی بوده است! و کسی که کم‌ترین علم به سنت را داشته باشد چنین چیزی را انکار نمی‌کند.[٤] علامه محمد امین شنقیطی(م۱۳۹۳هـ) در تفسیرش می‌نویسد: «بطوری که معلوم است روایت صحیح بخاری توسط کریمه، روایتی معتبر از محدثین است که شخصاً [نسخه‌ای از] آن را دیده‌ام. خود من در مدرسه احساء نسخه‌ای از سنن ابی داود که نزد آل مبارک است را تدریس می‌کردم که خواهر صلاح الدین ایوبی بر آن تعلیق و حاشیه زده بود.»[۵]

## زن مسلمان در منصب اجتهاد و فتوا

برخی‌ها این گمان اشتباه را دارند که زنان در اسلام جواز قرار گرفتن در منصب فتوا و مجتهد شدن را ندارند و بلکه این مردها هستند که چنین حقی برایشان محفوظ شده و زنان باید مقلد آنها باشند در حالی که چنین پنداری صحیح نیست بلکه زن و مرد در این امر همانند یکدیگر هستند و هیچ دلیل معتبر شرعی‌ای وجود ندارد که سلب چنین حقی را از زنان مسلمان کرده باشد؛ خداوند متعال فرموده:

---

[۱]- الجواهر والدرر فی ترجمة شیخ الإسلام ابن حجر- السخاوی، (ط: ۱، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۹هـ)، ج۱، صص ۲۰۰ – ۲۴۰؛ المعجم المفهرس – ابن حجر، المحقق: محمد شکور المیادینی، (ط: ۱، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۸هـ)، صص ۶۶۸ – ۶۷۰.

[۲]- المنجم فی المعجم – السیوطی، (ط: ۱، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۵هـ)، صص ۹۴ – ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷ – ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۶۳ – ۱۶۵، ۱۶۸ – ۱۶۹، ۲۲۴ – ۲۲۷، ۲۴۰.

[۳]- ر.ک: میزان الاعتدال فی نقد الرجال – الذهبی، (ط:۱، دار المعرفة، بیروت، ۱۹۶۳م)، ج۴، ص۶۰۴؛ لسان المیزان – ابن حجر، (ط: ۲، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۹۷۱هـ)، ج۷، ص۵۲۲؛ تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی – السیوطی، (ط: دار طیبة)، ج۱، ص۳۷۹.

[۴]- نیل الأوطار – الشوکانی، ج۶، ص۳۶۰.

[۵]- أضواء البیان – الشنقیطی، ج۹، صص ۲۱ – ۲۲.

﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [توبه: ۷۱]، یعنی: «و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند» در اینجا موافقت حاصل بین مؤمنان (مرد و زن) به سبب هوا و هوس و عادت نیست؛ بلکه به سبب مشارکت در استدلال، توفیق و هدایت است.[۱] و جمع بین آنها ولایت اسلام است و در آن نیز همگی برابراند و یکی مقلد دیگری نیست و بدون بصیرت و آگاهی از یکدیگر تبعیت نمی‌کنند.[۲]

بسیاری از علماء مَرد بودن را شرط مجتهد شدن قرار نداده‌اند و بلکه جمهور قریب به اتفاق فقهاء به تساوی مرد و زن در منصب فتوا تصریح نموده‌اند.[۳] و نزد اصولی‌ها «مفتی» همان «مجتهد» است.[٤] بنابراین زن‌های مسلمان در شرع و اجتماع از این منصب دینی محروم نبوده‌اند و بلکه در تاریخ مسلمانان، زن‌های بزرگ، فاضل و عالم و مفتی زیادی پا به عرصه‌ی ظهور گذاشته‌اند. بطور نمونه، امام عبدالقادرقرشی رحمه الله(م۷۷۵هـ) می‌گوید: «از شهرهای ماوراء نهر و دیگر شهرها به ما رسیده که در غالب موارد فتوا از خانه‌ای صادر نمی‌شد مگر اینکه بر آن، خطِ صاحب خانه و دخترش و همسرش و یا خواهرش بوده است.»[۵] جا دارد که به نقل دیدگاه برخی از علماء در رابطه با موضوع بالا اشاره‌ای داشته باشیم.

- امام ابن صلاح شهرزوری رحمه الله(م۶۴۳هـ) در "أدب المفتی والمستفتی" می‌نویسد: «در منصب فتوا، حرّیت (آزاد) و ذکوریت (مرد بودن) شرط نیست.»[٦]

---

[۱]- ر.ک: التفسیر الکبیر – الفخر الرازی، (ط: ۳، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰هـ)، ج۱۶، ص۱۰۰.

[۲]- ر.ک: التحریر والتنویر – ابن عاشور، ج۱۰، ص۲۶۲.

[۳]- البیان لما یشغلة الأذهان – علی جمعة، (ط: ۱، دارالمعارف، القاهرة، ۲۰۰۵م)، ج۲، ص۱۵۱:«لایشترط فی المفتی الذکوریة إجماعاً. فتصح فتیا المرأة»

[۴]- ر.ک: شرح الورقات فی أصول الفقه – المحلی، (ط: ۱، جامعة القدس، فلسطین، ۱۴۲۰هـ)، ص۲۱۷؛ رد المحتار علی الدر المختار – ابن عابدین، ج۱، ص۶۹.

[۵]- الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة – عبدالقادر القرشی، ج۲، ص۲۷۷.

[۶]- أدب المفتی والمستفتی – ابن صلاح، (ط: ۲، مکتبة العلوم والحکم، المدینة المنورة، ۲۰۰۲م)، ص ۱۰۶؛ فتاوی ابن الصلاح، (ط: ۱، مکتبة العلوم والحکم، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۷هـ)، ج۱، ص۴۲: « لا یشترط فی المفتی الحریة، والذکورة...»

- امام مجدالدین ابن تیمیه رحمه الله (م۶۵۲هـ) می‌نویسد: «در منصب فتوا همانندروایت کردن حدیث، حرّیت و ذکوریت شرط نیست.»[۱]
- امام نووی رحمه الله (م۶۷۶هـ) می‌گوید: «شروط مُفتی عبارتنداز: مکلف، مسلمان، مورد اعتماد، امین و مبراء از کارهای ناروا و خلاف مروت باشد، روانشناس، دارای ذهنی سالم و فکری پایدار و رفتاری درست و نیز با درایت و هوشیار باشد؛ در این منصب فرقی نیست بین حرّ، برده، **زن**، نابینا و لالی که توانایی نوشتن داشته باشد و یا اشاره‌ی وی قابل فهم باشد.»[۲]
- امام علاء الدین مرداوی رحمه الله (م۸۸۵هـ) می‌گوید: «برای منصب اجتهاد حرّ و مرد بودن شرط نیست.»[۳]
- در فتاویه هندیه می‌خوانیم که: «حرّ و مرد بودن، شرط منصب فتوا نیست.»[٤]
- در دانشنامه‌ی فقهی چنین آمده است: «در منصب فتوا – به اتفاق علماء- حرّ و مرد بودن و نطق نمودن شرط نیست.»[٥]

**نتیجه اینکه** زن نیز مانند مرد می‌تواند مفتی و مجتهد شود و تاریخ اسلام بر این امر گواهی دارد.

### دیدگاه مستشرقین در رابطه با دانشوری زنان مسلمان

**جولیان ریبرا** (Julian Ribera) عضو مجمع زبان و تاریخ اسپانیا در کتاب "آموزش و تربیت اسلامی در اندلس" می‌نویسد:

---

[۱]- المسودة فی أصول الفقه – آل ابن تیمیة، (ط: دار الکتاب العربی)، ص۵۵۵: « لا یشترط فی المفتی الحریة والذکوریة کالراوی.»

[۲]- آداب الفتوی والمفتی والمستفتی – النووی، (ط:۱، دار الفکر، دمشق، ۱۴۰۸هـ)، ص۱۹؛ المجموع شرح المهذب – النووی، ج۱، ص۴۱: «شرط المفتی کونه مکلفا مسلما ثقة مأمونا متنزها عن أسباب الفسق وخوارم المرؤة فقیه النفس سلیم الذهن رصین الفکر صحیح التصرف والاستنباط متیقظا سواء فیه الحر والعبد والمرأة والأعمی والأخرس إذا کتب أو فهمت اشارته.»

[۳]- التحبیر شرح التحریر فی أصول الفقه – المردوای، (ط: ۱، مکتبة الرشد، الریاض، ۱۴۲۱هـ)، ج۸، ص ۳۸۸۰: « لا یشترط فی المجتهد أن یکون ذکرا ولا حرا ...»

[۴]- الفتاوی الهندیة – لجنة علماء برئاسة نظام الدین البلخی، (ط: ۲، دار الفکر، ۱۳۱۰هـ)، ج۳، ص ۳۰۹: «لا یشترط أن یکون حرا ولا ذکرا ...»

[٥]- الموسوعة الفقهیة الکویتیة، (ط: ۱، مطابع دار الصفوة، مصر)، ج۳۲، ص۲۸: «لا یشترط فی المفتی الحریة والذکوریة والنطق اتفاقا»

«اسلام هیچ قید و شرطی دربارهی علمآموزی زنان قرار نداده است و  عالمان متشدد و محتاط مشرق نیز از جواز آموختن گنجینههای سنت نبوی به زنان امتناع نورزیدهاند با اینکه علوم سنت، علومی مقدس هستند؛ ما شواهدی داریم که اساتید زن(مشیخه) فقط در یک کتاب به چهل و سه زن رسیدهاند که در مشهورترین مدارس تدریس می‌کردهاند. برای نمونه احمد بن محمد سلفی که از علمای والامقام شهر اسکندریه بوده است، اساتیدش از هزار نفر گذشتهاند و عدهای از آنان زن هستند و یکی از اصحاب او نام آن زنان را بر حروف معجم مرتب کرده است. در مکه، مدرسهی بزرگ **کریمه مروزیه** مشهور است با اینکه چنین مدرسهای [به سبب موقعیت مکانی] باید از هر جایی دیگر در آن تشدد می‌بود، امّا علمآموزی به زنان در این مرکز بزرگ دینی بسیار آشکار بوده است. احترام زن می‌توانست این واقعه را برای ما نمایان سازد که بسیاری از عادت‌هایی که از تمدن‌های قدیمی برجای مانده و تغییر آن خجل کننده باشد؛ زنان طلبه به این مکان‌های دور می‌روند تا به حضور در دروس این بانو مشرف شوند؛ برخی از زنان متشخص اندلسی که از خانوادهای اصیل هستند نزد این خانم عالم و بزرگوار شاگردی کردهاند و علاقمند بودند که نام او را بیشتر در بین استادانشان یاد کنند و تقدیر نمایند. [...] دختران را از کودکی به مدارس ابتدایی می‌فرستادهاند تا همان دروسی که کودکان عادتاً می‌آموختهاند را بیاموزند و بعضی از آن دختران تحصیلات عالی را ادامه می‌دادهاند و همان اجازاتی که مردان دریافت می‌کردهاند آنان نیز دریافت می‌نمودند. بعضی از آنان فقه، قرائت یا سنت می‌آموختهاند و بعضی از این مطالعات موجب می‌شد که شخص اهلیت حرفهی معلمی را کسب کند و همانندکاری بزرگ با آن ممارست می‌کرد. همچنین بعضی دیگر از آنان ادب و دروس دیگری می‌خواندهاند که ممکن بود احیاناً آنان را صاحب مناصبی در دیوان کاتبان سلطنطی کند، به شرط آنکه خوش‌خط بوده و یا با ادبیات خوبی می‌نوشتند. تعداد آن شاعران و ادیبان زنی که از دیگران متمایز می‌شدهاند، کم نبوده و بعضی از آنها مانند **عایشه** و **ولاده**، با هوش و ذکاوت، بلاغت و مهارتی که در شعر و... داشتهاند، با مردان شهیری به رقابت پرداختهاند! علمآموزی زنان به حدی شهرت یافت و منتشر شد که می‌توان این را از آنچه ابن فیاض در کتاب تاریخی‌اش یعنی **أخبار قرطبة** ذکر کرده، برداشت کرد: «در ربض شرقی

در قرطبه، صد و هفتاد زن هستند که همگی به خط کوفی مصحف می‌نویسند، این تنها در یکی از نواحی قرطبه است، پس در تمام مناطق چگونه باشد؟!»[۱]

خانم جولیان در جایی دیگر از کتابش می نویسد: «صدها زن مسلمان اندلسی نسخه‌برداری و رونویسی قرآن کریم و نوشتن ادعیه و صلوات‌ها را انجام می‌دادند و بیشترین طرفدار را داشته به این سبب که فروش و استقبال زیادی از آن می‌شد، زیرا آنچه را که زنان کتابت می‌کردند، نیکوتر، قابل توجه‌تر و با مهارت بالا و خطاطی زیباتر و نیز بهایش کمتر بوده که زنان نسخه‌بردار از مردها اجرت کمتر می‌گرفتند.»[۲]

**ویل دورانت** (Will Durant) در کتاب "تاریخ تمدن" می‌نویسد:

«به گفته مورخان مسلمان؛ شهرهای اسلامی[اندلس= اسپانیا] از شاعران، دانشوران، فقها، پزشکان، و عالمان موج می‌زد. و مقری از نام آنها شصت صفحه را پر کرده است. مدارس ابتدایی فراوان بود، ولی در قبال تعلیم شهریه می‌گرفتند؛ آنگاه حکم دوم بیست و هفت مدرسه به وجود آورد که در آنجا اطفال فقیر رایگان تعلیم می‌دیدند؛ **دختران نیز چون پسران به مدرسه می‌رفتند و عده زیادی از زنان مسلمانان در ادبیات و هنر برجسته شدند.** تعلیم عالی به عهده استادانی بود که در مسجدها درس می‌دادند. برنامه دروس آنها دانشگاه قرطبه را به وجود آورد که رشته‌های مستقل داشت و در قرن دهم و یازدهم تنها دانشگاه قاهره و بغداد از آن سبق می‌گرفتند.»[۳]

**گوستاو لوبون** (Gustave Le Bon) در کتاب "تاریخ تمدن اسلام و عرب" می‌نویسد:

«در عروج مدنیت عرب (اسلام) اعزاز و اکرام زن از اینجا معلوم می‌شود که در میان مسلمین زنان تحصیل کرده و بانوانی که در دانش و ادب استاد بودند به زیادی وجود داشتند. عصر خلفای عباسی در مشرق و بنی امیّه در اندلس بانوان زیادی بودند که در اقسام دانش و ادب مشهور بودند. مثلاً **ولده** دختر خلیفه‌ای بود که در سال ۸۶۰ میلادی خلافت داشت. این دختر در قرطبه در فنّ شاعری همان

---

۱- التربیة الاسلامیة فی الاندلس، خولیان ریبیرا، ترجمة: الطاهر أحمد مکی، (ط: ۲، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۹۴م)، صص ۱۲۹ – ۱۳۰.

۲- التربیة الاسلامیة فی الاندلس، خولیان ریبیرا، ص۱۶۷.

۳- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج۴، ص۳۹۰.

مقام شهرت را دارا بود که سافو در میان یونانیان. کِند از مؤرخین اسلام که معاصر عبدالرحمن سوم است نقل می‌کند که خلیفه در مدینة الزهرا در مجالس بزم خود از اشعار کنیزش (**مُزنه**) و همچنین **عایشه** شاهزاده قرطبه همان خانمی که ابن حیان در باره‌ی او می‌نویسد که "او از حیث علم و فضل و شعر و شاعری نادره‌ی زمان خود بود" و همچنین از کلمات **صفیه** که او هم مثل عایشه عالمه و فاضله بود استفاده می‌نمود.

و مؤرخین معاصر الحاکم دوم می‌نویسند که در آن زمان علم و ادب در اندلس آن قدر رواج داشته است که زنان هم در چهار دیوار خانه تحصیل علم و هنر نموده مقام شهرت را حائز می‌شدند. در قصر لبنای خلیفه دختری بود که نهایت درجه قشنگ و زیبا و در صرف و نحو و شعر و شاعری و حساب و هندسه و علوم دیگر مقام شهرت را حائز و نهایت درجه خوش خط هم بوده است چنانکه تمام اسرار و مطالب محرمانه‌ی خلیفه را این دختر به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و در شعر و شاعری کسی در آن دوره هم‌پایه‌ی او نبود و این دختر که نامش **فاطمه** است در انشاء و تحریر هم به درجه‌ی کمال بوده تمام ارباب فضل و هنر داد سخن وی را می‌دادند. او کتابخانه‌ای هم مشتمل بر کتب گران‌بهای علمی و فنی برای خود تأسیس نموده بود.

دختر دیگری **مریم** نام که در اشبیلیه مسکن داشت در ادبیات مقام شهرت را حائز و یکی از استادان زبردست زمان خود بوده که دختران اشبیلیه را در منزل تعلیم و تربیت می‌نمود و در فن آموزش دستی بسزا داشت و دختران فاضله‌ی زیادی بودند که در مجلس درس او استفاده کرده تعلیم و تربیت یافته بودند. دختر دیگر **رضیه** نام ملقب به **نجم السعید** که خلیفه عبدالرحمن وی را آزاد کرده به پسرش الحاکم تزویج کرده بود؛ این زن در شعر و سخن و قصص و حکایات مشهوره‌ی آفاق بوده است. بعد از وفات خلیفه او سفری به مشرق نمود و تمام مشرق را گردش کرد و در هر جا که وارد می‌شد علما و فضلای آنجا از وی استقبال و پذیرایی کرده و بیش از حد توقیر و احترام می‌نمودند.»[۱]

---

[۱]- تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه: محمد تقی فخرداعی گیلانی، (تهران: چاپخانه علمی، چاپ سوم، ۱۳۱۸)، صص ۵۳۱ – ۵۳۳.

**زیگرید هونگه** (Sigrid Hunke) می‌گوید:

«مسجد تنها محل عبادت نبود، علم هم در این مکان همچون میهمان بود و جایگاهی عالی داشت، که بر حسب گفته پیغامبر علم بر فراز خشک‌مقدسی کورکورانه باید حاکم باشد. آیا محمد با گفتن این جمله که "مداد العلماء افضل من دماء الشهداء"، چیزی نگفته است که اگر آن زمان در رُم این حرف را کسی می‌زد او را در دادگاه بعنوان ضددین محاکمه می‌کردند؟ در مساجد به ستون‌های سنگی باریکش، دانشمندان اسلامی تکیه داده و شاگردان، گرداگرد آنان اجتماع می‌کردند. استماع درس این پروفسورها برای همگان آزاد بود؛ هرکس می‌توانست شرکت کند، **زن و مرد**. و هرکس می‌توانست با سؤال خود حرف استاد را قطع کند و یا اعتراض کند. این برای مدرس، جبری سودمند بود، تا هرچه اساسی‌تر موضوع درسش را آماده کند.»[۱]

**فلیپ حَتی** (Philip Hitti) در کتاب "تاریخ عرب" می‌نویسد:

«در اوایل عصر عباسی این تنها زنان مقامات بالا نبودند که منزلت و نفوذ مؤثر در سیاست دولت داشتند؛ بلکه دختران جوان عادی هم برای شرکت در جنگ بیرون می‌رفتند و فرماندهی ارتش را سرپرستی می‌کردند و منظومات شعری را می‌سرایدند و همچنین در عرصه‌های ادبی با مردان مناظره می‌کردند.»[۲]

## روایتی از آفریقا؛ نمونه‌ای از دانشوری زنان مسلمان

در رابطه با تعلیم زنان از بسیاری از زنان صحرای بزرگ آفریقا بویژه مناطق شنقیط موریتانیا، تنبکتو و قبیله‌ی کنت العجب این امر ثابت شده است. حتی نقل است که شیخ مختار کُنتی﵀ صاحب طریقه‌ی شهیر در آنجا کتاب "مختصر الخلیلی" – در فقه مالکی- را در یک روز برای مردان اختصاص داده بود و همسر او نیز در ناحیه‌ی دیگر برای زنان آن را درس می‌داد و فرزندشان امام علامه ابوعبدالله

---

[۱]– فرهنگ اسلام در اروپا، زیگرید هونگه، ج۲، ص۲۹۴.

[۲]– (ط: ۶، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۱م)، ص۱۲۹.

محمد مختار﷫ کتاب "الطریفة والتالدة فی مناقب الشیخ الوالد و الشیخة الوالدة" در فضیلت علمی پدر و مادرش در یک جلد قطور تألیف نموده است.[۱]

مؤید آن حکایتی است که علامه شنقیطی﷫ (م۱۳۹۳هـ) گفته است: «ما در هیأت دانشگاه اسلامی آفریقا در شهری نزدیک شنقیط به نام آطار، از بزرگان مردم آنجا شنیده‌ایم که در گذشته در آنجا دویست (۲۰۰) دختر جوان یافت می‌شد که بطور کامل حافظ کتاب [چهار جلدی] مدونة – در فقه امام مالک - بوده‌اند. همین اواخر شنیدم که زنی شنقیطی در مسجد نبوی ﷺ، حدیث، سیره و زبان عربی تدریس می‌کند.»[۲]

## نتیجه‌گیری پایانی

اسلام به دانش و دانشوری توجه خاصی داشته است بطوری که در آیات و احادیث متعدد بدان سفارش زیادی شده است که برای اهل تحقیق غیر قابل انکار می‌باشد. در نصوص اسلامی در خصوص دانشوری بین مرد و زن فرقی نیست و دلیلی بر جدایی مرد و زن در این عرصه از شریعت وجود ندارد. نقش محوری زن مسلمان در تاریخ اسلام بسیار پررنگ‌تر از آن است که بتوان در یک مقاله یا کتاب منحصر نمود؛ بلکه لازم است در این رابطه صدها کتاب به رشته تحریر در آورد و سمینارها ترتیب داد و از تمام جوانب این مهم را مورد بررسی قرار داد، و چگونه چنین نباشد وقتی که نصف جامعه را زنان تشکیل داده و نصف دیگر نیز باز توسط همین زنان تربیت شده‌اند.

زن مسلمان، مسئول تربیت فرزندان و نیز مسئول تربیت مردانی است که جامعه را می سازند. و زن مسلمان دانشمندی است که حق عضویت در مجلس شورا را دارد و نیز زن مسلمان مفتی و مجتهدی است که عمل به فتوای او همانند عمل کردن به فتوای مردان است. زن مسلمان در عرصه‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ...، همراه با مردان و بلکه در پاره‌ای از مواقع بهتر از آنها ظاهر شده است و در تاریخ اسلام و مسلمین تأثیر بسزایی داشته است بطوری که همچون خورشیدی در آسمان در

---

[۱]- التراتیب الإداریة – محمد الکتانی، ج۱، ص۱۱۱.

[۲]- ر.ک: أضواء البیان – الشنقیطی، ج۹، ص۲۲.

تمدن اسلام درخشیده‌اند و نور و گرمای خود را بر تمام جهان اسلام ساطع نموده است و انکار آن مانند انکار خورشیدی است که همه ما در روز نور یا گرمای آن را حس می‌کنیم.

***

**شبهه اول**: در حدیثی وارد شده: «شاوروهن وخالفوهن»، یعنی: «با زنان مشورت کنید و مخالف رأیشان عمل کنید!»

**پاسخ**:

**اولاً**: این حدیث «**باطل**» است؛ علمای بسیاری بر باطل و بلکه بی اساس بودن آن تصریح کرده‌اند؛ از جمله:

- حافظ سیوطی رحمه الله(م۹۱۱هـ): «باطل است و اساسی ندارد.»[1]
- حافظ ملا علی قاری رحمه الله(م۱۰۱۴هـ): «با این لفظ ثابت نیست.»[2]
- حافظ مناوی رحمه الله(م۱۰۳۱هـ): «آنچه بر زبان‌ها مشهور گشته این خبر است که اساسی ندارد.»[3]
- علامه مرعی الکرمی رحمه الله(م۱۰۳۳هـ): «باطل و بی اساس است.»[4]
- علامه قاوقچی رحمه الله(م۱۳۰۵هـ): «سیوطی رحمه الله گفته است: باطل و بی اساس است.»[5]
- علامه آلبانی رحمه الله(م۱۴۲۰): «بصورت مرفوع اساسی ندارد.»[6]

**ثانیاً**: در همین کتاب در بخش «زن و شوری در شریعت اسلام» مستند و مستدل در مورد مشورت با زنان و بلکه عضویت آنها در مجلس شوری و رأی‌گیری و عمل بدان را بیان کردیم و این خود بهترین دلیل بر بطلان خبر مذکور است که اساساً سندی هم ندارد و به هیچ عنوان به صورت مرفوع نیز

---

[1]- الدرر المنتثرة فی الأحادیث المشتهرة – السیوطی، (ط: عمادة شؤون المكتبات، جامعة الملك سعود، الریاض)، ص۱۳۴ح۲۶۷: «باطل لا أصل له»

[2]- المصنوع فی معرفة الحدیث الموضوع – الملا علی القاری، (ط: ۲، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۳۹۸هـ)، ص۱۱۳ ح۱۶۰: «لا یثبت بهذا اللفظ»

[3]- فیض القدیر – المناوی، ج۴، ص۲۶۳: «وأما ما اشتهر علی الألسنة من خبر شاوروهن وخالفوهن فلا أصل له»

[4]- الفوائد الموضوعة فی الأحادیث الموضوعة – مرعی الكرمی، (ط:۳، دار الوراق – الریاض، ۱۴۱۹هـ)، ص۹۹ ح۷۴: « باطل، لا أصل له.»

[5]- اللؤلؤ المرصوع فیما لا أصل له أو بأصله موضوع – القاوقچی، (ط: ۱، دار البشائر الإسلامیة، بیروت، ۱۴۱۵هـ)، ص۱۰۱ ح۲۶۴: « قال السیوطی: باطل لا أصل له.»

[6]- سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة – الألبانی، (ط: ۱،دار المعارف، الریاض، ۱۴۱۲هـ)، ج۱، ص۶۱۹ ح۴۳۰: «لا أصل له مرفوعا.»

روایت نشده بلکه سخنانی است که بر زبان مشهور شده و به دروغ بعنوان حدیث شایع شده است. اضافه بر دلایل اثباتی مشورت با زنان و رأی‌گیری از آنها، جا دارد که در اینجا به چهار مورد دیگر اشاره کنیم تا قوّت قلبی برای مسلمین باشد.

- خداوند متعال فرموده: ﴿**فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما**﴾ [بقره: ۲۳۳]، یعنی: «اگر آن دو (زن و شوهر مطلّقه) با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، باکی بر آنها نیست...»

**وجه استدلال**: بر اساس این آیه جایز است که پدر و مادر در خصوص مصلحت فرزندشان با یکدیگر مشورت کنند.[۱] و نباید پدر یا مادر بدون مشورت و توافق با یکدیگر تصمیمی در رابطه با بچه اتخاذ کنند.[۲]

- خداوند متعال فرموده: ﴿**وَ أْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوف**﴾ [طلاق: ۶]، یعنی: «و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید.»

**وجه استدلال**: لفظ «**أتمروا**» از ریشه‌ی «**ائتمار**» است، به معنای تبادل نظر و مشورت کردن است و آیه خطاب به مردان و زنان (زن و شوهر= پدر و مادر) است.[۳]

- ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «**قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا تنكح الأيم حتى تستأمر، ولا تنكح البكر حتى تستأذن. قالوا: يا رسول الله، وكيف إذنها؟ قال: أن تسكت**»[۴] یعنی: «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بیوه زن را نباید به ازدواج کسی درآورد تا این که با او **مشورت** شود و دختر باکره را نباید به ازدواج درآورد تا این که رضایت او اتخاذ شود. گفتند: رضایت دختر باکره چگونه است؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: این که سکوت اختیار کند.»

---

[۱]- ر.ک: الجامع لأحکام القرآن – القرطبی، ج۳، ص۱۷۲.

[۲]- نگا: تفسیر القرآن العظیم – ابن کثیر، (ط: ۲،دار طیبة للنشر والتوزیع، ۱۴۲۰هـ)، ج۱، ص۶۳۵.

[۳]- التحریر والتنویر – ابن عاشور، ج۲۸، ص۳۲۹؛ همچنین بنگرید به: (الجامع لأحکام القرآن – القرطبی، ج۱۸، ص۱۶۹)

[۴]- صحیح البخاری، ج۷، ص۱۷ ح۵۱۳۶؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۱۰۳۶ ح۱۴۱۹.

**وجه استدلال**: بر اساس این حدیث صحیح، بسیار واضح است که مشورت با زن بیوه در امر ازدواج بدان امر شده و همچنین کسب رضایت دوشیزه تصریح شده است و مادام که رضایت برای وی محفوظ است پس برای بیوه که با وی مشورت می‌شود نظرش برای پذیرفتن بدون مخالفت سزاوارتر است.

- ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «**قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: آمروا النساء في بناتهن**»[1] یعنی: «رسول الله ﷺ فرمودند: با زنان در مورد ازدواج دخترانشان مشورت کنید.»

**وجه استدلال**: با توجه به این حدیث، مشاوره با زنان امری جایز و پسندیده است، بخصوص در قضیه‌ی تزویج دختران چراکه آنها عالباً به مادرانشان تمایل دارند و لذا مادران از احوال و خصوصیات آنها بیشتر آگاهی داشته و دختران نیز با اطمینان خاطر بهتر می‌توانند تصمیم‌گیری کنند.[2]

***

[1]- سنن أبی داود، ج۲، ص۲۳۲ ح۲۰۹۵؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۸، ص۵۰۵ ح۴۹۰۵؛ این حدیث سند آن «ضعیف» است، لیکن برای آن طرقی دیگر وجود دارد که در مجموع حدیث «حسن» است.

[2]- معالم السنن – أبو سلیمان الخطابی، ج۳، ص۲۰۴؛ عون المعبود شرح سنن أبی داود – العظیم آبادی، ج۶، ص۸۴.

**شبهه دوم**: در حدیثی بصورت مرفوع از انس بن مالک ﷺ روایت شده است: «لا يفعلن أحدكم أمرا حتى يستشير فإن لم يجد من يستشير فليستشر امرأة ثم ليخالفها فإن في خلافها البركة»، یعنی: «هیچ‌یک از شما کاری انجام ندهد مگر اینکه مشورت نماید و اگر کسی را برای مشاوره نیافتید پس با زن مشورت کنید سپس مخالف نظرش عمل کنید چراکه در خلاف آن برکت است!» [ر.ک: الفردوس بمأثور الخطاب – الديلمي، (ط: ١، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٦هـ)، ج٥، ص١٢٢ ح٧٦٨٣]

**پاسخ**:

**اولاً**: این حدیث را امام دَیلمی ﷺ(م٥٠٩هـ) بدون ذکر سند نقل کرده لیکن آن را به امام ابوبکر همدانی معروف به ابن لال ﷺ(م٣٩٨هـ) نسبت داده و علماء اسناد این حدیث را این‌گونه بیان کرده‌اند: « **أخرج ابن لال**: **حدثنا أبو العباس العسكري، حدثنا أحمد بن الوليد الفحام، حدثنا كثير بن هشام، حدثنا عيسى بن إبراهيم الهاشمي، عن عمر بن محمد، عن أنس مرفوعا ...**»

این حدیث شدیداً «**ضعیف**» است؛ به دو علت: اول: ضعف شدید «عیسی بن ابراهیم الهاشمی»، دوم: منقطع[١] بودن سند.[٢] عیسی بن ابراهیم هاشمی نزد علماء شدیداً ضعیف است؛ «بخاری ﷺ گوید: "حدیثش منکر است." نسائی ﷺ گوید: "متروک بوده و حدیثش منکر است." یحیی بن معین ﷺ گوید: "حدیثش چیزی نیست." ابوحاتم ﷺ گوید: "حدیثش متروک است."»[٣]

---

[١]– حدیث منقطع، به اتفاق علما یکی از انواع حدیث ضعیف است. [ر.ک: الباعث الحثيث فى اختصار علوم الحديث – ابن كثير، (ط: ٢، دار الكتب العلمية، بيروت)، ص ٤٤] و بر ضعف آن علما اتفاق نموده‌اند، زیرا یکی از شروط پذیرش حدیث صحیح که اتصال سند آن است ساقط شده و همچنین راوی محذوف نیز مجهول الحال است. [ر.ک: تيسير مصطلح الحديث – محمود الطحان، (ط: ١٠، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ١٤٢٥هـ)، ص ٩٥]

[٢]– المقاصد الحسنة – السخاوى، (ط: ١، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٥هـ)، ص٤٠٠؛ الفوائد المجموعة فى الأحاديث الموضوعة – الشوكانى، (ط: دار الكتب العلمية، بيروت)، ص١٣٠؛

[٣]– ميزان الاعتدال – الذهبى، ج٣، ص٣٠٨ رقم ٦٥٤٦؛ لسان الميزان – ابن حجر، ج۴، ص٣٩١ رقم ١١٩٣: «قال البخارى والنسائى منكر الحديث وقال يحيى بن معين ليس بشيىء وقال أبو حاتم متروک الحديث وقال النسائى أيضا متروک»

- امام ابن‌حبان‌رحمه‌الله گوید: «از جعفر بن برقان روایات منکری را نقل کرده و احتجاج به حدیثش مادام که بدان منفرد باشد درست نیست.»[۱]
- امام ابوجعفرعقیلی‌رحمه‌الله در کتاب "الضعفاء" گوید: «عیسی بن ابراهیم الهاشمی؛ حدیثش محفوظ نیست... بخاری‌رحمه‌الله گفته: منکر الحدیث است؛ کثیر بن هشام از او روایت نموده است.»[۲]
- امام ابن عدی‌رحمه‌الله گوید: «عموم احادیثی که عیسی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده متابعتی ندارند.»[۳]
- امام بیهقی‌رحمه‌الله گوید: «عیسی بن ابراهیم الهاشمی؛ حدیثش منکر است، یحیی بن معین‌رحمه‌الله، بخاری‌رحمه‌الله و دیگران او را تضعیف نموده‌اند.»[٤]
- حافظ ابن القیسرانی‌رحمه‌الله گوید: «عیسی بن ابراهیم متروک است.»[٥]
- حافظ ابن الجوزی‌رحمه‌الله نام او را در زمره‌ی ضعفاء ذکر کرده است.[٦]
- حافظ ذهبی‌رحمه‌الله گوید: «یکی از ضعفاء است؛ بیش از یک نفر [حدیث] او را ترک کرده است و حاکم گفته: حدیثش به مراتب واهی و سُست می‌باشد.»[۷]
- حافظ ابن حجر‌رحمه‌الله گوید: «عیسی بن ابراهیم الهاشمی؛ شدیداً ضعیف است.»[۸]

**ثانیاً**: متن این حدیث در تعارض صریح آیه قرآن و احادیث صحیح دیگر در خصوص مشورت کردن با زنان، و نیز اخذ رأی موافق آنها می‌باشد. و یکی از قواعد مهم حدیثی در رابطه با تبین و تشخیص

---

۱- المجروحین لابن حبان، (ط: ۱، دار الوعی، حلب، ۱۳۹۶هـ)، ج۲، ص۱۲۱ رقم ۷۱۰.

۲- الضعفاء الکبیر للعقیلی، (ط: ۱، دار المکتبة العلمیة، بیروت، ۱۴۰۴هـ)، ج۳، ص۳۹۵ رقم ۱۴۳۴.

۳- ر.ک: الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، (ط: ۱، الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸هـ)، ج۶، ص۴۴۱: «هی عامة ما یرویه عیسی بن إبراهیم الهاشمی وعامة روایاته، لا یتابع علیها.»

۴- السنن الکبری للبیهقی، ج۱۰، ص۲۶: «عیسی بن إبراهیم الهاشمی هذا من شیوخ بقیة، منکر الحدیث ضعفه یحیی بن معین والبخاری وغیرهما»

۵- ذخیرة الحفاظ – ابن القیسرانی، (ط: ۱، دار السلف، الریاض، ۱۴۱۶هـ)، ج۲، ص۹۲۹، ج۳، ص۱۳۹۹، ج۳، ص۱۴۰۱ و ۱۶۱۶، ج۵، ص۲۴۷۷.

۶- الضعفاء والمتروکون – ابن الجوزی، (ط: ۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶هـ)، ج۲، ص۲۳۸ رقم ۲۶۳۵.

۷- تاریخ الإسلام – الذهبی، ج۵، ص۱۳۹: «أحد الضعفاء ... ترکه غیر واحد. وقال الحاکم: واهی الحدیث بمرَّة»

۸- تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۲، ص۱۰۷.

ضعف و بلکه دروغین بودن یک حدیث از جهت نقد متن، این است که علمای محدث و اصولی گفتند: «همانا از نشانه‌های جعل [و کذب] حدیث؛ مخالفت آن با دلیل قطعی عقلی و یا نقلی است، مانند اصول اعتقاد.»[۱] از این‌رو حافظ خطیب بغدادی‌ﷺ(م۴۶۳هـ) می‌گوید: «اگر خبر واحد در تعارض باشد با حکم عقل یا حکم [آیات] قرآن ثابت محکم یا سنت معلوم (قطعی الثبوت)، و معمول، و یا هر دلیلی که به قطعی بودنش حکم شده باشد، در نتیجه پذیرفته نمی‌شود.»[۲] حافظ ابن‌الجوزی‌ﷺ(م ۵۹۷هـ) در مقدمه‌ی کتاب "الموضوعات" می‌گوید: «هر حدیثی را دیدی که مخالف معقول و یا ناقض اصول باشد؛ پس بدان آن موضوع و جعلی است.»[۳] همین مطلب را امام سیوطی‌ﷺ(م۹۱۱هـ) در "تدریب الراوی" از قول حافظ ابن‌الجوزی‌ﷺ نقل کرده و مهر تأیید بر آن نهاده است.[٤]



[۱] – تفسیر المنار – محمد رشید رضا، (الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۰م)، ج ۱، ص ۳۴۲: «قال المحدثون والأصولیون: إن من علامة وضع الحدیث مخالفته للدلیل القاطع عقلیا کان أو نقلیا، کأصول الاعتقاد»

[۲] – الکفایة فی علم الروایة للخطیب البغدادی، (ط: المکتبة العلمیة، المدینة المنورة)، ص ۴۳۲: «ولا یقبل خبر الواحد فی منافاة حکم العقل وحکم القرآن الثابت المحکم، والسنة المعلومة والفعل الجاری مجری السنة، وکل دلیل مقطوع به »

[۳] – الموضوعات، (ط: المکتبة السلفیة بالمدینة المنورة)، ج ۱، ص ۱۰۶: «کل حدیث رأیته یخالف المعقول، أو یناقض الأصول، فاعلم أنه موضوع.»

[۴] – نگا: تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، (ط: دار طیبة)، ج ۱، ص ۳۲۷.

**شبهه سوم**: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفته است: «خالفوا النساء فإن في خلافهن البركة»، یعنی: «با زنان مخالفت کنید چراکه در مخالفت با آنها برکت وجود دارد.»[مسند ابن الجعد، (ط:١، مؤسسة نادر، بیروت،١٤١٠ه)، ص٤٣٦ ح٢٩٧١: «حدثنا علي، أنا **أبو عقيل**، عن **حفص بن عثمان بن عبيد الله**، عن عبد الله بن عمر، قال: قال عمر رحمه الله: خالفوا النساء فإن في خلافهن البركة»]

**پاسخ**:

**اولاً**: این اثر «**ضعیف و منکر**» است، زیرا در سند آن دو علت وجود دارد: اول: وجود «ابوعقیل؛ یحیی بن المتوکل» که «ضعیف» است.[1] دوم: «حفص بن عثمان» که وی «مجهول الحال» است.

**أ) ابوعقیل یحیی بن المتوکل**[2]

- عبدالله بن مبارک رحمه الله گوید: «ضعیف است.»
- احمد بن حنبل رحمه الله گوید: «ابوعقیل از قومی روایت کرده که هیچ کدامشان را نمی‌شناسم و از آنها نقل نشده است.»
- یحیی بن معین رحمه الله گوید: «حدیث او چیزی نیست و [در روایت دیگر] منکر الحدیث است.»
- علی بن مدینی رحمه الله گوید: «ابوعقیل نزد ما ضعیف است.»
- ابن عمار موصلی رحمه الله گوید: «حجت نیست.»
- عمرو بن علی رحمه الله گوید: «در او ضعف شدید است.»
- ابراهیم بن یعقوب جوزجانی رحمه الله گوید: «احادیث ابوعقیل منکر است.»
- ابوزرعه رحمه الله گوید: «حدیثش لین و ضعیف است.»
- ابوحاتم رحمه الله گوید: «حدیث او ضعیف است، لیکن حدیثش نوشته می‌شود.»
- نسائی رحمه الله گوید: «ضعیف است.»
- ابن حبان رحمه الله گوید: «به چیزهایی منفرد است که اصل و اساسی ندارند بعنوان حدیث رسول الله ﷺ.»
- ابو احمد بن عدی رحمه الله گوید: «عموم احادیث او محفوظ نیست.»

---

[1]- ر.ک: الکاشف – الذهبی، (ط: ١، دار القبلة للثقافة الإسلامیة، مؤسسة علوم القرآن، جدة، ١٤١٣هـ)، ج٢، ص٣٧٤ رقم ٦٢٣٦؛ تقریب التهذیب – ابن حجر، (ط: ١، دار الرشید، سوریا، ١٤٠٦هـ)، ص٥٩٦ رقم ٧٦٣٣.

[2]- ر.ک: تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج٣١، صص ٥١١ – ٥١٥ رقم ٦٩٠٨؛ میزان الاعتدال – الذهبی، ج٤، ص٤٠٤ رقم ٩٦١٤؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج١١، صص ٢٧٠ – ٢٧١ رقم ٥٤٠.

- ساجی رحمه الله گوید: «حدیثش منکر است.»
- ابواحمد الحاکم رحمه الله گوید: «وی نزد آنها (محدثین) قوی نیست.»
- ابن عبدالبر رحمه الله گوید: «ابوعقیل نزد همه محدثین ضعیف است.»

**ب) حفص بن عثمان**

- امام ابن ابی‌حاتم رحمه الله نام او را در کتاب "الجرح و التعدیل" آورده، لیکن برایش جرح و تعدیلی ذکر نکرده است جز اینکه از پدرش ابوحاتم رحمه الله نقل کرده که گفته: «حفص بن عثمان روایت کرده از عمر بن خطاب رضی الله عنه بصورت مرسل، و ابو عقیل یحیی بن متوکل از او روایت کرده است.»[١] این بدان معنی است که حفص بن عثمان نزد ابن ابی‌حاتم رحمه الله مجهول الحال می‌باشد. همان‌طور[٢] که حافظ ابن القطان الفاسی رحمه الله(م۶۲۸هـ) گوید: «اکنون بیان می‌کنیم که ابو محمد بن ابی حاتم رحمه الله آن راویان را که در جرح و تعدیل نادیده گرفته، چونکه درباره‌ی آنان شناختی نداشته و لذا نزد او حالشان پنهان است. و خود او (ابن ابی حاتم) در مقدمه کتابش این موضوع را بیان نموده است.»[٣] جالب اینکه ابن ابی حاتم رحمه الله در مقدمه کتابش در بیان منهجش تصریح کرده، از گروهی که درباره‌ی راویان از روی کم‌اطلاعی سخن گفتند چیزی نقل نکرده است.[٤] و این سخن بدین معنی است که ابن ابی حاتم رحمه الله راویانی را که دیگران توثیق کردن در حالی که به حالشان معرفتی نداشتند، آن را نپذیرفته و رها کرده است.
- امام ابن حبان رحمه الله در کتاب "الثقات" نام حفص بن عثمان را آورده و نوشته است: «حفص بن عثمان بن محمد بن عراوده؛ از عکرمه روایت می‌کرد و ابوعقیل نیز از او روایت کرده است.»[٥] البته امام ابن

---

[١]- الجرح والتعدیل – ابن أبی حاتم، (ط: ١، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، بحیدر آباد الدکن، الهند / دار إحیاء التراث العربی، بیروت)، ج۳، ص۱۸۴ رقم ۷۹۴: «حفص بن عثمان روی عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه، مرسل روی عنه أبو عقیل یحیی بن المتوکل»

[٢] – نگا: إتحاف النبیل، مصطفی بن اسماعیل، (ط: ٢، الفرقان[بی تا])، ج ١، ص ٢٨۶.

[٣] – بیان الوهم والإیهام – ابن القطان، (ط: ١، دارطیبة، ۱۴۱۸هـ)، ج ۵، ص ۱۵۰: « ونبین الآن أن أبا محمد بن أبی حاتم إنما أهمل هؤلاء من الجرح والتعدیل، لأنه لم یعرفه فیهم، فهم عنده مجهولو الأحوال، بین ذلک عن نفسه فی أول کتابه.»؛ همچنین بنگرید به: (سلسلة الأحادیث الضعیفة، الألبانی، ج ١، ص ۴۶۹)

[۴] – الجرح والتعدیل لابن ابی حاتم، ج ١، ص ٣٨: « ولم نحک عن قوم قد تکلموا فی ذلک لقلة معرفتهم به»

[۵]– الثقات – ابن حبان، (ط: ١، دائرة المعارف العثمانیة بحیدر آباد الدکن الهند، ۱۳۹۳هـ)، ج۶، ص۱۹۶ رقم ۷۳۴۰: «حفص بن عثمان بن محمد بن عرادة یروی عن عکرمة روی عنه أبو عقیل»

حبانﷺ در توثیق راویان مجهول به تساهل مشهور است.[1] دکتر ماهر الفحل در بیان قاعده صحیح در خصوص توثیقات ابن حبانﷺ می‌گوید: «هرگاه تنها ابن حبانﷺ راوی‌ای را در ثقات ذکر کند و دو نفر از او روایت کرده باشند در این حالت مجهول الحال است.»[2]

شیخ آلبانیﷺ(م۱۴۲۰هـ) در بیان حکم این اثر می‌گوید: «**این سند ضعیف است** و در آن دو علت وجود دارد؛ اول: مجهول بودن حفص، ابن ابی حاتمﷺ نام او را ذکر کرده با یک روایت از ابو عقیل و جرح و تعدیلی برای او ذکر نکرده است. و در ثقات ابن حبان: حفص بن عثمان بن محمد بن عراده از عکرمه روایت کرده و از او نیز ابوعقیل روایت کرده است. پس احتمال دارد که این همان حفص باشد با اینکه در نام جد اختلاف دارند؛ و چیزی که مؤکد بر جهالت این راوی است سخن امام احمد بن حنبلﷺ است که بدان اشاره نموده است. دوم: ابوعقیل، نام او یحیی بن متوکل العمری شاگرد بهیه است که ضعیف می‌باشد همان‌طور که در "تقریب" بیان شده و احمدﷺ گفته است: از او گروهی روایت کرده‌اند که آنها را نمی‌شناسم.»[3]

---

[1]- سلسلة الأحادیث الضعیفة – الألبانی، ج ۶، ص ۱۶۶: «هو معروف به من التساهل فی التوثیق»، امام سخاویﷺ ابن حبانﷺ را در تساهل قریب حاکم نیشابوریﷺ دانسته است: « ابن حبان یدانی الحاکم فی التساهل» [ر.ک: فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث – السخاوی،(ط:۱، مکتبة السنة، ۱۴۲۴هـ)، ج ۱، ص ۵۵] و حال اینکه حاکم نیشابوریﷺ در تصحیح احادیث بین علماء به تساهل مشهور است: « والحاکم متساهل فی التصحیح معروف عند العلماء»[ر.ک: المجموع شرح المهذب – النووی، ج ۴، ص ۵۴۶ ]، حافظ ابن حجرﷺ در مقدمه "لسان المیزان" می‌گوید: « هذا الذی ذهب إلیه ابن حبان من أن الرجل إذا انتفت جهالة عینه کان علی العدالة إلی أن یتبین جرحه مذهب عجیب والجمهور علی خلافه. وهذا هو مسلک ابن حبان فی کتاب الثقات الذی ألفه فإنه یذکر خلقا ممن ینص علیهم أبو حاتم، وَغیره علی أنهم مجهولون وکأن عند ابن حبان: أن جهالة العین ترتفع بروایة واحد مشهور وهو مذهب شیخه ابن خزیمة ولکن جهالة حاله باقیة عند غیره.»، یعنی: «این دیدگاه که ابن حبانﷺ به آن رفته اگر شخصی هنگامی که مجهول العین بودنش منتفی شود عادل(ثقه) است مگر اینکه جرح او مشخص گردد، دیدگاه عجیبی است و جمهور در این مسأله با وی مخالف هستند. و این روشی که ابن حبانﷺ کتاب الثقات را تألیف کرده و راویانی را که ابوحاتمﷺ و دیگران بر مجهول بودنشان اشاره نموده‌اند، در آن آورده که گویا نزد ابن حبانﷺ، مجهول العین بودن با روایت یک نفر از او مشهور می‌شود و این دیدگاه استادش ابن خزیمهﷺ هم است البته مجهول الحال بودن این راوی نزد دیگران باقیست.» (ر.ک: لسان المیزان – ابن حجر، ج ۱، ص۱۴)

[2]- بحوث فی المصطلح – ماهر یاسین الفحل، ص۲۸۸: « إذا ذکره ابن حبان وحده فی " الثقات " وروی عنه اثنان، فهو مجهول الحال.»

[3]- سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة – الألبانی، ج۱، صص ۶۱۹ – ۶۲۰.

**ثانیاً**: این اثر علاوه بر ضعف سند، از نظر متن نیز **منکر** می‌باشد چراکه در تعارض با اثر دیگری است که عمر بن خطاب رضی الله عنه با زنان مشورت کرده و رأی موافق آنها را عملی کرده است. چنان‌که با اسناد **صحیح** از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که می‌گوید: «**قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لحفصة بنت عمر رضي الله عنها: كم أكثر ما تصبر المرأة عن زوجها؟. فقالت**: ستة أو أربعة أشهر. **فقال عمر رضي الله عنه: لا أحبس الجيش أكثر من هذا**»[1] یعنی: «عمر بن خطاب رضی الله عنه به حفصه رضی الله عنها دخترش فرمود: چقدر زن از شوهرش صبر داشته باشد؟ حفصه رضی الله عنها عرض کرد: شش یا چهار ماه؛ عمر رضی الله عنه فرمود: ارتش را بیش از این مقدار نگه نمی‌دارم.»

***

[1]- السنن الكبرى للبيهقي، ج۹، ص۵۱ ح۱۷۸۵۰؛ مسند الفاروق لابن كثير، (ط: ۱، دار الوفاء، المنصورة، ۱۴۱۱هـ)، ج۱، ص۴۲۲؛ البدر المنير – ابن الملقن، (ط: ۱، دار الهجرة، الرياض، ۱۴۲۵هـ)، ج۸، ص۱۴۰.

**شبهه چهارم**: در حدیثی وارد شده است: «طاعة النساء ندامة»، یعنی: «فرمانبرداری از زنان مایه‌ی پشیمانی است.» و در لفظی دیگر: «طاعة المرأة ندامة» یعنی: «اطاعت از زن مایه‌ی پشیمانی است.»

**پاسخ**:

این حدیث «**موضوع = جعلی**» است.[۱] و از طریق سیده عایشه رضی الله عنها و زید بن ثابت رضی الله عنه روایت شده است که در اسناد همگی آنها راویان «جاعل حدیث»، «ضعیف» و «مجهول» وجود دارد، از این‌رو علماء این حدیث را **باطل** دانسته‌اند.

**۱) سیده عایشه رضی الله عنها**

عقیلی رحمه الله[۲] و قضاعی رحمه الله[۳] از : عن **محمد بن سليمان بن أبي كريمة**، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، عن النبي صلى الله عليه وسلم , قال: «طاعة النساء ندامة»

امام سیوطی رحمه الله(م۹۱۱هـ) این حدیث را در کتاب **اللآلیء المصنوعة في الأحاديث الموضوعة**[۴] آورده و ضمن بیان نقل باطل بودن این حدیث توسط عقیلی رحمه الله و ابن عدی رحمه الله در ادامه دو طریق برای حدیث مذکور نقل کرده و می‌نویسد:

۱) أخرجه أبو علي الحداد في معجمه حدثنا أبو الفضل أحمد بن محمد بن جعفر بن يونس حدثنا أبو الحسن علي بن داود بن الخليل حدثنا أبو الحسن محمد بن حمدون حدثنا العباس بن ربيع بن ثعلب حدثنا أبي حدثنا **أبو البختري**[۵] عن هشام به.

---

[۱]- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة – الألبانی، ج۱، ص۶۲۳ ح۴۳۵؛ ضعیف الجامع الصغیر – الألبانی، (ط: المكتب الإسلامی)، ص۵۲۸ ح۳۶۰۷.

[۲]- الضعفاء الكبير للعقيلی، ج۴، ص۷۴؛ ح۲۲۶.

[۳]- مسند الشهاب القضاعی، (ط: ۲، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۷هـ)، ج۱، ص۱۶۰.

[۴]- اللآلیء المصنوعة فی الأحاديث الموضوعة – السيوطی، (ط: ۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۷هـ)، ج۲، ص۱۴۷.

[۵]- ابوالبختری وهب بن وهب؛ این راوی متهم به دروغگویی است و ائمه حدیث او را «کذاب»، «دجال»، «سکتواعنه»، «واضع الحدیث» توصیف نموده‌اند. (ر.ک: میزان الاعتدال – الذهبی، ج۴، صص ۳۵۳ – ۳۵۴ رقم ۹۴۳۴)

۲) قال أبو الحسن علي بن أحمد بن عمر الحمامي في جزئه أنبأنا أبو محمد عبد الله بن يوسف البخاري حدثنا **خلف بن محمد بن إسماعيل البخاري**[۱] حدثنا عمران بن موسى بن الضحاك حدثنا نصر بن الحسين حدثنا إبراهيم بن أشعث حدثنا عيسى بن يونس عن هشام به أخرجه ابن النجار في تاريخه.

- امام ابوجعفرعقیلی رحمه الله می‌گوید: «محمد بن سلیمان بن ابی کریمه از هشام بن عروه روایات باطلی را نقل کرده که اصل و اساسی ندارند.»[۲]
- امام ابن عدی رحمه الله می‌گوید: «این حدیث را فقط راویان ضعیف از هشام [بن عروه] روایت کرده‌اند و خالد بن ولید مخزومی نیز از هشام آن را روایت کرده که او از ابن ابی کریمه ضعیف‌تر است.»[۳]
- شیخ آلبانی رحمه الله می‌گوید: «در یکی از طریق‌های حدیث خلف بن محمد بن اسماعیل است و او حدیثش ساقط می‌باشد و در طریق دیگر ابوالبختری است که نام وی وهب بن وهب جاعل مشهور حدیث است.»[٤]

**نتیجه اینکه** حدیث سیده عایشه رضی الله عنها از سه طریق از هشام بن عروه رحمه الله روایت شده است که هر سه آنها در اسنادشان راویان جاعل حدیث، و ضعیف وجود دارد و علاوه بر آن راویان مجهولی که مجال بررسی آنها نیست و به مهم‌ترین آنها اکتفا کردیم تا بطلان این حدیث معلوم گردد.

### ۲) زید بن ثابت رضی الله عنه

---

[۱]- خلف بن محمد بن اسماعیل الخیمی؛ این راوی اهل بخاری بوده و از محدثین آنجا لیکن توسط ائمه تضعیف شده است. خلیلی رحمه الله گوید: «صاحب حفظ و معرفت بوده لیکن بسیار ضعیف هم بوده چون متن‌هایی را روایت کرده که معروف نبوده‌اند.» حاکم رحمه الله و ابن ابی زرعه رحمه الله گفته‌اند: «از او زیاد نوشتیم لیکن ازمسئولیت آن برائت می‌جوئیم و فقط به جهت اعتبار آن را نوشتیم.» همچنین ابوسعد ادریسی رحمه الله او را تضعیف کرده است. (ر.ک: سیر أعلام النبلاء – الذهبی، ج۱۶، ص۲۰۴؛ لسان المیزان – ابن حجر، ج۲، صص ۴۰۴ – ۴۰۵ رقم ۱۶۶۲]

[۲]- الضعفاء الکبیر للعقیلی، ج۴، ص۷۴ رقم ۱۶۲۸: «محمد بن سلیمان بن أبی کریمة عن هشام بن عروة، ببواطیل لا أصل لها»

[۳]- الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۴، ص۲۴۹: « ولم یروه عن هشام إلا ضعیف وحدث به عن هشام خالد بن الولید المخزومی، وهو أضعف من بن أبی کریمة هذا»

[۴]- ر.ک: سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة – الألبانی، ج۱، ص۶۲۵.

ابن الجوزی‌رحمه‌الله[1] و ابن عدی‌رحمه‌الله[2] از: حدثنا **عثمان بن عبد الرحمن الطرائفي** عن **عنبسة بن عبدالرحمن** عن **محمد بن زاذان** عن أم سعد بنت زيد بن ثابت عن أبيها، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعة المرأة ندامة»

**أ) عثمان بن عبدالرحمن الطرائفی**

در رابطه با این راوی بین ائمه جرح و تعدیل اختلاف است؛ گروهی او را راستگو دانسته و گروهی دیگر او را تضعیف کرده‌اند که ظاهراً وی به خودی خود راستگوست لیکن احادیثی که نقل کرده از مجاهیل و راویان ضعیف بوده به همین دلیل ائمه او را تضعیف کرده‌اند. یحیی بن معین‌رحمه‌الله، ابوحاتم‌رحمه‌الله، ابن عدی‌رحمه‌الله و ابن شاهین‌رحمه‌الله او را «صدوق یا ثقه» وصف کرده‌اند لیکن در مقابل احمد بن حنبل‌رحمه‌الله، بخاری‌رحمه‌الله، ابو احمد الحاکم‌رحمه‌الله، ساجی‌رحمه‌الله، ابن نمیر‌رحمه‌الله، ازدی‌رحمه‌الله و ابن حبان‌رحمه‌الله او را تضعیف کرده‌اند و بلکه برخی از آنها عثمان بن عبدالرحمن را «کذاب» معرفی کرده‌اند.[3] جرح این راوی مفسر است چراکه روایات منکر زیاد نقل کرده که دلیل عمده آن نیز نقل این روایات از افراد مجهول و ضعیف است و حتی ائمه‌ای که او را راستگو دانسته‌اند به این مطلب اشاره کرده‌اند و همراه با آن جزو مدلسین نیز است که در مرتبه‌ی پنجم قرار دارد[4] که حدیث این مرتبه مردود است.

**ب) عنبسه بن عبدالرحمن[5]**

- یحیی بن معین‌رحمه‌الله گوید: «حدیث او چیزی نیست.»
- ابو زرعه‌رحمه‌الله گوید: «حدیث او منکر و واهی است.»
- ابو حاتم‌رحمه‌الله گوید: «حدیث او متروک است و [بلکه] حدیث جعل می‌کرد.»

---

[1]- الموضوعات – ابن الجوزی، (ط: ۱، محمد عبد المحسن صاحب المکتبة السلفیة بالمدینة المنورة، ۱۳۸۶هـ)، ج۲، ص۲۷۲.

[2]- الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۶، ص۴۶۲.

[3]- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۱۹، صص ۴۲۸ – ۴۳۱ رقم ۳۸۳۸؛ میزان الاعتدال – الذهبی، ج ۳، صص ۴۵ – ۴۶ رقم ۵۵۳۲؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۷، صص ۱۳۴ – ۱۳۵ رقم ۲۸۰.

[4]- طبقات المدلسین – ابن حجر، (ط: ۱، مکتبة المنار، عمان، ۱۴۰۳هـ)، ص۵۶ رقم ۱۴۶.

[5]- ر.ک: تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۲۲، صص ۴۱۶ – ۴۱۹ رقم۴۵۳۶؛ الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۶، صص ۴۵۹ – ۴۶۳ رقم۱۴۰۶؛ میزان الاعتدال – الذهبی، ج۳، صص۳۰۱ – ۳۰۲ رقم۶۵۱۲.

- بخاری‌ﷺ گوید: «[حدیث] او را ترک کرده‌اند.»
- ابوداود‌ﷺ گوید: «ضعیف است.»
- نسائی‌ﷺ گوید: «ضعیف و متروک است.»
- دارقطنی‌ﷺ گوید: «ضعیف است.»
- ابو الفتح ازدی‌ﷺ گوید: « بسیار دروغگوست.»
- ابن حبان‌ﷺ گوید: «او صاحب چیزهای جعلی است که احتجاج به او جایز نیست.»

**پ) محمد بن زاذان**[۱]

- یحیی بن معین‌ﷺ گوید: «حدیث او چیزی نیست.»
- بخاری‌ﷺ گوید: «حدیث او منکر است و نوشته نمی‌شود.»
- ابوحاتم‌ﷺ گوید: «حدیث او متروک است و نوشته نمی‌شود.»
- ابن عدی‌ﷺ گوید: «غیر آنچه را که ذکر کردیم نیز روایست کرده و همگی آن احادیث مضطرب و پریشان می‌باشند.»
- ساجی‌ﷺ گوید: «حدیثش نوشته نمی‌شود.»
- دارقطنی‌ﷺ گوید: «ضعیف است.»
- ترمذی‌ﷺ گوید: «احادیثش منکر است.»

**نتیجه اینکه** این حدیث از طریق زید بن ثابت‌ﷺ نیز جعلی و مردود می‌باشد.

بسیاری از علماء در بیان حکم این حدیث به مردود بودن آن تصریح نموده‌اند و این حدیث را در کتاب‌های ضعفاء و موضوعات (جعلیات) ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

- امام ابن عدی‌ﷺ(م۳۶۵هـ) بعد از نقل حدیث مذکور می‌گوید: «عنسبه احادیث غیر این مواردی که نقل کردم را هم دارد. و او فردی منکر الحدیث است.»[۲]

---

[۱]- ر.ک: تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۲۵، صص۲۰۶ – ۲۰۷ رقم ۵۲۱۶؛ میزان الاعتدال – الذهبی، ج۳، ص۵۴۶ رقم۷۵۲۵.

[۲]- الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۶، ص۴۶۳: « وعنبسة هذا له غیر ما ذکرت من الحدیث، وهو منکر الحدیث.»

- امام ابن الجوزی(م۵۹۷هـ) می‌گوید: «این دو حدیث صحیح نیستند؛ حدیث زید بن ثابت؛ در آن عنبسه وجود دارد که یحیی گفته است: حدیث او چیزی نیست و ابن حبان نیز گفته است: او صاحب احادیث جعلی است؛ احتجاج به او و عثمان بن عبدالرحمن جایز نیست. اما حدیث سیده عایشه؛ عقیلی گفته است: محمد بن سلمان از هشام احادیث باطلی را روایت کرده که اصل و اساسی ندارند و این حدیث از قبیل آن احادیث [باطل] می‌باشد. ابن عدی گفته است: از هشام این حدیث را فقط افراد ضعیف روایت کرده‌اند.»[١]
- حافظ ابن القیسرانی(م۵۰۷هـ)[٢]
- حافظ ذهبی(م۷۴۸هـ)[٣]
- حافظ سیوطی(م۹۱۱)[٤]
- حافظ محمد طاهر فتنی(م۹۸۶هـ)[٥]
- علامه ملا علی القاری(م۱۰۱۴هـ)[٦]
- علامه عجلونی(م۱۱۶۲هـ)[٧]
- علامه شوکانی(م۱۲۵۰هـ)[٨]
- علامه قاوقچی(م۱۳۰۵هـ)[٩]

---

[١]- الموضوعات – ابن الجوزی، ج۲، ص۲۷۳.

[٢]- ذخیرة الحفاظ – ابن القیسرانی، ج۳، ص۱۵۵۷ ح۳۴۵۵.

[٣]- تلخیص کتاب الموضوعات لابن الجوزی – الذهبی، (ط: ۱، مکتبة الرشد، الریاض، ۱۴۱۹هـ)، صص۲۳۳ – ۲۳۴ ح۵۹۵.

[٤]- اللآلیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة – السیوطی، ج۲، ص۱۴۷.

[٥]- تذکرة الموضوعات – الفتنی، (ط: ۱، إدارة الطباعة المنیریة، ۱۳۴۳هـ)، ص۱۲۸.

[٦]- الموضوعات الکبری – الملا علی القاری، (ط: دار الأمانة / مؤسسة الرسالة، بیروت)، ص۲۳۳.

[٧]- کشف الخفاء ومزیل الإلباس – العجلونی، (ط: ۱، المکتبة العصریة ، ۲۰۰۰م)، ج۲، ص۴۱ ح۱۶۴۸.

[٨]- الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة – الشوکانی، ص۱۲۹ ح۳۲.

[٩]- اللؤلؤ المرصوع فیما لا أصل له أو بأصله موضوع – القاوقچی، ص۱۰۱ ح ۲۶۵.

**شبهه پنجم**: در حدیثی وارد شده است: «هلكت الرجال حين أطاعت النساء»، یعنی: «اگر مردان از زنان اطاعت کنند، هلاک می‌شوند.» [المستدرك على الصحيحين للحاكم، (ط: ١، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ﻫ)، ج٤، ص٣٢٣ ح٧٧٨٩]

**پاسخ**:

**اولاً**: این حدیث «**ضعیف**» است.[1] سلسله اسناد این حدیث از طریق حاکم نیشابوری‌رحمه الله، طبرانی‌رحمه الله و احمد بن حنبل‌رحمه الله بدین قرار است: «حدثنا أبو بكرة بكار بن عبد العزيز بن أبي بكرة، قال: سمعت أبي، يحدث عن أبي بكرة ... الخ»[2] سند این حدیث به علت وجود "بکار بن عبدالعزیز" **ضعیف** است، زیرا ائمه او را تضعیف کرده‌اند هرچند برخی نیز او را توثیق کرده‌اند امّا جرح وی مفسر است. یحیی بن معین‌رحمه الله در جایی گفته است: «حدیث او چیزی نیست.» و در جایی دیگر گفته: «فردی صالح است.» ابن عدی‌رحمه الله گفته است: «امید است که اشکالی نداشته باشد، لیکن او در زمره‌ی راویان ضعیفی است که حدیثشان نوشته می‌شود.» بزار‌رحمه الله در جایی گفته است: «بر او ایرادی نیست.» و در جایی دیگر گفته است: «ضعیف است.» عقیلی‌رحمه الله گفته است: «حدیث او متابعتی ندارد.» یعقوب بن سفیان‌رحمه الله نیز در باب کسانی که روایت از آنها رها می‌شود، گفته است: «ضعیف است.» ابن حبان‌رحمه الله – طبق معمول- نام او را در الثقات ذکر نموده است. ابن الجارود‌رحمه الله گفته است: «حدیث او چیزی نیست.» و ساجی‌رحمه الله و ابو العرب‌رحمه الله او را در زمره‌ی ضعفاء قلمداد کرده‌اند.[3] حافظ ذهبی‌رحمه الله گوید: «در او ضعف است.»[4]

**ثانیاً**: در قرآن و سنت نمونه‌های اطاعت از زنان در چار چوب مشاوره بیان شده است که قبلاً مواردی را نقل کردیم که جای شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد و باز در اینجا به نقل برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

---

[1]- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة – الألبانی، ج۱، ص۶۲۵ ح۴۳۶.

[2]– مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج۳۴، ص۱۰۶ ح۲۰۴۵۵؛ المعجم الأوسط للطبرانی، (ط: دار الحرمين، القاهرة)، ج۱، ص۱۳۵ ح۴۲۵؛ المستدرک على الصحيحين للحاكم، (ط: ۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۱هـ)، ج۴، ص۳۲۳ ح۷۷۸۹.

[3]– تهذيب الكمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۴، صص ۲۰۱ – ۲۰۲ رقم ۷۳۹؛ تهذيب التهذيب – ابن حجر، ج ۱، صص ۴۷۸ – ۴۷۹ رقم ۸۸۰؛ إكمال تهذيب الكمال فی أسماء الرجال – علاء الدين مغلطای، (ط: ۱، الفاروق الحديثة، ۱۴۲۲هـ)، ج۳، ص۱۱ رقم ۷۸۴.

[4]– الكاشف – الذهبی، ج۱، ص۲۷۳ رقم۶۲۰: «فيه لين»

❖ خداوند متعال از زبان یکی از دختران شعیب﵇ نقل کرده است: ﴿**قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ**﴾[قصص: ٢٦]، یعنی: « یکی از آن دو [دختر] گفت: ای پدر، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی: هم نیرومند [و هم] درخور اعتماد است.» و همان شد که دختر گفته بود چراکه شعیب﵇ او را استخدام کرد. چنان‌که فرمود: ﴿**قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ** ﴾ [قصص: ٢٧]، یعنی: « [شعیب] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو در آورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی، و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است.»

❖ عبدالله بن عمر﵄ می‌گوید: «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: ألا كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته، فالإمام الذي على الناس راع وهو مسئول عن رعيته، والرجل راع على أهل بيته، وهو مسئول عن رعيته، و**المرأة** راعية على أهل بيت زوجها، وولده و**هي مسئولة عنهم**...»[1] یعنی: « رسول الله ﷺ فرمودند: بدانید که همه شما مسئولید و هر یک از شما، نسبت به زیردستانش بازخواست می‌شود. فرمان‌روای مردم، مسئول مردم است و نسبت به زیردستانش بازخواست می‌شود. مرد، سرپرست خانواده است و نسبت به آنان، بازخواست می‌شود. زن نیز مسئول خانه شوهر و فرزندان اوست و در برابر آنها، بازخواست می‌شود.»

**وجه استدلال**: باتوجه به این حدیث؛ مرد فقط مسئول خانه را برعهده دارد در حالی که زن علاوه بر مسئول خانه، مسئولیت [تربیت] فرزندان را نیز عهده‌دار است و خطاب حدیث در بیان مسئولیت به حاکم، مردان و زنان نیز است. علماء فرمودند: «مسئولیت زن در حسن تدبیر زندگی، نصیحت، مهربانی و امانت در حق شوهر و حفظ خود، اموال، فرزندان و ...، می‌باشد.»[2]

---

[1]- صحيح البخاری، ج٩، ص٦٢ ح٧١٣٨؛ صحيح مسلم، ج٣، ص١٤٥٩ ح١٨٢٩.

[2]- ر.ک: تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی – المباركفوری، (ط: دار الكتب العلمية، بيروت)، ج٥، ص٢٩٥؛ فيض القدير – المناوی، ج٥، ص٣٨؛ مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح – الملا على القاری، (ط: ١، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٢هـ)، ج٦، ص٢٤٠٢.

- امام خطابی﵀(م۳۸۸هـ) می‌گوید: «مسئولیت زن؛ تدبیر امور خانه، فرزندان، خدمتکاران و همچنین مصلحت اندیشی در همه حال برای شوهر است.»[۱]
- امام بغوی﵀(م۵۱۶هـ) می‌گوید: «این موارد (حاکم و مرد و زن) در این حدیث در نام (مسئولیت) برابراند، لیکن در معنا و مفهوم مختلف‌اند؛ مسئولیت حاکم در سرپرستی امور زیردستان و محافظتشان و نیز اقامه‌ی حدود و احکام در بین آنها است. مسئولیت مرد نسبت به خانواده، ادای حق نفقه و رفتار نیکو با آنها است. و همچنین مسئولیت زن در خانه‌ی شوهر، حسن تدبیر در امر خانه و عهده‌دار شدن مسئولیت در حق خدمتکار و مهمانان است.»[۲]
- حافظ بدرالدین العینی﵀(۸۵۵هـ) می‌گوید: «مسئولیت زن، تدبیر نیکو در خانه شوهر، نصیحت او و نیز امانت اموال و حفظ خود است.»[۳]
- امام قسطلانی﵀(م۹۲۳هـ) می‌گوید: «مسئولیت زن عبارت از: حسن تدبیر در امور خانه (اعم از فرزند و خدمتکار و مهمان و ...) و نیز ادای مصالح آنها.»[۴]

❊❊❊

---

[۱]- فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱۳، ص۱۱۳.

[۲]- شرح السنة – البغوی، (ط: ۲، المکتب الإسلامی،- دمشق، بیروت، ۱۴۰۳هـ)، ج۱۰، ص۶۲.

[۳]- عمدة القاری شرح صحیح البخاری – بدرالدین العینی، ج۶، ص۱۹۱.

[۴]- إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری – القسطلانی، (ط: ۷، المطبعة الکبری الأمیرية، مصر، ۱۳۲۳هـ)، ج۴، ص۳۲۵.

**شبهه ششم:** در حدیثی وارد شده است: «وإذا كانت أمراؤكم شراركم، وأغنياؤكم بخلاءكم، وأموركم إلى نسائكم، فبطن الارض خير لكم من ظهرها»، یعنی: «هرگاه رهبران شما بدترینتان و ثروتمندان شما بخیل ترینتان و کارهای شما به دست زنانتان باشد؛ پس زیر خاک (مُردن) برای شما بهتر از روی آن (زنده بودن) است!»[سنن الترمذی، ج٤، ص٥٢٩ ح٢٢٦٦]

**پاسخ:**

این حدیث «**ضعیف**» است.[1] در اسناد این حدیث "صالح بن بشیر المری" وجود دارد که با اینکه فردی زاهد و نیکوکار بوده لیکن در حدیث **ضعیف** بوده است تا جایی که برخی از ائمه احادیث او را رها کرده‌اند.

**صالح بن بشیر المری**[2]

- احمد بن حنبل رحمه الله گوید: «داستان‌سرا بوده و صاحب حدیث و سند نبوده و شناختی از حدیث نداشته است.»
- یحیی بن معین رحمه الله گوید: «ضعیف است.»
- بخاری رحمه الله گوید: «حدیث او منکر است.»
- علی بن مدینی رحمه الله گوید: «چیزی نیست و ضعیف است(دو بار تضعیف شده است)»
- عمرو بن علی رحمه الله گوید: «در حدیث ضعیف است؛ احادیث منکری را از افراد ثقه روایت کرده است. مردی درستکاری بود امّا در حدیث اشتباه می‌کرد.»
- ابراهیم بن یعقوب جوزجانی رحمه الله گوید: «قصه‌گو بود امّا در حدیث واهی و سست بود.»
- نسائی رحمه الله گوید: «در حدیث ضعیف است و احادیث منکری را نقل کرده است.» و در جایی دیگر گوید: «در حدیث متروک است.»

---

[1]- ر.ک: ضعیف الجامع الصغیر – الألبانی، ص۹۲ ح۶۴۶.

[2]- الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۵، صص ۹۳ – ۹۸ رقم۹۱۲؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۱۳، صص ۱۶ – ۲۲ رقم ۲۷۹۶؛ کمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – علاء الدین مغلطای، ج۶، صص ۳۱۸ – ۳۲۱ رقم۲۴۳۵؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۴، صص ۳۸۲ – ۳۸۳ رقم ۶۵۱.

- ابن عدیﷺ گوید: «عموم احادیث او منکراند و ائمه بر او ایراد گرفته‌اند و صاحب حدیث نیست و این به دلیل شناخت اندک او به اسناد و متن بوده و نزد من او دروغگو نبوده است امّا چیزهایی را غلط می‌کرد.»
- ابو داودﷺ گوید: «حدیث او نوشته نمی‌شود.»
- ابن حبانﷺ گوید: «در روایات او جعلیاتی که از افراد ثقه روایت می‌کرده آشکار است لذا احتجاج به او جایز نیست.»
- ابو احمد الحاکمﷺ گوید: «نزد [محدثین] قوی نیست.»
- دارقطنیﷺ گوید: «ضعیف است.»

امام ترمذیﷺ(م۲۹۷هـ) بعد از نقل این حدیث گوید: «این حدیث غریب است و آن را نمی‌شناسیم مگر از طریق صالح المری و در حدیث او غرایبی است که بدان منفرد می‌باشد و بر آنها متابعتی نیست؛ هرچند خود صالح المری فردی درستکاری بوده است.»[۱]

***

---

[۱]- سنن الترمذی، ج۴، ص۵۲۹: «هذا حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث صالح المری، وصالح المری فی حدیثه غرائب ینفرد بها لا یتابع علیها، وهو رجل صالح»

**شبهه هفتم**: در حدیثی وارد شده است: «لا تنزلوهن الغرف ولا تعلموهن الكتابة، وعلموهن المغزل وسورة النور»، یعنی: « زنان را بالا خانه منشانید، و نوشتن را به آنان یاد ندهید. و ریسمان بافی و سوره‌ی نور را به آنان یاد بدهید.»[ر.ک: المستدرك على الصحيحين للحاكم، ج۲، ص ٤٣٠ ح ٣٤٩٤]

**پاسخ**:

این حدیث «**موضوع = جعلی**» است.[۱]

این حدیث از دو طریق نقل شده است؛ اول: از طریق سیده عایشه رضی الله عنها، دوم: از طریق عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که هردو طریق حدیث در اسناد آن راویان «دروغگو»، «متروک» و «ضعیف» وجود دارد که به بررسی آنها می پردازیم.

**۱) از طریق سیده عایشه رضی الله عنها**

حاکم نیشابوری رحمه الله در "مستدرک" آورده: «حدثنا أبو علي الحافظ، أنبأ محمد بن محمد بن سليمان، ثنا عبد الوهاب بن الضحاك ، ثنا شعيب بن إسحاق، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة رضي الله عنها ... الخ»[۲]

امام ابوبکر البیهقی رحمه الله(م ۴۵۸هـ)، در کتاب "شعب الایمان" این حدیث را با دو سند آورده است.[۳] نخست از طریق حاکم نیشابوری رحمه الله با اسنادی که قبلاً گذشت، و دوم از طریق ابو نصر بن قتاده رحمه الله.

---

[۱]- سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة – الألباني، ج۵، ص۳۰ ح۲۰۱۷.

[۲]- المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۲، ص ۴۳۰ ح ۳۴۹۴؛ حاکم نیشابوری رحمه الله بعد از نقل این حدیث می‌گوید:«هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه »، یعنی: «اسناد این حدیث صحیح است و آن دو (بخاری و مسلم) آن را تخریج نکرده‌اند.»، می‌گوییم: صد البته که بخاری رحمه الله و مسلم رحمه الله این حدیث را تخریج نکرده‌اند چراکه این حدیث جعلی و کذب است چگونه آن دو بزرگوار این حدیث را در صحیحشان نقل کنند وقتی که شروط صحت آن نزد این دو امام تحقق پیدا نکرده است؟! اینکه حاکم نیشابوری رحمه الله حدیث را تصحیح کرده است از تساهل ایشان بوده ولذا این بزرگوار نزد علماء به تساهل شهرت دارد. [ر.ک: الوسیط فی علوم ومصطلح الحدیث لأبو شُهبة، (ط: دار الفکر العربی)، ص ۳۸۹] و احادیثی که اصلاً شروط صحت را دارا نیستند را در مستدرک علی الصحیحین صحیح دانسته است. فتأمل!

[۳]- شعب الإیمان للبیهقی، ج۴، ص۹۰ ح ۲۲۲۷.

البته در مورد سند اولی سکوت کرده است، لیکن در مورد سند دومی حکم به «**منکر**» بودن آن داده است.

- «أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، حدثنا أبو علي الحافظ، أخبرنا محمد بن محمد بن سليمان، حدثنا عبد الوهاب بن الضحاك، حدثنا شعيب بن إسحاق، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة ... الخ.»
- «أخبرنا أبو نصر بن قتادة، أخبرنا أبو الحسن محمد بن الحسن السراج، حدثنا مطين، حدثنا **محمد بن إبراهيم الشامي**، حدثنا شعيب بن إسحاق، فذكره بإسناده نحوه، وهذا بهذا **الإسناد منكر** والله أعلم.»

این حدیث با اسناد دومی که امام بیهقی﷬ نقل کرده است، امام طبرانی﷬(م۳۶۰هـ)، آن را در کتاب "المعجم الاوسط" نقل کرده و در نهایت اسناد آن را به یکی از راویان حدیث «**منفرد**» دانسته است.

- «حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي قال: ثنا **محمد بن إبراهيم الشامي** قال: نا شعيب بن إسحاق، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، ... الخ. لم يرو هذا الحديث عن هشام بن عروة إلا شعيب بن إسحاق، **تفرد به** محمد بن إبراهيم.»[1]

این طریق از حدیث در اسنادش، "عبدالوهاب بن الضحاک" و همچنین "محمد بن ابراهیم الشامی" وجود دارد که هردو متهم به کذب و جعل حدیث هستند و لذا احادیث آنها ساقط می‌باشد.

**أ) عبدالوهاب بن الضحاک**

علمای جرح و تعدیل این راوی را «کذاب»، «متروک الحدیث»، «منکرالحدیث»، «غیر معتمد»، «جعل کننده‌ی احادیث» و «سارق الحدیث» توصیف کرده‌اند.[2]

---

[1]- المعجم الأوسط للطبرانی، ج۶، ص ۳۴ ح ۵۷۱۳؛ این حدیث را حافظ ذهبی﷬ در ترجمه و بیوگرافی "محمد بن ابراهیم شامی"، بعنوان روایات دروغین و جعلی‌اش نقل کرده است، سپس دیدگاه امام دارقطنی﷬ مبنی بر تکذیب محمد بن ابراهیم شامی را نقل کرده و در تأیید آن می‌گوید: « وقال الدارقطني: كذاب ... قلت : صدق الدارقطني رحمه الله ...»، یعنی: «دارقطنی گفته است: او بسیار دروغگو می‌باشد. می‌گویم (ذهبی): دارقطنی﷬ درست گفته است.» (ر.ک: میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۴۴۶ رقم۷۱۰۲)

[2]- ر.ک: الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۶، صص ۵۱۴ – ۵۱۶ رقم۱۴۳۵؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – المزی، ج۱۸، صص ۴۹۴ – ۴۹۷ رقم ۳۶۰۱؛ میزان الاعتدال – الذهبی، ج۲، صص ۶۷۹ – ۶۸۰ رقم۵۳۱۶؛ إکمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال – علاء الدین مغلطای، ج۸، صص ۳۷۳ – ۳۷۴ رقم۳۴۰۴.

**ب) محمد بن ابراهیم الشامی**

علمای جرح و تعدیل این راوی را «بسیار دروغگو»، «منکر الحدیث»، «جعل کننده‌ی حدیث»، «غیر معتمد در نقل حدیث» و «ناقل احادیث موضوع و جعلی» دانسته‌اند.[۱]

علماء این حدیث را در زمره‌ی احادیث دروغین در کتاب‌های موضوعات ذکر کرده‌اند و در بیان حکم آن به **جعلی بودن** آن تصریح نموده‌اند که به دیدگاه برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

- حافظ ابن القیسرانی‌رحمه الله(م۵۰۷هـ) می‌گوید: «در سند آن محمد بن ابراهیم شامی وجود دارد؛ حدیث جعل می‌کرد.»[۲]
- حافظ ابن الجوزی‌رحمه الله(م۵۹۷هـ) در "الموضوعات" می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست، ابوعبدالله حاکم نیشابوری‌رحمه الله آن را در صحیح (مستدرک علی الصحیحین) ذکر کرده است و جای تعجب است چگونه احوال محمد بن ابراهیم شامی بر او مخفی گشته است! ابو حاتم بن حبان‌رحمه الله گفته است: محمد بن ابراهیم شامی بر اهل شام حدیث جعل می‌کرده و جایز نیست از او روایت شود مگر به جهت اعتبار؛ احادیثی را روایت کرده که اصل و اساسی از کلام رسول الله‌ﷺ ندارند. و احتجاج به او جایز نیست.»[۳]
- حافظ ذهبی‌رحمه الله(م۷۴۸هـ) می‌گوید: «حاکم‌رحمه الله در صحیح خود آن را روایت کرده است، لیکن جای تعجب است چگونه احوال محمد بن ابراهیم شامی دروغگو بر او مخفی مانده است؟!»[۴]

---

[۱]- ر.ک: میزان الاعتدال – الذهبی، ج۳، صص ۴۴۵ – ۴۴۶ رقم ۷۱۰۲؛ تهذیب التهذیب – ابن حجر، ج۹، ص۱۴ رقم ۱۸.

[۲]- معرفة التذکرة – ابن القیسرانی، (ط: ۱، مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت، ۱۴۰۶هـ)، ص ۲۴۸ ح۹۵۷: «فیه محمد بن إبراهیم الشامی یضع.»

[۳]- . الموضوعات – ابن الجوزی، ج۲، ص ۲۶۹: «هذا الحدیث لا یصح وقد ذکره أبو عبد الله الحاکم النیسابوری فی صحیحه والعجب کیف خفی علیه أمره. قال أبو حاتم بن حبان: کان محمد بن إبراهیم الشامی یضع الحدیث علی الشامیین لا یحل الروایة عنه إلا عند الاعتبار.روی أحادیث لا أصول لها من کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحل الاحتجاج به.»

[۴]- تلخیص کتاب الموضوعات لابن الجوزی – الذهبی، ص۲۳۲ ح۵۹۰: « ذکره الحاکم فی صحیحه، والعجب کیف خفی علیه أمر محمد بن إبراهیم الشامی الکذاب؟!»

- حافظ هیثمی﵀(م۸۰۷هـ) در بیان حکم اسناد این حدیث می‌گوید: «طبرانی﵀ در [المعجم] الاوسط آن را روایت نموده و در [سندآن] محمد بن ابراهیم شامی است؛ دارقطنی﵀ گفته است: بسیار دروغگوست.»[۱]
- حافظ ابن حجر﵀(م۸۵۲هـ) می‌گوید: «عبدالوهاب [بن الضحاک] متروک است و متابع او محمد بن ابراهیم شامی از شعیب بن اسحاق است که ابن حبان﵀ او را به جعل حدیث متهم کرده است.»[۲]
- حافظ محمد طاهر فتنی﵀(م۹۸۶هـ) می‌گوید: «این حدیث از عایشه﵂ روایت شده است و در اسناد آن راوی متروک و جاعل حدیث وجود دارد.»[۳]
- علامه شوکانی﵀(م۱۲۵۰هـ) می‌گوید: «خطیب﵀ بصورت مرفوع از عایشه﵂ آن را روایت کرده و در اسنادش محمد بن ابراهیم شامی است؛ حدیث جعل می‌کرد. حاکم﵀ در "مستدرک" از طریقی دیگر آن را روایت کرده و گفته است سند آن صحیح است، لیکن حافظ ابن حجر﵀ در کتاب "الاطراف" به دنبال آن گفته است: در اسناد [طریق] حاکم، عبدالوهاب بن ضحاک است که وی متروک می‌باشد.»[٤]

**۲) از طریق عبدالله بن عباس﵄**

امام ابن عدی﵀(م۳۶۵هـ) در " الکامل فی ضعفاء الرجال" از: «حدثنا جعفر بن سهل، حدثنا **جعفر بن نصر**، حدثنا حفص، حدثنا لیث عن مجاهد، عن ابن عباس ... الخ»[٥]

---

[۱]– مجمع الزوائد ومنبع الفوائد – الهیثمی، (ط: مکتبة القدسی، القاهرة، ۱۴۱۴هـ)، ج۴، ص ۹۳ ح ۶۴۳۰: «رواه الطبرانی فی الأوسط، وفیه محمد بن إبراهیم الشامی قال الدارقطنی: کذاب»

[۲]– إتحاف المهرة – ابن حجر، (ط: ۱، مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشریف (بالمدینة)، ۱۴۱۵هـ)، ج۱۷، ص۳۴۴ ح۲۲۳۷۵: « قلت: بل عبد الوهاب متروک، وقد تابعه محمد بن إبراهیم السامی، عن شعیب بن إسحاق. وابن إبراهیم رماه ابن حبان بالوضع.»

[۳]– تذکرة الموضوعات – الفتنی، ص۱۲۹: « وعن عائشة وفیه واضع ومتروک»

[۴]– الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة – الشوکانی، ص۱۲۶: « رواه الخطیب عن عائشة مرفوعا وفی إسناده: محمد بن إبراهیم الشامی. کان یضع الحدیث. وقد أخرجه الحاکم فی المستدرک من غیر طریقه وقال: صحیح الإسناد. وتعقبه ابن حجر فی أطرافه فقال: إن فی إسناد الحاکم عبد الوهاب بن الضحاک وهو متروک.»

[۵]– الکامل فی ضعفاء الرجال – ابن عدی، ج۲، ص۳۹۵.

این طریق حدیث نیز در اسناد آن "جعفر بن نصر ابو میمون العنبری" وجود دارد که وی متهم به دروغگویی است.[۱]

علمای اسلامی حکم به باطل بودن این حدیث داده‌اند که در اینجا چند مورد آنها را ذکر می‌کنیم.

- حافظ ابن القیسرانی رحمه الله(م۵۰۷هـ) می‌گوید: «این حدیث از طریق حفص اساسی ندارد و جعفر احادیث منکری را از راویان معتمد نقل می‌کرده است.»[۲]
- حافظ ابن الجوزی رحمه الله(م۵۹۷هـ) می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست؛ ابن‌حبان رحمه الله گفته است: جعفر بن نصر از راویات ثقه چیزهایی را نقل کرده است که آنها هرگز روایتش نکرده‌اند. ابن عدی رحمه الله گفته است: از راویان ثقه و معتمد چیزهای باطلی را نقل کرده و بر آنها جعل نموده است.»[۳]
- حافظ سیوطی رحمه الله(م۹۱۱هـ) می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست؛ جعفر بن نصر از راویات ثقات چیزهای باطلی را روایت نموده است.»[٤]
- علامه عظیم آبادی رحمه الله(م۱۳۲۹هـ) می‌گوید: «این حدیث در اسناد آن جعفر بن نصر وجود دارد که ذهبی رحمه الله گفته: به دروغگویی متهم است. و صاحب "الکامل" گفته است: چیزهای باطلی را از راویان ثقه نقل کرده است. سپس ذهبی رحمه الله سه روایت او را نقل کرده که یکی از آنها همین حدیث است که از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است آنگاه گفته این احادیث باطل هستند.»[۵]

**توجه:** برخی‌ها گمان کرده‌اند که این احادیث چون در کتاب‌های تفسیری یا حدیثی نقل شده‌اند پس دلیل بر صحت آنها بوده و قابل استناد می‌باشند در حالی که:

---

[۱]- میزان الاعتدال فی نقد الرجال – الذهبی، ج۱، ص۴۱۹ رقم ۱۵۴۱: «جعفر بن نصر، متهم بالکذب وهو أبو میمون العنبری»

[۲]- ذخیرة الحفاظ – ابن القیسرانی، ج۵، ص۲۶۲۵ ح۶۱۱۶: «رواه جعفر بن نصر الکوفی: عن حفص، (عن لیث) عن مجاهد، عن أبن عباس. وهذا لیس له أصل عن حفص. وجعفر هذا یروی المناکیر عن الثقات.»

[۳]- الموضوعات – ابن الجوزی، ج۲، ص۲۶۸: «هذا حدیث لا یصح. قال ابن حبان: جعفر بن حفص کان یحدث عن الثقاة بما لم یحدثوا به. وقال ابن عدی: یحدث عن الثقاة بالبواطیل وله أحادیث موضوعات علیهم.»

[۴]- اللآلیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة – السیوطی، ج۲، ص۱۴۳: «لا یصح جعفر بن نصر حدث عن الثقات بالبواطیل»

[۵]- عون المعبود شرح سنن أبی داود – العظیم آبادی، ج۱۰، ص۲۶۹: « الحدیث وفیه جعفر بن نصر قال الذهبی هو متهم بالکذب قال صاحب الکامل حدث عن الثقات بالبواطیل ثم أورد الذهبی من روایاته ثلاثة أحادیث منها هذا الحدیث لابن عباس ثم قال هذه أباطیل انتهی.»

**اولاً**: درکتاب‌های تفسیری، احادیث ضعیف و باطل و بلکه اسرائیلیات بسیاری در آنها نقل شده است.[۱]

**ثانیاً**: در کتاب‌های حدیثی نیز علماء با ذکر اسناد این احادیث، صحت و سقم آنها را به محقق واگذار کرده‌اند و خود را ملزم به نقل احادیث صحیح نکرده‌اند تا اینکه به مجرد روایت این دست احادیث، بدان اعتماد کرد!

**نتیجه اینکه** همه این روایات شدیداً ضعیف هستند بلکه باطل بوده و به هیچ عنوان احتجاج به آنها جایز نیست.[۲]

***

[۱]- در این رابطه به کتاب "الإسرائیلیات والموضوعات فی کتب التفسیر" تألیف: علامه محمد أبو شهبة مراجعه شود.

[۲]- عون المعبود شرح سنن أبی داود – العظیم آبادی، ج۱۰، ص۲۶۹: « فهذه الروایات کلها ضعیفة جدا بل باطلة لا یصح الاحتجاج بها بحال.»

**شبهه هشتم**: در اسلام زنان ناقص عقل و دین هستند!

**پاسخ**:

همیشه اسلام‌ستیزها با استناد به بخشی قیچی شده از یک حدیث و ترویج آن بعنوان یک اصل، بر اسلام و پیامبراکرمﷺ ایراد می‌گیرند و چنان شبهه فراکنی می‌کنند که - در این میان برخی از مسلمین نیز فریب آنها را می‌خورند- گویی این شبهه ناقص عقل و دین مهم‌ترین شبهه آنها است که با ترویج آن بنیان تعالیم اسلام را در هم می‌کوبند حال اینکه در نقل و برجسته کردن این عبارت نهایت خیانت را کرده‌اند چرا که در خود حدیث مذکور منظور از ناقص عقل و دین معلوم گشته است. لازم است در ابتدا حدیث بطور کامل نقل، سپس به بیان آن پرداخته شود.

ابوسعید خدری‌ رضی الله عنه می‌گوید: «**أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ما رأيت من ناقصات عقل ودين، أذهب للب الرجل الحازم من إحداكن، يا معشر النساء. فقلن له: ما نقصان ديننا وعقلنا يا رسول الله؟ قال: أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ قلن: بلى، قال: ذلك لنقصان عقلها، أليس إذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم؟ قال: فذلك من نقصان دينها**»[1] یعنی: «پیامبرﷺ فرمودند: هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، بر مردان عاقل غالب آید. [زنان] عرض کردند: ای رسول اللهﷺ، نقصان عقل و دین ما چیست؟ پیامبرﷺ فرمودند: مگر نه این است که گواهی یک زن، نصف گواهی مرد محسوب می‌شود؟ گفتند: بلی. آنحضرتﷺ فرمودند: این خود به سبب نقصان عقل است. سپس فرمودند: مگر نه اینکه در ایام حیض و قاعدگی، نماز نمی‌خوانید و روره نمی‌گیرید؟ [زنان] عرض کردند: بلی. آنحضرتﷺ فرمودند: این هم دلیل بر نقص دین شماست.»

## بیان چند نکته در رابطه با حدیث مذکور

**اول اینکه**: همان‌گونه که مشاهده می‌شود در این حدیث نقص در عقل و دین زنان به دو چیز مرتبط شده و غیر آن موردی دیگر بیان نشده است! یعنی، خود پیامبراکرمﷺ برای زنان تعبیر ناقص عقل و

---

[1]- صحيح البخاری، ج۱، ص۶۸ ح۳۰۴؛ صحيح ابن خزيمة، (ط: المكتب الإسلامی، بيروت)، ج۳، ص۲۶۸ ح۲۰۴۵؛ صحيح ابن حبان، (ط: ۲، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۱۴هـ)، ج۱۳، ص۵۴ ح۵۷۴۴.

دین را توضیح داده و بیان داشته که منظور از نقص در عقل، شهادت دادن زنان نصف شهادت مردان است و نیز نقص در دین را ممنوعیت نماز خواندن و روزه گرفتن در ایام قاعدگی است.

**دوم اینکه**: اگر منظور از نقص در عقل همان کم خردی و کم عقلی بود، پس لازم می‌شد پیامبراکرمﷺ در این حدیث از عباراتی که دلالت بر کم عقلی باشد استفاده کند، در حالی که چنین وصفی در حدیث بیان نشده است.

**سوم اینکه**: این حدیث از طریقی دیگر نقل شده و در لفظ آن، زنی که از پیامبراکرمﷺ پرسش کرده به صاحب رأی و عقل توصیف شده است[۱] و این‌گونه آمده: «**قالت امرأة منهن جزلة**»[۲] یعنی «زنی صاحب رأی از بین آنها گفت...» و خود پرسشی که توسط این زنان طرح شده در حضور پیامبراکرمﷺ دلالت بر تیزهوشی آنها است؛ از این‌رو آنحضرتﷺ آنها را مدح نموده است و فرمودند: بهترین زنان، زنان انصار است که شرم مانع آنان نمی‌شود تا در دین تفقه کنند.[۳]

**چهارم اینکه**: در حدیث مذکور وصف «اللبّ» - به معنای عقل کل- و «حازم» - نیز به معنای عاقلِ تیزهوش - برای مرد بکار رفته است که زنان با اینکه ناقص عقل و دین هستند امّا می‌توانند بر مردان صاحب عقل و تیزهوش غالب آیند! شاید بهترین تعبیری که امروزه برای آن مناسب باشد همان جمله‌ی عامیانه باشد که گفته می‌شود: «فلانی با دیدن زنی، هوش از سرش پرید!» در واقع این مبالغه در وصف زنان است.[۴] و این مدح برای زنان است چراکه آنها نه تنها مردان عادی بلکه بر مردانی که دارای عقل کل و نبوغ هستند غالب می‌آیند و این جز با توانایی که در وجود زنان است امکان پذیر نمی‌باشد، لذا این خود مدح است نه ذم، مگر نه چگونه ممکن است زنی که به لحاظ عقلانی معیوب

---

[۱]- شرح النووی علی مسلم، (ط: ۲، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲هـ)، ج۲، ص۶۶: «جزلة بفتح الجیم وإسکان الزای أی ذات عقل ورأی قال بن درید الجزالة العقل والوقار»

[۲]- صحیح مسلم، ج۱، ص۸۶ ح۷۹؛ سنن ابن ماجه، ج۲، ص۱۳۲۶ ح۴۰۰۳.

[۳]- مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح – الملا علی القاری، ج۱، ص۹۳.

[۴]- فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱، ص۴۰۶: «وهذه مبالغة فی وصفهن بذلک»

باشد بر مردی که عقل کل و نخبه است چیره گردد؟![1]از طرفی هم علماء در تعریف عقل در اینجا اختلاف دارند؛ برخی گفته‌اند: عقل همان علم است، چونکه در لغت عقل و علم یکی هستند و نزد این گروه بین "عقلت و علمت" تفاوتی نیست. و گروهی دیگر گفته‌اند: برخی از علوم ضروری است و برخی دیگر گفته‌اند: عقل، نیروی است که بوسیله‌ی آن تمیز بین حقایق معلومات است.[2]

**پنجم اینکه**: نقص عقل در حدیث مطلق نیست بلکه مقید به نقص گواهی دادن زن در مقابل گواهی مرد است در صورتی که اسلام‌ستیزها بطور عمد و مغرضانه و یا جاهلانه، این نقص را عموم و مطلق از تمام جوانب می‌دانند در حالی که اصلاً چنین نیست و علماء نیز به مقید بودن این نقص اشاره کرده‌اند.

- امام ابن حزم‌؏(م۴۵۶هـ) می‌گوید: «اگر از معنای این حدیث سؤال شود در جواب گفته می‌شود: رسول الله‌ﷺ معنای نقص را توضیح داده است؛ آن گواهی دادن زن نصف گواهی مرد است و همچنین اگر در ایام حیض باشد، برای او نماز و روزه جایز نیست و این **به موجب نقص در فضل و برتری نیست** و نیز نقص دین و عقل فقط در این دو حالت وجود دارد، بنابراین لازم است بدانیم که در بین زنان افرادی هستند که از بسیاری از مردان بهترند و دین و عقلشان در حالاتی غیر آنچه پیامبراکرم‌ﷺ ذکر نموده کامل‌تر است و آنحضرت‌ﷺ جز حقیقت را نفرموده است، لذا به یقین آنچه درست بوده این است که آنحضرت‌ﷺ در حدیث مذکور خود او فقط مسئله‌ی گواهی دادن و حیض را بیان نموده است. و این چیزی نیست که موجب نقص در فضل و برتری زنان شود چراکه می‌دانیم اگر ابوبکر‌رضی الله عنه و علی‌رضی الله عنه بر حکم زنای کسی گواهی دهند از آنها پذیرفته نمی‌شود(چون اثبات حکم زنا نیاز به چهار شاهد دارد نه دو شاهد) و اگر چهار نفر از ما به ظاهر عادل گواهی دهند، به گواهیشان حکم داده می‌شود و این به این معنا نیست

---

[1]- ر.ک: عمدة القاری شرح صحیح البخاری – بدرالدین العینی، ج۳، ص۲۷۲: «إن قلت: أليس ذلک ذما لهن؟ قلت: لا وإنما هو علی معنی التعجب بأنهن مع اتصافهن بهذه الحالة يفعلن بالرجل الحازم كذا وكذا»، یعنی: «اگر بگویی آیا این [ناقص عقل و دین بودن] ذمِ زنان نیست؟ می‌گویم: نه چنین نیست، بلکه این بر معنای تعجب است، زیرا زنان با اینکه به این حالت توصیف شده‌اند امّا با مردی که عاقل و تیزهوش است چنین و چنان انجام می‌دهند.»

[2]- ر.ک: شرح النووی علی مسلم، ج۲، ص۶۸؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری – بدرالدین العینی، ج۱، ص۲۰۳.

که ما از آنها (ابوبکر و علی) افضل هستیم، از این‌رو نظر به گواهی دادن زنان نیز چنین است، و گواهی دادن به مثابه‌ی اظهار برتری کردن نیست، بنابراین در آنچه متن حدیث معین کرده توقف می‌کنیم. هر مسلمانی تردیدی ندارد که زنان و دختران پیامبراکرمﷺ مانند خدیجه‌رضی الله عنها، عایشه‌رضی الله عنها، فاطمه‌رضی الله عنها و امّ سلمه‌رضی الله عنها در دین و منزلت نزد خداوند متعال بهتر هستند از تمام تابعینی که بعد از آنها و همچنین از هر مردی از این امّت که بعد از آنها تا روز قیامت می‌آید، در نتیجه اعتراض به این حدیث مردود است.»[۱]

- امام ابو عبدالله مازَری مالکی‌رحمه الله(م۵۳۶هـ) می‌گوید: «این فرموده‌ی پیامبرﷺ "نقصان عقل، گواهی دو زن معادل گواهی یک مرد است"، به چیزی ورای آن اشاره دارد و آن اینکه خداوند متعال در قرآن فرموده است: ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى﴾ [۲] یعنی: این زنان قلیل ضبط هستند(در ثبت، نگهداری و ضبط کردن معلومات و مشاهدات خاصی ضعیف هستند.)»[۳]
- امام ابن تیمیه‌رحمه الله(م۷۲۸هـ) می‌گوید: «این حدیث در فضل عقل نیست بلکه در آن نقصان عقل زنان ذکر شده است و "العقل" مصدر عقل یعقل عقلاً می‌باشد؛ اگر معلومات به ضبط و حافظه آن سپرده شود و ضبط معلومات زن به نسبت مرد ضعیف‌تر است.»[٤]
- امام طیبی‌رحمه الله(م۷۴۳هـ) می‌گوید: «زنان از نقص عقل اشکل گرفتند و پیامبرﷺ با مهربانی و بدون سرزنش و ملامتی به آنها جواب داد و بلکه به اندازه‌ی عقلشان مورد خطاب قرار داد؛ و این سخن "نصف گواهی مردان" را به فرموده‌ی حق تعالی ارجاع دادند که: ﴿فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ

---

[۱]- الفصل فی الملل والأهواء والنحل – ابن حزم، (ط: مکتبة الخانجی، القاهرة)، ج۴، صص ۱۰۴ – ۱۰۵.

[۲]- بقره: ۲۸۲: «[اگر] یکی از آن دو [زن] فراموش کرد، [زنِ] دیگر، وی را یادآوری کند.»

[۳]- ر.ک: شرح النووی علی مسلم، ج۲، ص۶۷.

[۴]- بغیة المرتاد – ابن تیمیة، (ط: ۳، مکتبة العلوم والحکم، المدینة المنورة، ۱۴۱۵هـ)، ص۲۴۹.

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداء﴾ [1] چراکه بوسیله‌ی دیگری به حافظه سپرده می‌شود و اشاره به ضبط کم زنان دارد و این همان نشانه‌ی نقص عقل آنها است.» [2]

**ششم اینکه**: منظور از نقصِ [دین] در زنان هرگز ملامت و سرزنش بر آنها نیست، زیرا این حیض در اصل خلقت بوده است. [3] از این‌رو در حدیث صحیح، پیامبراکرمﷺ فرمودند: «**إن هذا أمر کتبه الله علی بنات آدم**» [4] «این [عادت ماهیانه] چیزیست که خداوند بر دختران آدم قرار داده است.»

**هفتم اینکه**: در شریعت اسلام مرد و زن مکلف هستند به انجام احکام و اوامر و نواهی و یکی از شروط اساسی تکلیف، «عاقل» بودن است؛ بنابراین به همان میزان که مردان در انجام احکام مکلف هستند، زنان نیز مکلف بوده و شرط عقل لحاظ گردیده است و این خود دلیلی محکم در مردود دانستن این ادعاست که زن نسبت به مرد کم عقل است! چراکه اگر زن به لحاظ عقل مشکل داشت قطعاً در انجام تکالیف مورد خطاب قرار نمی‌گرفت!

**هشتم اینکه**: عللی که پیامبراکرمﷺ برای نقص عقل و دین زنان بیان نموده کلی نیستند بلکه معین و محدود است به این صورت که گواهی دادن زنان در تمام امور نصف مردان نیست. [5] بلکه در پاره‌ای

---

[1]- بقره: ۲۸۲: «مردی را با دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید]»

[2]- ر.ک: فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱، ص۴۰۶.

[3]- فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱، ص۴۰۶.

[4]- صحیح البخاری، ج۱، ص۶۶ ح۲۹۴؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۸۷۳ ح۱۲۱۱.

[5]- در مورد گواهی دادن:

اولاً: بطور کلی شهادت جزو حقوق انسانی نیست بلکه جزو تکالیف هست و بین حق و تکلیف تفاوت هست و شهادت فرض کفایی است. [ر.ک: المغنی لابن قدامه، (ط: مکتبة القاهرة، ۱۳۸۸هـ)، ج ۱۰، ص ۱۲۸]، بنابراین اگر از کسی طلب شهادت شود و خودداری کند وی گناه‌کار می‌باشد.

ثانیاً: مراتب شهادت برحسب «جنسیت» یا «ارزشمندی افراد» نیست بلکه بر اساس «موضوع» است؛ یعنی برای نوع‌های شهادت ما به موضوعیت شهادت نگاه می‌کنیم نه به جنس شهود که زن باشد یا مرد! فتأمل...!

ثالثاً: شهادت انواعی دارد:

أ) شهادت دو مرد. (بقره : ۲۸۲)

ب) شهادت دو زن و یک مرد. (بقره : ۲۸۲)

از موارد مساوی مردان و گاهی هم فقط گواهی زنان پذیرفته می‌شود و نه گواهی مردان، و همچنین در ایام حیض نیز زنان از نماز خواندن و روزه گرفتن معاف شده‌اند و بلکه ممنوع گردیده و حال اینکه در روزه گرفتن لازم است آن را قضا کنند، پس عملاً از روزه گرفتن معاف نشده‌اند بلکه در شرایطی ممنوع و سپس باید جبران شود که در همه حال اجر و ثواب دارند و این نقص در عقل یا دین نسبی بوده و یا اینکه شکلی صوری دارد نه حقیقی.

**نهم اینکه**: این حدیث را پیامبراکرمﷺ در روز **عید** بیان داشته است، چنان‌چه در برخی از الفاظ آن وارد شده است: «**عن أبي سعيد الخدري، قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في أضحى أو فطر إلى المصلى، فمر على النساء ...**»[1] و بجز همان یکبار در هیچ موقف دیگری خطاب به زنان چنین عبارتی را بکار نبرده‌اند و این خود دلیلی بر آن است که آنحضرتﷺ از جهت مزاح و شوخی چنین عبارتی را بکار برده است چراکه شرایط و زمان متناسب با شادی و فرح مسلمانان است نه توبیخ و یا تحقیر آنها، و مهم‌تر اینکه اگر این حدیث یک اصل و قاعده می‌بود در این حالت می‌باید پیامبراکرمﷺ در شرایط مختلف و در مناسب‌های متعدد آن را گوشزد می‌کرد!

**دهم اینکه**: در برخی از احادیث پیامبراکرمﷺ ازدواج مردان را نصف دین بیان داشته است چنان‌چه فرمودند: «**من رزقه الله امرأة صالحة، فقد أعانه على شطر دينه، فليتق الله في الشطر الثاني**»[2] یعنی: «هر که را خدا زنی پارسا داده وی را بر نصف دین خویش یاری کرده و باید در باره نصف دیگر آن از خدا بترسد.» حال اینکه ممکن است مردی ازدواج نکند، آیا این دلیل بر نقص در ایمان و دین او است؟!

---

پ) شهادت یک مرد و یک زن. ( نور: ۶ – ۹)، اگر مردی همسرش را متهم به زنا کند و یا بالعکس، زنی شوهرش را بدان متهم کند – و در این حالت شاهدی وجود نداشته باشد– خود مرد و زن باید در حضور قاضی بر یکدیگر شهادت دهند.

ت) شهادت زن بدون مرد.[ر.ک: المغنی لابن قدامه، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ بداية المجتهد لابن رشد، (ط: دار الحديث، القاهرة، ۱۴۲۵هـ)، ج ۴، ص ۲۴۸]، در این خصوص حدیث صحیحی از پیامبراکرمﷺ در صحیح بخاری (ج ۷، ص ۱۰ ح ۵۱۰۴) روایت شده است. و عامر شعبی رحمه الله، ابراهیم نخعی رحمه الله، حسن بصری رحمه الله و ...، بدان فتوا داده‌اند و این قول جمهور قریب به اتفاق علمای اسلام است.

[1]- صحیح البخاری، ج۲، ص۱۲۰ ح۱۴۶۲.

[2]- المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج۲، ص۱۷۵ ح۲۶۸۱؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج۷، ص۳۴۱ ح۵۱۰۱؛ المعجم الأوسط للطبرانی، ج۱، ص۲۹۴ ح۹۷۲؛ این حدیث «حسن لغیره» است. بنگرید به: [سلسلة الأحادیث الصحیحة – الألبانی، ج۲، ص۲۰۰؛ صحیح الترغیب والترهیب – الألبانی، (ط: مکتبة المعارف، الریاض)، ج۲، ص۱۹۲ ح۱۹۱۶]

قطعاً مفهموم حدیث چنین نیست بلکه حدیث به ترغیب در ازدواج و دوری از رابطه‌ی نامشروع اشاره دارد! همان‌طور که از این حدیث معلوم است نصف دین مرد با ازدواج محقق می‌شود، پس آیا جایز است که بدون مدنظر داشتن سیاق و فهم درست حدیث خطاب به مردانی که ازدواج نکرده‌اند گفته شود شما دینتان کامل نیست؟! قطعاً چنین خطابی درست نیست، بنابراین حدیث ناقصات عقل و دین نیز باید در سیاق و مفهوم صحیح خودش بازگو گردد نه اینکه بطور مطلق و عموم، زنان را ناقص در عقل و دین خطاب کرد!!!

**یازدهم اینکه**: نقص در چیزی از دین نیست بلکه نقص یا زیادت به کمال برمی‌گردد[1] به تعبیر دیگر نقص امری نسبی است به همین دلیل «کامل» مثلاً به نسبت «اکمل» ناقص است؛ از این‌رو زنی که حایض است در زمان قاعدگی با ترک نماز گناه‌کار نمی‌شود امّا به نسبت کسی که نماز می‌خواند ناقص است.[2]

***

[1]- عمدة القاری شرح صحیح البخاری – بدرالدین العینی، ج۳، ص۲۷۳.

[2]- فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج۱، ص۴۰۷.